بررسی
ادبیات کودکان

فرخ صادقی

نقد و ادب

۲۸

۱۵

بررسی ادبیات کودک

۸۳۷۷۶ ۱

فرخ صادقی

بررسی ادبیات کودک
چاپ اول ، ۱۳۵۷
انتشارات رز :
تهران ، خیابان شاهرضا ، روبروی دانشگاه ، اول خیابان دانشگاه
چاپ مسعود سعد
شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۴۲۷ به تاریخ ۵۷/۶/۱۲
تهران ، ایران

پیشگفتار

عنوان **صفحه**

۱- پیشگفتار ۵
۲- مقدمه ۱۱
۳- بررسی آثار فریده فرجام ۱۷
۴- بررسی آثار نادر ابراهیمی ۳۱
۵- بررسی آثار داریوش عبداللهی ۴۹
۶- بررسی آثار قدسی قاضی نور ۶۳
۷- بررسی آثار مرتضی رضوان ۸۵
۸- بررسی آثار منوچهر سلیمی ۹۹
۹- بررسی آثار نسیم خاکسار ۱۱۵
۱۰- بررسی آثار اکبر نعمتی ۱۲۹
۱۱- بررسی آثار شکور لطفی ۱۴۷
۱۲- بررسی آثار محمد رحیم اخوت ۱۵۹
۱۳- رشد بحران استعاره در ادبیات کودک ۱۷۵
۱۴- تمثیل ۱۸۵

۱

پیشگفتار :

زمینه‌ی قبلی، محتوا وچگونگی تدوین این کتاب

در این کتاب بررسی آثار ده نفر از نویسندگان متأخر ادبیات کودک را خواهید خواند، و در آخر، مقاله‌هایی در زمینه‌ی وضعیت کنونی عامل‌های «استعاره» و «تمثیل» در ادبیات کودک. ده نفری که بررسی آثارشان در این مجموعه آمده است، ویژگی‌های مشترکی به اجمال ذیل دارند:

۱ـ در سال‌های اخیر به طور مداوم و مستمر در ادبیات کودک کار کرده‌اند.

۲ـ جوانتر هستند و بودنشان در آینده‌ی ادبیات کودک نیز نقشی می‌تواند داشته باشد.

۳ـ آثارآنان با معیارهای اولیه‌ای که برای ادبیات کودک می ـ شناسیم، مطابقت دارد.

البته آنچه‌دراین کتاب آمده، فقط بخشی، امابخش نسبتاًعمده‌ای، از جریان کنونی ادبیات کودک را در بر دارد و برای این که جریان کنونی ادبیات کودک به دقت و درستی روشن شود، باید حداقل دو کار اساسی صورت گیرد:

اول ـ زمینه‌ی تاریخی این جریان روشن شود و مشخصات بنیادی هرمقطع اساسی زمانی نشان داده شود و آثار نماینده‌گان اصلی هردوره به بحث و بررسی گذاشته شود .

دوم ـ شاخه‌های اصلی ادبیات کودك (مثل : قصه ، شعر ، مقاله و نمایشنامه) به صورت تشریحی و با ارائـه‌ی مشخصات و معیارهای هرکدام مورد بحث و بررسی قرار گیرد .

برای روشن شدن هرچه بیشتر مطلب، در این زمینه باید کارهای زیادی ارائه شوند، ومن به نوبه‌ی خود مشغول تدوین کاری هستم که عنوان آن چیزی درحدود مثلاً «دید گاه تاریخی ـ تحلیلی ادبیات کودك درایران» خواهد بود. درواقع مقاله‌هایی را نیز که اکنون در این کتاب می‌بینید ، به همین قصد شروع کردم . اما دیدم کـه شرح و بررسی یکایك کتاب‌های هرنویسنده ، در درون آن کتاب نمی‌گنجد . این بود که انتشار همین‌ها را به شکلی مستقل ـ آنچه می‌بینید ـ منطقی‌تر دیدم و برای آن کتاب ، بررسی از دید گـاه دیگری را ضروری می‌دانم . در این میان، یکی از عمده ترین پدیده‌های ادبیات کودك در سال‌های اخیر ، شکل خاص تری دارد . این پدیده ، آثار صمد بهرنگی است . آثار بهرنگی از چند دید گاه وضعیت خاص تری دارند . عمده ترین ویژ گی آن‌ها بنیان گزاری سبك و روالی است که درشکل کنونی ادبیات کودك تأثیر تعیین کننده داشته است . ویژ گی دیگر این که ، یکی از اصلی ترین رشته‌های فکری ادبیات کودك طی سال‌های اخیر از یکی

از آثار او ریشه گرفته است و بالاخره این که، عامل استعاره که درشکل کنونی، طی سال‌های اخیر، تأثیر بنیادی در جریان ادبیات کودک داشته است، از همین اثر او ـ ماهی سیاه کوچولو ـ آغاز شده است. پس، دقیقاً جا خواهد داشت که برای روشن شدن همه‌ی این نکات، آثار صمد بهرنگی در شکلی کامل‌تر و مستقل مورد بررسی و بحث قرار گیرند.

* * *

نوشته‌های کتاب فعلی، پیشتر[۱] به شکل مقاله‌های جداگانه‌ای دریکی از ویژه نامه‌های هفتگی - ادبی[۲] چاپ شده‌اند.

اکنون نیز همان نوشته‌ها تقریباً به همان شکل در این کتاب آمداند. فقط برای اطلاع ازچگونگی فعالیت‌های بعدی نویسندگانی که دراین کتاب آثار آنان مورد بحث قرار گرفته، در پانوشت مطلب مربوط به‌هریك، آثار تازه‌شان ـ در صورت بودن ـ نیز نام برده شده‌اند.

ترتیب قرارگرفتن هرنویسنده دراین مجموعه، ترتیب زمان انتشار اولین اثر او در زمینه‌ی ادبیات کودک بوده‌است. درمورد یکی

۱ـ اواخر ۵۵ و اوایل ۵۶.

۲ـ نشریه‌ی ادبی «چهار فصل»، ویژه نامه‌ی ضمیمه‌ی روزنامه‌ی کیهان در روزهای پنجشنبه‌ی هرهفته که اکنون مدتی است درمحاق تعطیل افتاده است.

دونویسنده نیزکه همه‌ی کتاب‌های آنان تاریخ نشرنداشته ــ تا به‌این وسیله زمان انتشار اولین اثرشان معلوم شود ــ زمان انتشار اولین اثر تاریخ‌دار آنان ملاك قرارگرفتنشان درترتیب توالی این مجموعه بوده است .

۲

مقدمه :

ضرورت و نقش عامل «نقد و بررسی» در جریان ادبیات کودک

طرح مسئله‌ی ادبیات کودك به تدریـج صورتی جدی به خود می گیرد . این «تدریج» قطعاً حرف چند سال نیست ، بلکـه چند دهه است که عده‌ای با علاقه و اعتقاد در این زمینه فکر می کنند و اگر از دستشان بر آید کاری انجام می‌دهند. البته مسئله در طی زمان صورت‌های مختلفی به خود گرفته است و این ، چندان دور از طبیعت سیر تکوینی یك جریان تازه وپویا نیست. اما ازلحاظی بی‌عیب هم‌نیست. این لحاظ ، پدید آمدن وضع خاصی است که حالا گرفتارش هستیم . یعنی به‌دقت نمی‌توانیم ادعا ویاقضاوت کنیم که چه اثری جزو ادبیات کودك است و چه اثری جزو ادبیات کودك نیست .

علت چیست ؟ علت بی‌معیاری است . علت نداشتن آن چنان ملاك‌ها و معیارهایی است که حدود و ثغور امر را روشن کنند ونشان دهند که مفهوم «ادبیات کودك» دارای چه ویژ گی هایی است و از این طریق نشان دهند که «مفردات» این مفهوم ـ یعنی آثار ادبیات کودکان ـ از چه ویژ گی‌های مشتر کی بر خوردارند .

اگرچنین معیارهایی می‌داشتیم، به درستی می‌توانستیم شناخت

اصولی و کاملی از ادبیات کودکان به‌دست آوریم و آنگاه، برپایه‌ی این شناخت ، قضاوتی منطقی درباره‌ی آثار ادبیات کودکان داشته باشیم . قضاوتی از این گونه که : کدام اثر به حق جزو ادبیات کودك است و کدام دیگر به حق جزو ادبیات کودك نیست و فقط ادعـای مندرجی برپشت جلد اثر ،آن را بالاجبار به حریم ادبیات کودك کشانده است.

این بی‌معیاری وضع آشفته‌ای را در زمینه‌ی ادبیات کودك پدید آورده‌است. گرچه‌خواه‌ناخواه‌شکستن‌نظم‌های رایج‌جزو ذات‌حرکت و پویایی است ، اما این بدان معنا نیست که آشفتگی نا معقول دریك زمینه‌ی‌فرهنگی ــ که باید بربنیان نهادهای اجتماعی پایه گذاری شود ــ نیز امری قابل تأیید باشد . پس چاره چیست ؟ راه معقول را شامـل چند اقدام می‌دانم :

ــ شناخت درست زمینه: بدان حد که بتوان آن را تعریف کرد. یعنی تعریف کرد که «ادبیات کودکان» چیست و چـه مشخصاتی دارد . البته تعریفی از نوع «ابزار شناختی» .

ــ شناخت سیر تاریخی زمینه : بدین صورت که چگونگـی و زمان پیدایی آثار اولیه‌ای کـه جزو ادبیات کودکان به حساب می آیند معلوم شود و با این شروع ، سیر تاریخی ادبیات کودکان و دوره‌های مشخص آن باز شناخته و شناسانده شود .

ــ نقد وبررسی درست واصولی آثار موجود در زمینه‌ی ادبیات کودکان : بدبن صورت کـه نکات ضعف و قوت هر اثر وعلل قابـل

پذیرفته بودن یا مردود بودن‌آن اثر به‌بحث وبررسی اصولی گذارده شود، تابدین طریق به‌تدریج‌معیارهای درستی برای قضاوت وشناخت آثار ادبیات کودکان به دست‌آیند .

البته این چند مرحله ، مراحـل عمده‌ی‌کار را نشان می‌دهند نه همه‌ی جزئیات‌آن را . یعنی این که مراحل گفته شده باید به جزئیات کوچکتر تقسیم شوند ، در کنار هم و در ارتباط باهـم مورد بررسی قرار گیرند تا دقت و صراحت بیشتری پیدا کنند. پس، نکات بسیاری است که باید بررسی شوند ، به بحث گذاشته شوند و همه‌ی‌آن‌هایی که به نوعی در زمینه‌ی ادبیات کودکان‌کار می کنند بایـد صمیمانه در روشن شدن این نکات همت کنند .

این را هم اشاره کنم کـه روشن شدن این نکات هـم ضروری است و هم مفید .

ضروری و مفید برای نویسندگان ادبیات کودکان و نیز برای خوانندگان وعلاقمندان این‌نوع ادبیات ـ به‌ویژه کودکان که گیرندگان اصلی پیام ادبیات کودکان هستند .

البته تا این‌کار به سامان برسد ، وقت خواهد برد ، و چاره‌ای هم نیست. دراین مدت‌آثاری به وجود خواهند آمد که بعضی ازآن‌ها جزو ادبیات راستین کودك خواهند بود و بعضی دیگر نخواهند بود، دراین هم چاره‌ای نیست. اما کاری که می‌شود کرد ـ وشاید چاره‌ی اصلی بـاشد ـ این است کـه هرچه زود تر در روشن شدن اصول ،

حدود و ثغور درست ادبیات کودك همت کنیم و بدین ترتیب ، معیارها و ملاك‌هایی به دست آوریم که قضاوت برپایه‌ی آن‌ها قضاوتی درست ، منطقی و مفید باشد .

گفتم که نقد وبررسی آثار ادبیات کودکان یکی ازکارهای‌بنیادی ومفید در زمینه‌ی شناخت و به دست‌آوردن معیارها و ملاکهایی برای ادبیات کودکان است .

به‌دلیل اهمیتی که برای این مقوله قائلم ، بررسی‌آثاری را در این زمینه شروع می کنم و اگر بتوانم ، به تدریج آثار نویسندگان معاصر ادبیات کودکان را مورد بحث و بررسی قرار خواهم داد. این بررسی را ازآثار کسانی که درسال‌های اخیر به‌طور جدی و مداوم به ادبیات کودکان پرداخته‌اند شروع می کنم. البته‌بررسی کلی‌تری‌ازآثار همه‌ی‌کسانی که چه در سال‌های اخیر و چه درسال‌های پیش ازآن به این زمینه پرداخته‌اند باید صورت گیرد ، و اگر این کار به درستی به‌انجام رسد، بی‌شك یکی از بنیادی ترین قدم‌ها در راه تدوین اصول و شناخت دقیق ادبیات کودك در ایران وسیر تاریخی‌آن برداشته شده است .

۳

بررسی آثار فریده فرجام :

سال انتشار اولین کتاب : ۱۳۴۲
تعداد کتاب‌های تا زمان این بررسی : ۴ کتاب
نام کتاب‌ها : زنجیر عمو زنجیرباف ـ مهانهای ناخوانده ـ عمونوروز ـ گل بلور و خورشید

فریده فرجام، نویسنده‌ی خوبی که چهار کتاب درادبیات کودك دارد ، مدت زمان درازی است که نوشتن در زمینه‌ی ادبیات کودك را آغاز کرده ومتأسفانه مدت زمان نسبتاً درازی هم است که دست ازاین کار برداشته است .

دوران نویسندگی او در ادبیات کودکان یك دوره‌ی پنج ساله است : از چهارده سال پیش از این (سال ۱۳۴۲) ، تا نه سال پیش (سال۱۳۴۷). دراین پنج سال، او چهار کتاب نوشته است که به‌ترتیب زمان انتشار عبارتند از :

زنجیر عمو زنجیر باف ، مهمانهای ناخوانده ، عمو نوروز ، گل بلور و خورشید . اولی را انتشارات ابن سینای تبریز چاپ و منتشر کرده است و سه تای بقیه راکانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .

پیش از پرداختن به بررسی کلی آثار او ، ابتدا خلاصه‌ی هر چهار کتاب را می آورم :

زنجیر عموزنجیرباف :

پسرك چوپانی هنگام بازگرداندن گله به روستا، در راه زنجیری می‌یابد که به نظرش بسیار زیبا می‌رسد . زنجیر را با خود می‌آورد و گمان می‌کند که اکنون چیزی دارد که هیچ کودك دیگر روستا مانند آن را ندارد . پسرك می‌خواهد آن را از بزرگترها ـ مخصوصاً پدرش ـ پنهان نگهدارد تا مبادا آن را از او بگیرند و به استفاده‌ای که دلخواه او نیست بگمارند . اما پدرش زنجیر را می‌بیند و از او بازخواست می‌کند. پسرك قصه‌ی یافتن زنجیر را باز می‌گوید . پدر می‌خواهد که زنجیر را به گردن بزغاله یا الاغ ببندد. اما خوشبختانه زنجیر برای هیچ کدام مناسب درنمی‌آید . شب را پسرك به اندیشه‌ی یافتن کاربردی مناسب تر برای زنجیر به سر می‌آورد و آخر سر این کاربرد را می‌یابد : بستن چراغ زنبوری به‌توسط زنجیر به قلاب وسط ایوان. پسرك صبح زود چنین می‌کند و آنگاه خوشحال است که نور چراغ زنبوری آن‌ها تا آن سوی روستا خواهد رفت . روز بعد پسرك که گله را به صحرا می‌برد ، در این فکر است که زنجیر از کجا آمده بوده و چه کسی آن را سرراه او ، دامنه‌ی کوه ، انداخته ؛ که بازی بچه‌های روستا توجه او را جلب می‌کند . آن‌ها « عمو زنجیرباف » بازی می‌کنند. پسرك چنین نتیجه می‌گیرد که زنجیر را عمو زنجیرباف بافته و پشت کوه انداخته و او سرراهش آن را یافته است .

مهمانهای ناخوانده :

در یك شب بارانی ، پیرزن مهربانی که خود را آماده‌ی خواب می‌کند ، مهماندار مهمانهای ناخوانده‌ای می‌شود که از باران به او پناه می‌آورند. این مهمانها عبارتند از : خاله گنجشکه، مرغ پاکوتاه، آقا کلاغه ، خاله گربه ،سگ پاسبان ،آقا الاغه و گاو سیاهه. خانه‌ی کوچك پیرزن پر ازمهمانهای ناخوانده، اما صمیمی و یکدل، می‌شود وآن‌ها شب را درآنجا از باد وباران می‌آسایند .

صبح که پیرزن خسته از مهمانداری شب گذشته، دیر از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند که هریك از مهمانهایش به‌مرتب کردن گوشه‌ای از خانه مشغول است . صبحانه که می‌خورند ، زمان خـدا حافظی و جدا شدن می‌رسد. اما مهمان‌ها که مهربانی پیرزن را دیده‌اند ، حاضر به رفتن نمی‌شوند و هریك قول می‌دهد که گوشه‌ای از کارخانه را به عهده بگیرد. پیرزن هم که مهربان است وبه‌آنها انس گرفته، می‌پذیرد وقرار می‌شود که به‌کمك‌هم برای هریك ازمهمانهاجایی برای‌زندگی بسازند . می‌سازند و بعد ازآن با هم به مهربانی می‌کنند .

عمو نوروز :

این کتاب بازنویسی افسانه‌ی قدیمی عمو نوروز است: پیرزنی که دربیرون دروازه‌ی شهرباغی دارد ، مشتاق دیدن عمو نوروزاست.

هرسال، زمانی که عید فرامی‌رسد ، خانه وکاشانه‌اش رابرای پذیرایی ازعمو نوروز آماده می کند. هرچه لازم‌است فراهم می کند وبه‌انتظار می‌نشیند. انتظارطول می کشد و خواب پیرزن را در می گیرد .

عمونوروز از راه می‌رسد ، پیرزن را به خواب رفته می‌بیند، دلش نمی‌آیدکه بیدارش‌کند ، از مـا حضر سفره‌ی هفت سین کمی می‌خورد و قلیانی چاق می کند و می کشد و راه می‌افتد و می‌رود تا بهار را به شهر ببرد . روز بعد پیرزن بعد از بیداری ، از آمدن و رفتن عمو نوروز باخبر می‌شود . افسوس می‌خوردکه چرا خوابش برده و عمو نوروز را ندیده است . با خود عهد می‌بنددکه سال دیگر بـر خواب غلبه کند وعمونوروز را ببیند. همین وعده‌ها وخواب ماندن‌ها تکرار می‌شود .

گل بلور و خورشید :

وقتی خورشید به قطب شمال می‌رسد ، شش ماه شب بوده و ماه و ستاره‌ها سردشان شده و رفته‌اند .

خورشید مشغول تماشای دنیای خاص قطب شمـال می‌شود . پس از مدتی یخ‌ها با سروصدا و درخشندگی شروع به جدا شدن از هم می کنند. ازمیان آنها گل بلوری بیرون می‌آید . خورشید گل بلور را می‌بیند و چشم ازآن برنمی‌دارد . از همه‌ی چیزهایی کـه دیده ، برای گل بلور تعریف می کند .

بعد از شش ماه وقتی خورشید می‌خواهد از قطب برود تا به بقیه‌ی جاها نور و زندگی بدهد، گل بلور از خورشید می‌خواهد که او را به سینه‌ی خود بزند و ببرد. خورشید به او هشدار می‌دهد که اگر با او بیاید، آب می‌شود. ولی سرانجام به دلیل اصرار زیاد گل بلور، این کار را می کند. گل بلور وخورشید با هم صبح و روشنایی را برای همه‌ی مردم دنیا می برند.

بررسی:

چهارکارفریده فرجام را از دودیدگاه می‌توان بررسی کرد: اول از دیدگاه‌کاری که خود او روی‌آثارش کرده است. این دیدگاه شامل فکر و برداشت نوشته‌ها، بیان و نثرآن‌ها و طرز پرداخت داستانی آن‌هااست. دوم از دیدگاه‌کاری که در ارائه‌ی‌کارها ازطرف ناشرین یا نقاشان و دیگر عواملی که در پدیدآمدن مادی یك اثر دخالت دارند، انجام شده است.

بررسی از دیدگاه اول:

مسیر فکری‌آثار فرجام از یك دید و برداشت عینی و ساده در زنجیر عمو زنجیرباف شروع و به یك دید تا حدی انتزاعی و شاعرانه درگل بلور و خورشید می‌رسد. فکر اثر اول فرجام فکری خوب و جالب است: یافتن‌کار بردی برای چیزی که فعلاً به بدترین

کار گرفته می‌شود. یعنی برای زنجیر که به‌عنوان وسیله‌ای برای دربند کردن و مقید کـردن جانداری شناخته شده ، کاربرد مفیدتری یافتن . پسرك می‌خواهد زنجیر رابرای خود نگهدارد. تجربه‌ی او دربرخورد بادنیای بزرگترها به او یاد داده است که برای نگهداشتن چیزی، باید بـرای آن « کار بردی » نیز پیدا کرد ، اما پسرك می‌دانـد که بستن زنجیر به گردن بزغاله یا الاغ به حق‌ترین کاربرد زنجیر نیست و همین فکر، تمام شب او را به خود مشغول می کند. سعی‌می کند که‌کاربرد دیگری پیدا کند ، و می کند : بستن چـراغ زنبوری تـوسط همین زنجیر به قلاب وسط ایوان . فرق این دو کاربرد این است که اولی جانداری را مقید ودربند می کند و دومی‌نور چراغ زنبوری را تاآن سوی روستا هم می‌فرستد .

این اثر ازنظر بافت وبیان داستانی هم اثر موفقی است. توالی منطقی جریـان قصه و پیشرفت درست‌آن ، بافت داستانی خوبـی را فراهم‌آورده است . بیان حالات عاطفی و احساسی پسرك چوپان نیز از حسن‌های دیگر این‌کار است . نثرداستان هم نثر تا حدی خوب و حساب شده است. فرجام به وسیله‌ی دو سبك بیانی مختلف ، قصه‌ی خود را باز گو کرده است . بدین ترتیب که درقسمت‌هایی از قصه که نویسنده بیان می کند ، از زبان کلاسیك استفاده شده و درقسمت‌هایی که از زبان شخصیت‌ها عنوان می‌شود، از بیان خاص همان شخصیت استفاده شده است . امـا ایـن روال را فرجام در دومین کار خـود

ـ مهمانهای ناخوانده ـ دنبال نمی کند. اول این را اشاره کنم که مهمانهای ناخوانده یکی از بهترین کتابهای گروه سنی پائین ادبیات کودکان است. حادثه‌ی اصلی قصه آمدن باران در یك شب است بقیه‌ی ماجراهای قصه آن چنان خوب و جا افتاده در این حادثه‌ی اصلی مطرح می‌شوند که یکدستی مطبوعی را برای قصه فراهم می‌آورند. (این قصه را فرجام با برداشتی از داستان‌های عامیانه پرداخته است)، اما برداشت خوبی که در این قصه ارائه داده، کار او را تا حد خلق یك اثر تازه بالا برده است.

بعد اشاره خواهم کرد که تصویرهای این کتاب نیز در نوع خود از بهترین تصویرهای ادبیات کودکان هستند. نثر کتاب نثر خوبی است. نویسنده در این کتاب از نثر ساده‌ی قبلی خود به طرف نثر آهنگین و تا حدی شاعرانه‌ی کارهای بعدی خیز برمی‌دارد. اما بیان قصه خوب و یکدست نیست. فرجام آن کاری را که در اثر اول خود کرده بود، در اینجا نکرده است. هم خود قصه و هم بیان شخصیت‌ها ـ نقل قول‌ها ـ هردو با یك نثر رسمی و کتابی آورده شده است. این اشکال وقتی مشخص می‌شود که کتاب را دست یك بچه بدهیم و از او بخواهیم که آن را با صدای بلند بخواند. خواهیم دید که اصل قصه را خوب و راحت می‌خواند، اما وقتی به نقل قول شخصیت‌ها می‌رسد، دچار اشکال می‌شود و حتی نمی‌تواند این بیان رسمی را از شخصیت‌های کتاب ـ که به راحتی می‌توانند با او رابطه‌ی عاطفی برقرار کنند ـ قبول کند.

در سومین کتاب ـ عمو نوروز ـ که م. آزاد هم با فرجام همکاری

کرده ، نویسنده‌ها در واقع کار چندان عمده‌ای نکرده‌اند . قبلاً هم اشاره کردم که اصل قصه یك افسانه‌ی قدیمی است . کاری که در این کتاب شده باز نویسی همان افسانه به زبانی ساده است . پس ، از دیدگاه فکری نمی‌توان روی آن بحثی کرد . مگر آنکه این بحث بر اساس شناخت اصولی و تاریخی افسانه‌ها باشدواین که هر کدام باز گو کننده‌ی چه وضعیت و چه خواسته‌ای می‌تواند باشد ، تا بر اساس این شناخت بتوان درباره‌ی درستی یا نادرستی انتخاب نویسندگان در باز نویسی این اثر قضاوت کرد . اما آنچه می‌توان درباره‌ی این کتاب گفت این است که نثر کتاب در روال کارهای فرجام راهی است که او را به طرف نثر شاعرانه و تفکر انتزاعی آخرین کارش ـ گل بلور و خورشید ـ می‌برد .

گل بلور و خورشید ـ آخرین کتاب فرجام ـ اثری کاملاً انتزاعی است . گرچه کتاب از یك پدیده‌ی علمی استفاده کرده ـ و آن مسئله‌ی شب و روز در قطب است ـ اما نمی‌توان از آن به عنوان یك کتاب علمی نام برد . زیرا اولا کتاب چنین ادعایی ندارد و ثانیاً اگر چنین ادعایی هم می‌داشت ، در این کار موفق نمی‌بود . چون در مقابل برداشت درست علمی که ازمسئله‌ی شب و روز در مناطق قطبی دارد، برداشت نادرستی نیز در مورد مسئله‌ی روز و شب در مناطق غیر قطبی در آن هست. تعبیر کتاب چنین است که در مقابل شش ماه شب و روزی که درمناطق قطبی هست ، شش ماه روز وشب نیز درمناطق

غیر قطبی هست که می‌دانیم این برداشت درست نیست .

انتخاب شخصیت‌های کتاب ـ گل بلور و خورشید ـ اگـر به عنوان استعاره باشد ، انتخاب درستی نیست ، چون روال قصه اساساً با ماهیت آن‌ها در تضاد است . اما اگر به عنوان یك اثر سورئالیستی قرارباشد با آن روبه روشویم، که دیگربامعیار منطق‌نمی‌توان درباره‌ی آن صحبت کرد .

نثر نوشته ، نثری لطیف ، برخوردار از تصویرسازی کـلامی خوب ، اما ذهنی است . از صفحه‌ی ۶ کتاب مثالی می‌آورم :

«.... هوا در هوا سرمـا ، زمین در زمین یخ بـود . پرنده‌ی سفیدی از کنار دریای یخ بلند شد و در غبار نور پرواز کرد . درهوا رنگین کمان ، مثل هفت نوار ابریشمی هفت رنگ بود .»

بررسی از نگاه دوم :

اولین کتاب فرجام در وضعیتی معمولی و با کیفیتی که از یـك ناشرآزاد قابل انتظار است چاپ و منتشر شده است . کتاب تصویر ندارد وکاغذآن به‌تبعیت از قیمتش ـ ده ریال ـ کاغذی ارزان قیمت و کاهی است. اما این وضعیت در سه کتاب بعدی فرجام کاملا فرق می‌کند. سه کتاب بعدی او را ناشری با امکانات و وضعیت متفاوت چاپ کرده است . بدین لحاظ نحوه‌ی ارائه‌ی کتاب‌ها در مورد این سه اثر کاملا متفاوت است :

قطع‌ها متفاوتند ، نوع جلد وکاغذ و چاپ‌هم متفاوت است و مهم تر از همه ، کتاب‌ها مصورند و تصویر دوتا از آن‌ها را نقاشانی کشیده‌اند که آثار تصویری‌دیگری نیزدر زمینه‌ی ادبیات کودك دارند. تصویرهای مهمانهای ناخوانده را جودی فرمانفرمائیان کشیده است . به‌گمان من تصویرهای این‌کتاب از بهترین نمونه‌های تصویـری در زمینه‌ی ادبیات کودك هستند . برای تأیید تصویرهای ایـن کتاب چند دلیل دارم :

اول : در ارائه‌ی تصویری قصه کاملا موفق هستند و با توجه به گروه سنی مورد خطاب کتاب ، امکان ایجاد ارتباط خوبی دارند.

دوم : گزینش و پرداخت تصویری شخصیت‌ها خوب و قابـل توجه است. حالت‌ها وشخصیت افرادکتاب ازلطف و زیبایی خاصی برخوردار هستند .

سوم : تصویرهای این‌کتاب جزو چند اثر معدودی هستند کـه «هویت» دارند . یعنی این‌که تصویرها دارای یك ماهیت و شخصیت فرهنگی هستند وخواننده در برخورد باآن‌ها به‌راحتی می‌تواند فضا، حالت و ماهیت فـرهنگی‌کتاب را دریـابد . در صورتی‌کـه موارد زیادی را می‌توان مثال‌آورد که چنین مشخصه‌ای ندارند .

درمورد تصویرهای سومین کتاب فرجام‌ـ عمونوروز‌ـشایداین تقصیرعمو نوروز باشد که خوب به‌تصویر درنمی‌آید. یاشاید هم این تقصیرهنرمندها ومحققین ماباشد که باتحقیق وپیگیری، دنبال یافتن یك

هـویت تصویری بـرای این شخصیت نرفته‌اند . در نتیجه ،آنچه از عمو نوروز در این کتاب و کتاب‌های دیگر ، تاکنون ، تصویـر شده دارای آن هویت فرهنگی وملی نیست که از این شخصیت در افسانه‌ها می‌شناسیم .

در مورد تصویرهـای کتاب چهارم فرجام ، این تصویرها بـه تبعیت از ماهیت نوشته تا حدودی وضع خاصی دارند .

ازتصویرهای نوشته‌ای مانند گل بلور و خورشید، طبیعتاً نمی‌توان انتظار یك تصویر واقع گرا را داشت .

خلاصه این که بین چهارکتاب فرجـام ، اولی را بـه خاطر سادگی‌وساخت داستانی خوب و دومی را به‌خاطر پرداخت وارائه‌ی خوب ، از موقعیت مشخص تری برخوردار می‌دانم .

۴

بررسی آثار نادر ابراهیمی :

سال انتشار اولین کتاب : ۱۳۴۷
تعداد کتاب‌ها تا زمان ایـن بررسی : ۷ کتاب
نام کتاب‌ها : دور از خانه ـ کلاغ‌ها ـ سنجاب‌ها ـ قصه‌ی گل‌های قالی ـ بزی که گم شد ـ من راه خانه را بلد نیستم ـ باران ، آفتاب و قصه‌ی کاشی.

نادر ابراهیمی در کنار کارهای مختلف ومتنوعش، برای کودکان نیزقصه نوشته است. هفت اثر اودر این زمینه حاصل هفت سال‌است. « دور از خـانه » را نه سال پیش (سال ۱۳۴۷) چاپ کـرده است ، «کلاغ‌هـا» را هشت سال پیش ، «سنجاب‌ها» را هفت سال پیش، دو کتاب «بزی که گم شد» و «قصه‌ی گلهای قالـی» را چهار سال پیش و بالاخره دو کتاب «باران ، آفتاب وقصه‌ی کاشی» و«من راه خانه را بلد نیستم » را سه سال پیش از این چاپ کـرده است . پیش از بررسی کارهای او ابتدا خلاصه‌ای از قصه هایش را می‌آورم :

دور از خانه :

دختری بوده به اسم «هلی خانم» که چون خیلی شیطان بود به او «هلی شیطونه» می گفتند . او همه را اذیت می کرد و همه از دست او ناراحت بودند . روزی پیرمردی از شهری دور به‌خانه‌ی آن‌هـا به مهمانی می‌آید و چون وضع دخترك را می‌بیند ، به مـادرش پیشنهاد می‌کند که او را به جای دوری بفرستند تا به‌کسی دسترسی نـداشته باشد و نتواند کسی را اذیت کند . هلی که این حرف‌ها را می‌شنود ،

ناراحت می‌شود و وقتی به خواب می‌رود ، در خواب می‌بیند که او را به خانه‌ی پیرمرد فرستاده‌اند و پیرمرد به صورت‌های مختلف او را تنبیه می کند . یك بار او را به صورت مرغی به‌لانه‌ی پرنده‌ها می‌ـ فرستد ، بار دیگر به‌صورت عکس دریك کتاب و بارآخر به‌صورت زنگ مدرسه در می آورد . هلی که از این تبدیل‌ها ناراحت و معذب است ، بـا وضع بدی از خواب می‌پرد ، متنبه می‌شود و بعد ازآن دخترخوبی می‌شود .

کلاغ‌ها :

در دهکده‌ی کوچکی باغی بود که در آن سرو و چناری باهم دوست بودند. دراین دهکده پرنده‌ی کوچکی بودبه‌نام «چرخ‌ریسك»، که‌کارش رساندن نامه‌ها و پیام‌هــای دوستانه‌ی درختان به هم بود . روزی کلاغ‌ها به‌دهکده هجوم می آورند و وقتی از دوستی درخت‌ها با خبر می‌شوند درصدد به‌هم زدن‌آن بـرمی آیند و در این کار موفق می‌شوند. پرنده‌ی کوچك‌باهمه‌ی‌تلاش خود نمی‌تواند ازبه‌هم‌پاشیدن دوستی دو درخت جلو گیری کند و بالاخره در پی چـاره جویی‌های بسیار، از سیمرغ کمك می گیرد. سیمرغ هم به‌یاری سی مرغ دیگر، کلاغ‌ها را از دهکـده می‌راند و دوستی وصفا و صمیمیت به دهکده باز می گردد .

سنجاب‌ها :

در یك جنگل بزرگ صدها سنجاب به‌آسودگی زندگی می‌کردند. روزی پلنگی به‌جنگل می آید و سنجاب کوچکی را می‌خورد. سنجاب های دیگر از ترس هر کدام به‌گوشه‌ای فرار می کنند . برادر سنجابی که پلنگ اورا خورده است ناراحت وغمگین از این ماجرا، از پلنگ گله می کند . پلنگ گله‌ی او را به دشنام تعبیر می‌کند و از سنجاب‌ها می‌خواهد که‌سنجاب معترض را ازجنگل برانند. سنجاب‌ها از ترس این‌کار را می‌کنند . سنجاب رانده شده به جنگل دیگر ، بیشه‌ها و صحراهای دیگر پناه می‌برد ، اماآن‌ها نیز از ترس پلنگ او را نمی‌پذیرند. ماهی‌ها ، زنبورها و مورچه‌ها هم او را از خود می‌رانند. سنجاب رانده شده مغموم وناراحت در پی‌پناهگاه می گردد تا این‌که روزی دوسنجاب برای او خبر می‌آورند که سنجاب های جنگل هنوز به یاد او هستند و ازاو می‌خواهند که به جنگل برگردد. سه سنجاب شاد وآواز خوان به طرف جنگل بزرگ راه می‌افتند .

بزی که گم شده :

پیر مردی بود که بزی داشت. بزاو دندان طلا ، سم طلا وپشم طلایی داشت . پیرمرد بزش را همیشه از مردم پنهان نگه می‌داشت . از صحرا برای او علف می‌آورد واز پشم بز نخ طلایی درست می‌

کرد و در صندوق‌های بسیار نگه می‌داشت . یك روز وقتی از صحرا برمی گردد ، متوجه نبود بز می‌شود . همه‌جا را به دنبال بز می گردد ونشانی‌های بز رابه‌مردم می‌دهد تابزش‌راپیدا کنند. هر کس نشانی‌های بز را می‌شنود، خودش دنبال بز می گردد تاآن را پیدا کند وتصاحب کند . تلاش پیرمرد برای یافتن بز بی‌ثمر می‌ماند تا این که روزی دخترکی راکه با پیرمرد نابینایی دور از مردم زندگی می کرده ، سرچشمه می‌بیند وسراغ بز را از او می گیرد . دخترك که نشانی‌های بزرا می‌شنود ، شروع به ملامت پیرمرد می کند که حق نداشته‌ای چنین بزی را تنها برای خودت نگه داری . ازاین بزمی‌توانستی برای کمك به‌مردم وآباد کردن‌روستاهای زیادی‌استفاده کنی . درصورتی که بانگهداشتن آن‌تنهابرای‌خودت،مردم رااز‌استفاده‌از آن‌محروم کرده‌ای.

قصه‌ی گلهای قالی :

زمانی در شهر کرمان خشکسالی اتفاق می‌افتد. چوپانی که زن و دوفرزند داشته ، ازبیم تلف شدن گوسفندانش ، عازم سرزمین‌های پرآب و علف شمال می‌شود. مدتها می گذرد و خشکسالی سپری می‌شود . وقتی چوپان از شمال برمی گردد ، داستان‌های بسیاری از دریا ، قایق‌ها ، ماهی‌ها وجنگل برای بچه‌های خود باز گو می کند . بچه‌ها چون این چیزها را هرگز ندیده بودند ، نمی‌توانند آن‌ها را مجسم کنند. بدین لحاظ چوپان تصمیم می گیرد آن چیزهایی راکه

دیده به‌وسیله‌ای برای بچه‌های خود مجسم کند. راه‌حل این‌کار را در بافتن قالی می‌یابد. شروع به بافتن قالی می کند و آن چیزهایی را که در سفر دیده ، در تاروپود قالی‌ها زنده می کند. قالی بـافته می‌شود ، صحنه‌ها پیش چشمان بچه‌ها مجسم می‌شود، و آنان نیز بافتن قالی را یاد می گیرند. از آن به بعد، دختران با دست‌های کوچکشان زیباترین قالی‌ها را می بافند .

باران ،آفتاب و قصه‌ی کاشی :

در دهکده‌ی راونـد ـ نزدیك شهرکاشان ـ مـرد نقاشی به نام گرگین باپسرش زندگی می کرده است . روزی حاکم‌کاشان تصمیم می گیرد که تالار بزرگی در شهر بسازد تا مردم شهر یك روز هفته را درآن جمع شوند و مشکلات خود را با حاکـم در میان بگذارند . گرگین به‌کمك پسرش خواستار نقاشی دیوارهای بیرونی این تالار می‌شود . او با ذوق وسلیقه‌ی تمام دیوارها را نقاشی می کند . همه‌ی مردم و حاکم شهر از دیدن نقاشی‌های زیبای او تحسینش می کنند . مدتی می گذرد ، باران باعث خراب شدن نقاشی‌ها می‌شود . گرگین رنگی می‌سازد که درمقابل‌باران مقاومت دارد. باز، تابش‌آفتاب‌نقاشی‌ها را خراب می کند . حاکم شهر به عتاب ازگرگین باز خواست می‌کند و به او یکسال مهلت می‌دهد تا چاره‌ای برای این کار پیدا کند. گرگین و پسرش یکسال تمام همه جـور رنگی را امتحان می کنند .

یکسال تمام می‌شود اما آن‌ها موفق نمی‌شوند. در آخر یکسال ، حاکم سربازانش را برای دستگیر کردن گر گین می‌فرستد. دراین حال گر گین مشغول جوشاندن رنگ تازه‌ای بوده . وقتی سربازان می‌رسند ، او با دست‌های لرزان دیگ را از روی آتش برمی‌دارد ، اما مقداری از رنگ در آتش می‌ریزد. وقتی گر گین را برای محاکمه به شهر می‌برند، پسرش رنگ در آتش ریخته شده را امتحان می کند و می‌بیند این همان رنگی است که یکسال را دنبالش می گشته‌اند . خبر را به شهر می‌برد و بدین ترتیب رنگی یافته می‌شود که درمقابل باران و آفتاب مقاوم است . باکمك این رنگ کاشی را می‌سازند و دیوارهای بیرونی تالار شهر را باکاشی می‌پوشانند .

من راه خانه را بلد نیستم :

روزی دخترك کوچکی به نام «مهنوش» همراه مادرش به بازار می‌رود . در بازار ناگهان مادرش را گم می کند . ابتدا ناراحت و نگران دنبال مادرش می گردد . اما چون موفق نمی‌شود ، به یاد سفارش‌های مادرش برای مواقع گم شدن می‌افتد . مادرش همه‌ی ریزه کاری‌های زمان گم شدن در خیابان را به او یاد داده است . مهنوش با استفاده از این فنون ، پیرمردی را می‌یابد که او را به خانه برساند.

وقتی پیرمرد آماده می‌شود که مهنوش را به خانه برساند، ناگهان مادرش پیدا می‌شود که نگران و ناراحت دنبال او می‌گردد . مادر و

دختر از یافتن هم خوشحال می‌شوند و پیرمرد نیز که از این صحنه اشك در چشمانش جمع شده، به مادر مهنوش به خاطر داشتن چنین دختری تبریك می گوید .

بررسی مسیر فکری :

ابراهیمی بادید واقع‌گرای تخیلی دراولین کارش، نویسندگی در زمینه‌ی ادبیات کودك راآغاز کرده است . در آثار دوم ، سوم و چهارمش استعاری نویس شده و در سه اثرآخرش به دید اول یعنی واقع‌گرای تخیلی بر گشته است .

اولین کتاب ابراهیمی- دور از خانه - ازنظرفکری برداشتی‌از دواثراست:ساخت کلی قصه را ابراهیمی ازسعدی گرفته‌است. درباب اول گلستان حکایتی است که درآن پادشاهی همراه غلامی سوار کشتی می‌شوند. غلام که میانه‌ای باسفر دریائی‌نداشته شروع به بی‌تابی می- کند . حکیمی که شاهد وضع او بوده توصیه می کند که برای‌آرام گرفتن‌غلام، اورا موقتاً به‌دریا بیندازند ووقتی قدر عافیت را دانست، به‌کشتی بازگردانندش . چنین می کنند و غلام پس از بازگشت به کشتی ساکت وآرام می‌نشیند. ابراهیمی ساخت‌کلی اولین قصه‌اش را از این حکایت گرفته است :

دخترکی قدرزندگی‌درخانه‌ی خودش رانمی‌دانسته، به‌رهنمود پیرمردی از خانه‌اش دور نگهداشته می‌شود و وقتی با رویدادهای ناگواری روبرو می‌شود، قدر زندگی درخانه‌ی خودش را می‌شناسد

وپس ازبازگشت به‌خانه ، آرام وساکت و سربزیر می‌شود. می‌بینید که عوامل وعناصر این قصه همان‌عوامل‌وعناصر حکایت سعدی‌است. اما دوری دخترك ازخانه وخانواده درعالم‌بیداری وواقعیت نیست‌بلکه درخواب ورویاست . اتفاق‌هایی‌که برای او می‌افتد وچیزهای‌عجیب وغریبی‌که او باآن‌ها درخواب مواجه‌می‌شود ، جنبه‌ی‌دیگر برداشت ابراهیمی ازاثر دیگری‌را مشخص می‌کند . این‌اثر «آلیس‌درسرزمین عجایب» است . گرچه درنوع اتفاق‌هایی‌که برای شخصیت های‌این دوکتاب می‌افتد، فرق‌هایی‌هست، امادرحالت‌کلی‌هردو ازیك‌برداشت فکری ویك نحوه‌ی برخورد باجریان قصه برخوردار هستند .

فضای‌کلی قصه ، گرچـه فضایی‌کودکانـه است ، اما به دلیل گزینش‌عوامل‌خاصی ازوضعیت اجتماعی‌مشخص ، این‌فضای‌کودکانه چندان حالت عام وکلی به‌خود نمی‌گیرد. شخصیت قصه «هلی‌خانم» مشخصات یك فرد از طبقه مرفه کامل را دارد . یك بررسی ازدیدگاه اقتصادی اجتماعی می‌توانـد نشان دهنده‌ی این نکته بـاشد که ایـن شخصیت‌وشخصیت‌آخرین کتاب‌ابراهیمی ــ من راه خانه‌را بلدنیستم ــ وضعیتی‌کاملاً خاص‌و دور ازحالت عام‌اجتماعی‌دارند. بدین ترتیب‌در توانایی این دوشخصیت دربرقراری یك ارتباط سالم ونزدیك باهمه‌ی بچه‌هایی‌که با این دوکتاب مواجه هستند ، موارد تردیـدی می‌توان پیداکرد .

مخصوصاًکه ابراهیمی دراین‌اثر ویکی دیگر از آثارش ــ بزی

که گم شد ـ روی طلا وجنبه‌های مختلف آن تأکید زیادی کرده‌و گاهی حالت‌های «رویا برانگیزی» بدان نسبت داده است .

گمان نمی کنم که برای یك کودك ـ اگر تحت تلقین مستقیم قرار نگرفته باشد ـ چیزی به اسم طلا چیزی رویایی و آرمانی باشد.

حرف کلی این کتاب لزوم دوری از بدی و آن گونه کارهایی است که انجام آن‌باعث ناراحتی دیگران می‌شود. گرچه این‌موضوع دربافتی قصه گونه‌آورده‌شده، امادرلابه‌لای‌قصه‌سرو کله‌ی معلمی ناصح واندرزگو پیداست .

ابراهیمی در دومین کتابش ـ کلاغ‌ها ـ هم در گیر مسئله‌ی‌بدی وخوبی است . شخصیت‌های مثبت کتاب ـ پرنده‌ی کوچك ، سیمرغ وسی تا مرغ‌ودرخت‌ها ـ درمقابله باشخصیت‌های منفی کتاب ـ کلاغها بالاخره پیروز می‌شوند و دوستی وصفا وصمیمیت درسرزمین آن‌ها جریان خودرا ادامه می‌دهد . حرف اصلی قصه که مبارزه ی خوبی‌ها وبدی‌هاست ، حرفی پذیرفتنی وهمیشه مطرح است . گفتم که‌قصه ، قصه‌ای استعماری هم است . اما به دلیل شرایطی که برای انتخاب درست یك استعاره باید درنظر گرفته شود ، چند مورد قابل بحث در ایی کتاب وجود دارد . اولاً دلیل موجهی برای انتخاب کلاغ به عنوان شخصیت منفی این قصه نه وجود دارد ونه شناسانده می‌شود. اگر ازآن‌بیان رایج ومورد استفاده نادرستی که حاکی ازدروغ‌گویی وخبر چینی کلاغ هاست استفاده شده ، این سئوال می‌تواند مطرح

باشد که آیا درموارد دیگر نیز استفاده از یك فـکر نادرست ، هرچند رایج ، می‌تواند موجه باشد ؟ دیگر این که از واژه هـای سیمرغ و سی مرغ دراین قصه استفاده‌ی چندان مناسبی نشده است. زیرا اولاً چگونگی تبدیل سیمرغ به‌سی‌مرغ که زیباترین بیان آن‌راعطار درمنطق الطیرداده،دراین‌قصه نه‌مطرح‌بوده‌ونه قابل‌طرح. ثانیاً به‌این‌ترتیب فکر پناه‌بردن‌به‌قدرتمندترها دررویارویی بامشکلات‌القاشده‌است.ابراهیمی جنگ خوبی و بدی را در سومین کارش هم دنبال کـرده است. در «سنجاب‌ها» سنجاب کوچکی که به ناحق ازخانه وزندگی خود رانده شده، بالاخره به خانه‌ی خود باز گردانده می‌شود. بنابراین ابراهیمی در سومین کتـاب ، محور اصلی خوبی و بدی راکه قبلاً هم در آن محور کارکرده بوده ، حفظ‌کرده است و چیزی بر آن نیفزوده، بیان قصه نیز بیانی استعاری است.

در چهارمین کار ـ بزی که گم شد ـ بااستفاده از عامل استعاره باز به یك عنصر اخلاقی اشاره می کند. حرف اصلی قصه نفی خست وبخل است. اما ابراهیمی درکنارموضوع اصلی قصه به یك موضوع فرعی اشاره‌ی جالبی دارد. پیرمردی که بز خود را گم کرده است، تا زمانی که این موضوع را باآدم‌هایی درآبادی‌های مختلف ـ آدم‌هایی دراجتماع ـ درمیان می گذارد، فوری مدعی وصاحب ثانوی برای بز طلایی پیدا می‌شود.اما زمانی که موضوع را با دخترکی که باپیرمردی نابینا، که دور از اجتماع زندگی می کند، در میان می گذارد، دخترك

نه‌تنها خود مدعی تصاحب بز نمی‌شود، بلکه پیر مرد را نیز به خاطر چنین ادعایی مورد ملامت قرار می‌دهد. این‌اشاره به‌نظر یك‌نوع‌طنز می‌رسد. شاید ابراهیمی می‌خواهد نشان دهد که حرص وطمع‌نسبت به پول و ثروت چیزی است که افراد اجتماع در ارتباط با هم و در برخوردها پیدا می‌کنند، نه یك چیز طبیعی.

اما بازهم ابراهیمی ترجیع بندهای مختلف درباره‌ی طلا را ـ همچنانکه در اثر اول ـ دراینجا هم ادامه می‌دهد:

«همچو بزی به درد همه می‌خورد. بزطلا، مثل طلا، مثل آب، مثل هوا... مال همه است.» (از صفحه ۲۱ کتاب)

دو کتاب«قصه‌ی گلهای قالی» و«قصه‌ی کاشی» هردو حال وهوای مشابهی دارند. هر دو، قصه‌ای‌را به پیدایش چیزهای واقعی که اکنون نیز وجود دارند، نسبت می‌دهند. موضوع قصه‌ی اول نحوه‌ی درست شدن قالی و قصه‌ی دوم پیدایش‌کاشی است. شاید این دوکار رابتوان برداشت ذهنی از چیزهایی که واقعیت عینی دارند نام گذاشت. قالی وکاشی دو چیز شناخته شده وآشنا برای همه هستند. بی‌شك هر دونیز زمینه‌ی‌مناسب برای برانگیختن فکرواندیشه دارند. پس، گذاشتن یك قصه‌ی ذهنی بر روی آن‌ها می‌تواند جلوه‌ای از بر انگیخته شدن این فکر و اندیشه باشد. در این زمینه کتاب اول ـ قصه‌ی گلهای قالی ـ لطیف‌تر و مناسب‌تر است. قصه‌ی کتاب دوم هم گرچه قصه‌ای چندان نامناسب نیست، اما در هم ریختگی روابط شخصیت‌ها، این قصه را

سست‌تر و ضعیف‌تر می‌کند. شخصیت‌های «امیر و سربازان» در این قصه موضع ثابت ومشخصی ندارند وبین حالت‌های مختلف درتردید و نوسان هستند و بدین صورت وضعیت قصه در برخورد با این شخصیت‌ها وضع ثابت و مشخصی نیست.

آخرین کتاب ابراهیمی ـ من راه خانه را بلد نیستم ـ شاید ضعیف ترین‌کار او باشد. کل قصه گم شدن دخترکی به نام مهنوش در بازار و چاره اندیشی‌های او برای بازگشتن به خانه است. اما در این بین آنچه بیشتر از همه چیز مطرح است، دادن درس هایی برای مواقع گم شدن و مقابله با خطرهای احتمالی چنین موقعی است. ابراهیمی قصه نویس یك دفعه موقعیت خود راعوض می‌کند وجای یك مصلح اجتماعی را می گیرد و فنون مبارزه باخطرات گم شدگی را به دخترکان کم سن و سال درس می‌دهد. البته منظور من این‌نیست که چنین درس‌هایی را به بچه‌ها نباید داد و یا نحوه‌ی چنین درس دادن‌هایی‌چگونه باید باشد. اما حرف من سراین است‌که فنون‌مبارزه با خطرات گم شدن چه فرقی با فنون مبارزه با خطرات مثلاً آتش سوزی یا برق گرفتگی دارد. همه‌ی این‌ها را البته باید به‌بچه‌هاهم یاد داد، اما آیا این وظیفه‌ی ادبیات کودك است؟ آیا چنین چیزی را جزو وظایف ادبیات کودك واردکردن، در معنای دیگر، دورکردن ادبیات کودك از وظایف اصلی‌آن نمی‌تواند باشد؟

در نوشتن آخرین کتاب، بی‌شك ابراهیمی خود را در قالب

یك بچه حس نمی‌کرده است . او خــود را در قالب یك پدر ، یك بزرگتر و یا به هرحــال در قالب کسی کــه دوست دارد وقتی دختر کوچکش ، خواهر کوچکش و یا هر کس کوچك دیگر که گم شد ، او را راهنمایی کند تاسلامت به خانه برسد ، می‌دیده است . خوب! این احساس طبعاً احساس بدی نیست ، اما ربطی به ادبیات کـودکان ندارد . به نظر می‌رسد که مادر مورد نظر این کتاب ، دختر خود را فقط برای گم شدن و در هنگام گم شدن راه حل پیدا کردن ، تربیت کرده است . چون ریزه کاری‌هایی کــه او در این زمینه به‌دخترش یاد داده ، طبعاً او را از آموزش در زمینه‌های دیگر باز می‌داشته است .

بنابراین به نظر می‌رسد که شخصیت این کتاب ـ مهنوش ـ با این همه‌آموزشی که برای مبارزه با خطرات‌گم شدن دیده است، فقط به درد گم شدن می‌خورد تا بتواند از این فنون استفاده کند !!

* * *

آثار ابراهیمی از نظر نثر و پرداخت قصه‌ها تا حــدی وضع ثابتی دارند . ابراهیمی در آغاز کار ـ اولین کتاب ـ نثری خــوب و آهنگین‌انتخاب کرده است. نثر این کتاب تا حدی شعر گونه‌هم‌است. اما اصرار در سجع کلامی، نثر این کتاب را کمی هم به طرف‌بحرـ طویل برده است . از صفحه‌ی ۱۴ مثالی می‌آورم :

« .... آقا خروس پهلوان که خیلی هم بود مهربان ....»

ابراهیمی در دو کتاب بعدی خود نثر معمولـی ، اما خوب و

یکدستی را انتخاب کرده ودرچهارمین کتاب رجعتی به‌نثر کتاب‌اولش یعنی نثر مسجع کرده است . اما در سه کتاب دیگر ، همان نثر ساده و یکدست خود را ادامه داده است . حاصل‌کار این‌که نثر ابراهیمی در پنج کتاب از هفت اثرخود نثری ساده و یکدست ودر دوتای آن‌ها نثری آهنگین و مسجع است .

در نثر مسجع گرچه او تا حـدی بیان خوب و آهنگ داری دارد ، اما نثر ساده‌ی او نثری قابل قبول تر به نظر می‌رسد .

بررسی از نظر نحوه‌ی ارائه‌ی آثار :

پنج کتاب اول ابراهیمی راکانـون پرورش فکـری کودکان و نوجوانان چاپ و منتشرکرده است ، کتاب ششم او را امیرکبیر و آخرین‌کارش را تلویزیون. البته دوکارآخر با همکاری سازمان‌همگام باکودکان و نوجوانان چاپ و منتشر شده‌اند .

بنابراین ابراهیمی از نظر ناشر و امکانات چاپ و نشر آثارش تقریباً هیچ مضیقه‌ای نداشته است . همه‌ی‌آثار او توسط ناشرانی بـا امکانات وسیـع، چاپ ومنتشر شده‌اند وبدین لحاظ کیفیت‌ظاهرآثارش بالنسبه خوبند. همه‌ی‌کارهای اوتصویری‌اند. تصویرگران هفت‌کتاب او به ترتیب عبارتند از : لیلی نهاوندی ، نورالدیـن زرین‌کلك ، ژن رمضانی ، یوتاآذرگین ، نورالدین زرین‌کلك ، علی اکبر صادقی و قدسی قاضی نور .

از این شش نفر ، چهار نفرشان کسانی هستند که آثار تصویری دیگری نیز در زمینه‌ی ادبیات کودکان دارند . بنابراین ابراهیمی با استفاده از همکاری اینان و بااستفاده از امکانات نسبتاً گسترده‌ی چاپ و نشر، از امکانات خوبی برای چاپ کتاب‌هایش برخوردار بوده‌است.

بین تصویرهای هفت کتاب ، تصویرهای «قصه‌ی گلهای قالی» ، «قصه‌ی کاشی» و «بزی که گم شد» را به ترتیب بهتر از همه می‌دانم . بین تصاویر بقیه‌ی کتاب‌های ابراهیمی ازهمه بدتر تصویرهای دو کتاب «سنجاب‌ها» و « من راه خانه را بلد نیستم» هستند . تصویرهای این آخری، کار قدسی قاضی نورهستند. معلوم می‌شود که قاضی نوربرای کتاب‌های خودش تصویر گر خوبی است و برای کتاب‌های دیگران مصوری بد . شاید این ، بدین معنا باشد که «نویسنده ـ مصور» بودن دلیل مصور تنها بودن هم نمی‌شود .

در بررسی آثار قاضی نور اشاره خواهم کرد که او کتاب‌های خودش را خوب تصویر می کند ، اما تجربه‌ای که روی کار دیگران کرده ـ همین کتاب آخر ابراهیمی‌ـ نشان می‌دهد که او مصورخوبی برای آثار دیگران نیست .

* * *

قطع کتاب‌های ابراهیمی در اکثر موارد قطع مورد علاقه‌ی کانون ـ خشتی ۲۴ × ۲۴ سانتیمتر ـ است و قیمت آن‌ها بین ۳۵ تا ۶۵ ریال ، که البته درچند مورد جزو کتاب‌های گران کودکان هستند .

جنبه‌ی اقتصادی ارائه‌ی ادبیات کودك به‌گمانم نکته‌ای مهم و درخور توجـه است . هرچند قیمت یك کتاب با توجه بـه عوامل اقتصادی مسلط ، مناسب وخوب باشد ، اما اگر درمواجهه باامکانات مالی کودکان گران باشد ، درهمان قدم اول ، هدف اصلی که رسیدن کتاب به‌دست کودکان است ، نقض شده است .

۵

بررسی آثار داریوش عبادالهی:

سال انتشار اولین کتاب : ۱۳۴۸
تعداد کتاب‌ها تا زمان این بررسی : ۳۰ کتاب
تعداد کتاب‌های چاپ شده پس از زمان ایـن بررسی : ۵ کتاب
نام کتاب ها: خاطرات فرج ـ هرزه گیاه ماجراجو ـ حاجی فیروز ـ نخودی و حاکم ـ باقلاقاتوق ـ شش برادر ـ لاکـوی ـ بچه‌ی کویر ـ گیله‌مرد ـ همبازی ـ مرداب انزلی ـ راسوی شجاع ـ گلاوژ و خالد ـ روباه حیله‌گر وراسوی عاقل ـ ماجرای مرد هیزم شکن وخرس ـ دانا ونادان ـ ماجراهای راسو ـ ماجراهای ستارخان ـ بهلول مراغه‌ای ـ بچه‌های اهر ـ یوسف ـ روبنسن کروزوئه وماجراهایش ـ صیاد پیروپسرش ـ نگارونبی ـ قصه‌های کوتاه ـ عیار ـ چرتدان و خورتدان ـ همفکـری ـ همکاری ـ همراهی ـ داستان جنگل ـ باباعلی ـ فلسطین ، فلسطین، وطـن مقدس من ـ مقالات پراکنده ویك مصاحبه ـ زندگی دودوست

داریوش عبادالهی باسی کتاب درطی‌هشت سال، کارنامه‌ی پر-حجمی در ادبیات کودکان دارد. علاوه براین‌ها، او سه کتاب دیگرهم دارد که چون‌مستقیماً جزو این مقوله نیست، به‌آنها اشاره‌ای نمی کنم.

سی کتاب برای هشت سال ـ کمی هم کمتر، چون چند ماهی از امسال را او چیزی منتشر نکرده است، پس سی کتاب مربوط بـه حدود و هفت سال ونیم می‌شودـ بی‌شك حجم زیادی است و ایـن، بالاجبار نویسنده‌ای با چنین حجم فعالیت قلمی را ، بدلیل توجه بـه کمیت، از کیفیت مسئله غافل می گذارد واوآن چنان که شاید و باید، نمی‌تواند روی هر کدام از آثارش کار کند . این فرض را تجربه‌ی عبادالهی به محك اثبات می‌زند و ثابت هـم می کند . عبادالهی سال پیش هشت کتاب چاپ کرده‌استـ هفت کتاب کودکان و یك مجموعه مقاله یعنی به طور متوسط همهٔ زمانی که از اولین مراحل تدوین‌هر-کدام ازآنها تا آخرین مرحله (یعنی سپردن به چاپخانه) به هـریك اختصاص داده‌یکماه ونیم بوده است ومی‌دانیم که عبادالهی این‌یکماه ونیم‌ها را هم به طور مستمر و «تمام وقت» به کار روی این کتاب‌ها

نپرداخته‌است.چون به‌ادعای اکثریت‌قریب‌به‌اتفاق پیشگفتار وپسگفتار کتاب‌هایش،اوکارمند بانك‌است ومسلماًعمده‌ی وقت‌روزانه‌ی خود را به‌کار بانکیش باید بپردازد. بنابراین فرصت روزانه واحتمالاً تـوان فکری و روحی اوبرای پرداختن به ادبیات کودك کافی نیست،همینطور برای مطالعه در همه‌ی زمینه‌ها بالاخص‌در زمینه‌ی کودك‌و روانشناسی پرورشی کودك که در ارتباط منطقی با ادبیات کودك است.

خلاصه‌ی مطلب‌این که‌هشت‌تاکتاب درسال‌برای هرنویسنده‌ای سنگ بزرگ است‌خصوصاً برای‌کسی که‌فرصت‌کافی ندارد. حاصل کار این‌که‌کارها دراکثر موارد نه فکر مستقلی را می‌توانند دنبال‌کنند ونه‌شخصیت‌مشخصی رامی‌توانند به‌وجود بیاورند. در ادامه‌ی مطلب نشان خواهم دادکه عبادالهی از دوسال پیش گرفتار تکراری نویسی شده وهمچنین درهمه‌ی‌این هشت‌سال‌فرصت مناسبی برای سروسامان دادن به وضع نثر وبیان‌کتابهایش پیدا نکرده‌است. اگر عبادالهی‌سی کتابش را در پنج یا حداکثر هشت کتاب جا می‌داد ـ بدون آنکه تعداد صفحات هرکدام از این ۵ یا ۸ کتاب از روال معمولی کارهای اوکه حدود ۱۶ تا ۳۲ صفحه‌اند بیشتر شود ـ او نه تنها می‌توانست از رسیدن به تکـرار دوری‌کند، بلکه می‌توانست در زمینه‌ی نثر و بیان و تصویر سازی‌کلامی و خلاصه پیدا کردن یك زبان مناسب بـرای ارتباطش با بچه‌ها نیزکارکند. چون عبادالهی اینکار را نکرده است، یعنی حدود شش برابر زیادتر نوشته است . براساس یك منطق کاملاً

ساده روی مجموعه‌ی کارهایش شش برابر کمتر ازآنچه می‌توانست کار بکند، کار کرده است.

اما، در هرحال ، عبادالهی را از نویسیده‌هایی می‌شناسیم که چند اثر ماندنی درادبیات کودکان خواهد داشت ـ از بین این همه ـ و نیز از جهاتی، در روال وروند فعلی ادبیات کودك تأثیر گذاراست.

زیاد و بدکار کـردن و کمی سربهوایی عبادالهی ، جنبه‌های مثبت کار او را ازبین نمی‌برد و ازآن جمله شروع خـوب او به‌کار ادبیات‌کودکان ووفاداریش به‌اصولی دراین زمینه،تاکنون، ارزشهایی برای کار او فراهم می‌کنند.

عبادالهی از سال ۱۳۴۸انتشار آثاری در زمینه‌ی ادبیات‌کودکان را شروع کرده و کارنامه‌ی فعالیتش تاکنون چنین بوده است:

سال اول ـ سه کتاب : خاطرات فرج ، هرزه گیاه ماجراجو و حاجی فیروز

سال دوم ـ یك کتاب: نخودی و حاکم.

سال سوم ـ دو کتاب: باقلاقاتوق ، شش برادر.

سال چهارم ـ سه کتاب: لاکوی، بچه‌ی کویر و گیله مرد.

سال پنجم ـ چهار کتاب : همبازی ، مرداب انـزلی، را سوی شجاع ، گلاوژو خالد.

سال ششم ـ شش کتاب: روباه حیله‌گر وراسوی‌عاقل، ماجرای مرد هیزم شکن و خرس، دانا ونادان، ماجراهای راسو ، ماجـراهای ستارخان.

سال هفتم ـ هفت کتاب: بچه‌های اهر، یوسف، روبنسن کروزوئه و ماجراهایش، صیاد پیرو پسرش، نگارونبی، قصه‌های کوتاه، عیار.

سال هشتم ـ (امسال) ، چهار کتاب : چرتدان و خورتدان، همفکری، همکاری، همراهی.*

سه کتاب دیگر هم که اول اشاره کردم که جزو ادبیات کودك نیست، بدین قرارند:

۱ـ واهی (مجموعه قصه)

۲ـ چند طرح ومقاله

۳ـ شش مقاله

پس بدین ترتیب می‌بینید که مجموع کار قلمی عبادالهی سی و سه کتاب است. (سی کتاب کودکان و سه کتاب دیگر یا دربارهٔ ادبیات کودکان و یاقصه برای بزرگسالان) . من در این مقاله به سی‌تا از این کتاب‌ها (آنها که جزو ادبیات کودك هستند) خواهم پرداخت و گرچه پرداختن به دو کتاب دیگر عبادالهی نیز که در آنها درباره‌ی ادبیات کودکان به بحث‌پرداخته به نوعی ، به این بحث مربوط می‌شود ، اما فعلاً از آنها می‌گذرم .

حجم زیاد کار عبادالهی امکان بررسی دقیق یکایك کتاب‌های او را تا حدی از بین می‌برد و شاید چنین دقتی نیز در غایت امر

*ـ از زمان این بررسی تا اکنون، عبادالهی پنج کتاب دیگر نیز منتشر کرده است، بانام‌های: «بابا علی»، «داستان جنگل»، «فلسطین وطن مقدس من» ، «مقالات پراکنده و یك مصاحبه» و «زندگی‌دو دوست».

ضروری نباشد، زیرا او در موارد بسیاری به تکرار و دوباره نویسی و استفاده از یك شخصیت در موارد مختلف یا استفاده از یك حادثه به صورت‌های گوناگون پرداخته است و اگر فرض بربررسی دقیق یکی‌یکی این کتابها می‌بود، خودبه یك تکرار و دوباره نویسی‌تبدیل می‌شد که البته‌کاری نارواست.

پس مناسب‌تر می‌بینم که آثار عبادالهی رادریك کلیت بررسی کنیم. یعنی‌کارهای اورا از دیدگاه‌های: سیرفکری، نثر، خصوصیات بیانی، تصویر و بالاخره شکل ظاهری ونحوه‌ی ارائه‌ی کتابها به‌بحث بگذارم:

۱ـ سیرفکری :

عبادالهی ادبیات‌کودك راخوب شروع کرده بود. خاطرات فرج و حاجی فیروز گرچه هریك ایرادهایی در ساخت و پرداخت قصه داشتند، اما به دلیل گرفته شدن ازعینیت محیط وجامعه‌ی کودك، امکان ایجاد ارتباط خوب با بچه‌ها را داشتند ودرهمان سال اول‌عباد- الهی با چاپ قصه‌ی استعاری و خوب هرزه‌گیاه ماجراجو، نشان داد که با زیربنای خوبی پا درمیانه‌ی میدان گذاشته است.

با قصه‌ی نخودی و حاکم ، عبادالهی افسانه پردازی را هم به دوکار قبلی خود یعنی واقع گرایی و استعاری نویسی افزود و این سه جبنه را تا دوسال‌پیش که نوشتن قصه‌هایی براساس وقایع‌تاریخی را شروع‌کرد، نگهداشت و این‌آخرین ابداع او درسیر داستانهایش

بود. دوسال آخر را اگرچه پرنوشته است، اما تغییر تازه‌ای در کارش نداده است.

پس عبادالهی ازنظر فکری- بیانی کارهایش ، با واقع گرایی شروع کرده و فعلاً به استعاره رسیده است.

ازنظرشخصیت پردازی درقصه‌ها، عبادالهی سی و پنج شخصیت «آدم» درقصه‌هایش دارد (بیست شخصیت واقعی و پانزده شخصیت غیر واقعی)، یك شخصیت نباتی، شش شخصیت ازبین اشیاء و بیست و پنج شخصیت ازبین حیوانات .

اما با تکرارها و فراوانی کاربردی که شخصیت‌های «حیوان» درقصه‌های او دارد ، شخصیت‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرارداده است. عمده‌ترین شخصیت قصه‌های عبادالهی- مخصوصاًاین‌اواخر- راسو یا موش خرمایی است که دریازده قصه‌آن را بکار گرفته است.

از نظر فکر کلی آثار، عبادالهی دونقص دارد:

اول: مواردی پیش‌آمده که عبادالهی به دلیل عدم قطعیت نظر درباره‌ی ادبیات کلاسیك فارسی یا آشنایی دقیق با آن، دچار تناقض شده است . موردی را مثال می‌زنم:

در مؤخره‌ی کتاب «یوسف » نظرش را درباره‌ی سعدی چنین نوشته است:

«...... من در قرن هفت یاهشت زندگی نمی‌کنم که سعدی‌وارانه بکوشم تا خلایق را سرکیسه کنم و......»

اما در مقدمه‌ی کتاب «روبنسن کروزوئه» چنین اظهار نظـر می کند:

«..... اما در مقابل، دانشمندان زحمتکش و انساندوست ثابت کرده‌اند که:

بنی‌آدم اعضای یك پیکرند که در آفرینش ز یك گوهرند»

مسلماً این نمونه نشان می‌دهد که عبادالهی هیچ تصمیم قاطعی برای برخورد خودش با سعدی نگرفته‌است و به طریق اولی نتوانسته است شناخت مشخصی از سعدی به خواننده‌اش بدهد. یعنی اینکـه خواننده‌ی خردسال این دو کتاب، نخواهد توانست دریابد که بالاخره سعدی آدمی بوده که خلایق را سرکیسه می کرده و یـا دانشمندی زحمتکش وانساندوست بوده است.

دوم: عبادالهی بعد از نوشتن سی کتاب، هنوز نتوانسته خود را به عنوان یك نویسنده، باور کند. ازاین‌رو «دد» بارو درهشت کتاب به صراحت سعی کرده است که خودش این عنوان را تعمداً به خـود نسبت دهد. شاهد این گفته در کتاب‌های: روبنسن کروزوئه، یوسف، مرداب انزلی، بهلول مراغه‌ای، عیار، نگارونبی، ماجراهای راسو، روباه حیله گر، همکاری، همراهی و همفکـری در عنوانهایی نظیر: «مقدمه‌نویسنده»،«گفتارنویسنده» و«حرفهای‌نویسنده‌درمقابل‌خواننده» که درآنها عبادالهی خواسته‌است به اصرار ثابت کنند که این‌نوشته‌ها حتماً وحتماً نوشته‌های یك نویسنده است، درصورتی که سی تا کتاب

حداقل کاری که می‌توانست بکند این بود که اسم یك نفررا به عنوان نویسنده بقبولاند. حالا این‌واهمه‌وتردیدعبادالهی از چه‌بوده، نمی‌دانم!

این را هم تذکر بد هم که عبادالهی از اول این طـور نبوده و درآثار اولیه‌اش مثلاً حـاجی‌فیروز ، از عنوانهایی نظیر: «سخنی با دوستان» استفاده می کرده است ، اما معلوم نیست بعدها چـرا ترس از عدم تثبیت به عنوان یك نویسنده به او دست داده است؟!

۲ـ نثر وخصوصیات بیانی :

نثر عبادالهی نثر ساده‌ای است . امـا نه ساده به مفهوم قابـل پذیرش درمحدوده‌ای ادبیات کودکان، پس ، نثر اونثر ساده ونامناسبی است. ساده است ازاین نظرکه مشکل خاصی در بیان مطلبش ندارد. نامناسب است از این نظرکه هیچ هویت خـاصی ندارد . عبادالهی در این هشت سال هیچ کـوششی برای یافتن یك بیان مناسب بـرای ارتباط با بچه‌ها نکرده است . اصلاً نثر او در ایـن هشت سال هیچ فرق اساسی نکرده‌است. نمی‌دانم، مگر هشت‌سال نویسندگی‌فرصت مناسبی بـرای جستجو و یافتن یك هویت ادبی برای یك نـویسنده نیست ؟ به بیان خـلاصه ، نثر او یك نثر گزارش گونه‌ی روزنامـه‌ای است. وبدین دلیل نثر او درنوشتن کتاب و یایك مقاله برای روزنامه هیچ فرقی ندارد . تلاش برای تصویر سازی کلامی و یافتن و به‌کار بردن اصطلاحـات و ترکیبات منـاسب درکار او دیده نمی‌شود . در صورتی که اینها اصولاً باید از مشخصات کار یك نویسنده‌ی ادبیات

کودکان باشد . حتی درچند مورد بیان یکدست سابق خودش را نیز در جهتی منفی از دست داده است .

از یکی ازکارهای امساله‌اش (همفکری) چند مثال می‌آورم :

« .... ترس به اندرونشان راه پیدا کرده بود ....» (صفحه۷)

« .... مثل یك پیکان همانند اجـل بر سرطعمه فرود آمد ...» (صفحه ۲۵)

« .... از جان بی‌جان شد ...» (صفحه۲۹)

۳ـ تصاویر :

برروی جلد همه‌ی کتاب‌های عبادالهی ـ و گـاهی در صفحات داخلی بعضی‌هایشان ـ تصاویر سیاه و سفیدی چاپ شده که ازکارهای قلمی خود اوست . یعنی او برای روی هریك از کتابهایش تصویری هم بر مبنای داستان همان کتاب کشیده و چاپ کرده است . عبادالهی خودرا نقاش کودکان هم می‌داند واین رابه‌احتمال زیاد اشتباه‌می کند!

اوشاید ـ گفتم شاید ـ نقاش خوبی باشد اما نقاش خوبی‌برای بچه‌ها نیست . نقاشی برای بچه‌ها اصول خـاصی دارد ، از نظربیان تصویری و نیز فن ارائه‌ی تصویر ، و این خود بحث مفصلی است .

یکی ازعمده ترین اشتباهات اکثر مصوران ادبیات کودکان در حال حاضر این است که فکر می کنند اگر برای بچه‌ها ، مثل بچه‌ها نقاشی بکشندکار درستی کرده‌اند . این فکر گرچه به ظاهر دلیل قانـع

کننده‌ای دارد، اما درباطن فکر درستی نیست. بدیهی ترین دلیل این است: اگر برای بچه‌ها، مثل بچه‌ها نقاشی بکنیم ، هیچ چیز تازه‌ای به او نداده‌ایم، پس اصلاً اصل مسئله نفی شده است و این تناقض منطقی است .

تصویرهایی که عبادالهی برای کتابهای خودش کشیده یك حسن دارند :

«خیلی ساده هستند». اما این حسن جای چند خصوصیت بنیادی دیگر را که در تصویرگری برای بچه‌ها باید در نظر گرفته شوند، نمی گیرد تصویرها فقط درحد رفع رجوع هستند، کمك اساسی به تفهیم مطلب نمی کنند و تنهاکارشان بازگویی تصویری فقط یك صحنه از داستان است. اما درمقابل جلوی تخیل طبیعی و سازنده‌ی بچه‌را می گیرند و به او «الگو»می‌دهند. یعنی اینکه‌عبادالهی با تصویر کردن شخصیت اصلی قصه‌اش برروی کتاب، این امکان را ازبچه می گیرد که او شخصیت قصه را هرطور که دلش می‌خواهد ـ وبه‌احتمال زیاد بهتر ازتصویری که عبادالهی می کشد خواهد بود ـ مجسم کند.

۴ـ شکل ظاهری و نحوه‌ی ارائه‌ی کتابها :

از حق نباید گذشت که یکی از عمده‌ترین وجوه قابل پذیرش کار عبادالهی حفظ یك روال منطقی در ارائه کتابها بوده است. همه‌ی کتابهای او قطع معمولی دارند و از جنبه‌ی تزئینی رایج (قطع‌های جورواجور و بزك‌های ظاهری) فارغ هستند . این مسئله که قطع

کتابهای کودکان، نوع کاغذ، نوع رنگها و هرمورد دیگر عرضه کتاب چگونه باید باشد تا بهترین صورت باشد، یکی از بحث‌های جالب دیگر این زمینه است، اما به تصور من تا زمانی که اصول غیرقابل تردیدی دراین مورد، پیدا نشده است، نزدیکترین حالت به شناخته شده‌ترین صورت کتاب احتمالاً، راه حل خوبی است.

قیمت کتابهای عبادالهی تقریباً جزو مناسب‌ترین قیمت‌ها بوده است (قیمت هرسی کتابش بین ده تا بیست‌وپنج ریال) واین بهرحال نشانه‌ای از روال منطقی کار نویسنده ــ و نیز ناشر ــ می‌تواند باشد. کتابهای عبادالهی را تابه‌حال نوبل، سینا، رزوحقیقت منتشر کرده‌اند.

٦

بررسی آثار قدسی قاضی نور:

سال انتشار اولین کتاب تاریخ‌دار: ۱۳۵۰
تعداد کتاب‌ها تا زمان این بررسی: ۱۵ کتاب
تعداد کتاب‌ها پس از زمان این بررسی: ۴ کتاب
نام کتاب‌ها: آ،ب و گندم- چه کسی به چشم پسرك عینك زد؟- دوپرنده- آب که ازچشمه جداشد چه کرد؟- میهمانی مهتاب- با هم- آرزو - فاصله- باشدن و بی‌شدن- تعمیرگاه- اسباب کشی- اما چه کبوتری،چه کرم ابریشمی- اگر بدانی- هشتمین پرنده- پشت پستوی مشهدی باقر چه خبر بود؟ - قصه‌های داداشم- بهترین باغ وحش دنیا- ماهی بعدی- کپور خیالباف.

قدسی قاضی‌نور نویسنده‌ی خوبی برای ادبیات کودکان بـوده است. نویسنده‌ای بافکرخوب وبیان خوب. بعضی ازآثاراونزدیکترین پیوند را با مشخصات و ویژگی‌های ادبیات کودکان دارند اگر چند مورد اشتباه و بی‌دقتی درکارهای او راکنار بگذاریم (که این‌موارد را در ادامه‌ی همین مقاله‌نشان خواهم داد)، می‌توان اورا نویسنده‌ای دانست که با آگاهی و شناخت درست از مفهوم ادبیات کـودکان، ویژگی‌های آن و دنیای کودکان دست به نوشتن آثاری در این زمینه زده است. قاضی‌نور از سال ۱۳۵۰ تا زمان این بررسی، پانزده کتاب منتشرکرده است* .

کتاب‌های او عبارتند از:

چه‌کسی به چشم پسرك عینك زد؟، آـ ب و گندم، دو پرنده، آب که از چشمه جدا شد چـه کرد؟ میهمانی مهتاب ، با هم، آرزو، فاصله، باشد و بی‌شدن، تعمیرگاه، اسباب‌کشی، اما چه کبوتری چـه

*ـ قاضی‌نور از زمان این بررسی تـا اکنون ، چهار کتاب دیگر نیز منتشرکرده است با نام‌های: قصه‌های داداشم، بهترین باغ وحش دنیا، ماهی بعدی وکپور خیالباف که این‌آخری تنظیمی از یك ترجمه است.

کرم ابریشمی، اگر بدانی، هشتمین پرنده، پشت پستوی مشهدی باقر چه خبر بود؟. به روال این بررسی‌ها، ابتدا خلاصه‌ای از هر کتاب رامی‌آورم تاآنگاه به بررسی آثار از دو دیدگاه کلی فکری ونحوه‌ی ارائه بپردازم.

چه کسی به‌چشم پسرك عینك زد؟ :

پسر کی در شهر می گردد و به واسطه‌ی عینکی که به چشم دارد، همه چیز را زیبا و دوست داشتنی می بیند، بدون آن که این احساس او واقعیتی داشته باشد. روزی جوان غریبه‌ای به شهرمی‌آید و از ماجرای پسرك با خبر می‌شود. بعد از مدتی دقت در می‌یابد که هرچه هست درآن عیك کذایی است که پسرك به چشم دارد. باپسرك به بحث می‌پردازد و به اونشان می‌دهد که آنچه او تصور می کند غیر واقعی و نادرست است. شك در ذهن پسرك جا باز می کند، اما به‌خاطر عادتی که به عینك پیدا کرده، حاضربه از دست دادنش نیست. جوان غریبه روزی عینك او را برمی‌دارد و به سنگ می کوبد و و می‌شکند. پسرك این بار بدون عینك اطراف خود را می‌بیند و در می‌یابد که آن چه پیشتر می‌دیده تا چه‌حد از واقعیت‌به دور بوده‌است. راه می‌افتد تا دریابد که چه کسی به چشم او عینك زده بوده است؟

آ، ب و گندم :

زمانی که سیل‌وطوفان‌بنیان‌زندگی‌را درزمین درحال‌برانداختن

بود و مردم درحال رکود وخمودگی، «آ» به فکرمی‌افتد که چاره‌ای بکند و آزرده از بی‌همتی مردم بـه راه می‌افتد . دربین راه با «ب» آشنا می‌شود و«آب»راتشکیل می‌دهند. آب راه می‌افتد وبه‌خوشه‌ای گندم می‌رسد. دانه‌های خوشه رامی‌رویاند و به‌تدریج کشتزاری پدید می‌آید که مردم را از گرسنگی می‌رهاند، به این ترتیب زندگی بهـ زمین باز می گردد.

دوپرنده :

دو پرنده بودند: سفید و سیاه. آرزو داشتند زود بزرگ‌شوند و آسمان را بین خود تقسیم کنند. چون‌آرزو داشتند، زود هم‌بزرگ شدند و آسمان را میان خود قسمت کردند . نیمی از آسمان همیشه تاریك شد ونصف دیگر همیشه روشن .درهردو قسمت مردم درعذاب بودند. دو پرنده نشستند و فکر کردند و فهمیدندکه مثل روز و شب باید همیشه در حرکت باشند. چنین کردند و زندگی خوب شد!

آب که ازچشمه جدا شد چه‌کرد؟:

در دهی‌نزدیك‌شهری بزرگ‌بچه‌هازمین بازی‌ندارند،می گردند و پیدا می کنند و بازی می کنند پسرکی بـا آنها همبازی نمی‌شود . دنبال مقداری‌آب راه می‌افتد و تا زمانی که آب وجود دارد او هـم به دنبالش است. زمانی که آب تمام می‌شود، پسرك برمی گردد و در

راه می‌بیند که آب که می‌گذشته به گل‌ها و گیاهان زندگی داده است، ومی‌فهمد که آب درمسیر خود چه‌ها کرده است. به روستا برمی‌گردد و با بچه‌ها شروع به بازی می‌کند.

میهمانی مهتاب:

در سرزمینی که چمن‌های آن زرد ودور از هم بودند ومهتاب برآن‌ها نمی‌تابید، چمن‌ها به فکرچاره افتادند. راه چاره را از باران و بلبل پرسیدند و نتیجه گرفتند که باید سرسبز شوند و برای این کار باید به هم نزدیك شوند. چون پایشان درخاك بود، برای به هم‌نزدیك شدن دست‌هایشان را به هم دادند. چمن‌ها به هم نزدیك شدند وآب برف راکه همیشه از میانشان می‌گذشت ومی‌رفت، بلعیدند و سرسبز شدند. مهتاب هم به‌مهمانی آن‌ها آمد.

با هم:

در شهرعددها، عدد یك- کوچکترین‌عضو شهرعددها- از بی‌توجهی عددهای بزرگتر دلخور بود. هرچه با آن‌ها صحبت می‌کرد که به زور و قدرت خود ننازند، اثری نمی‌کرد و با مقابله‌ی آن‌ها مواجه می‌شد. روزی با صفرآشنا شد. صفر وصفرهای دیگر کنار یك قرار گرفتند وهریك، ده برابر آن را قویتر کردند. عدد یك قدرت آن‌ها را در مورد ده برابر کردن عددها ویا ازبین بردن عددها(هنگام

ضرب) به آنها نشان داد. روزی به شهر عده‌ای بزرگ حمله کردند وآن‌ها را خرد کردند، وآبادی وراحتی را به شهر آوردند.

آرزو :

در جنگلی سنجاب کوچکی آرزوی داشتن زیباترین دم دنیا را داشت. برای رسیدن به این آرزو پیش روباه که به قول عده‌ای، جادو گر و بـه قول عده‌ای دیـگر ـ فهمیده‌ها ـ حقه باز بود رفت. (آخر سر جادو گر از آب درمی آید.) روباه از او می‌خواهد که سه روز، هر روز یکی از دوستان خود را بیاورد، سنجاب چنین می کند وبا حیله‌ای دوستان کوچکش را به دام روبـاه می‌اندازد. بـالاخره صاحب زیباترین دم می‌شود. اما ظن وبد گمانی سنجاب‌های دیگر لذت این دارایی‌را ازبین می‌برد. سنجاب کوچك آرزو می کند کاش این دم را به‌چنین قیمتی به‌دست نمی آورد، که یکدفعه از خواب می‌پرد وخوشحال می‌شود که همه‌ی ماجرا در خواب بوده است.

فاصله:

فرهاد (پسر خانوده‌ای مرفه) روزی همراه شهربانو (زنی که برای لباس شستن بـه خانه‌ی آن‌ها می‌آمده) و با اجازه‌ی مـادرش به خانه‌ی او می‌رود. برخورد فرهاد با زند گی مردم، حرکت و جنب و جوش آن‌ها ونیز برخورد اوبا بچه‌های شهربانو که هرچند نداروبی‌ـ

چیزند اما آزادانه وراحت زندگی می کنند، روحیه‌ی فرهاد را به کل عوض می کند ، طوری که وقتی به خانه برمی گردد، دیگر آن فرهاد بی‌خیال‌و لوس قبلی نیست. او حالا به اتوبوس‌ها ، مردم اتوبوس‌ها، زندگی وحرکت مردم وبه بچه‌های شهربانو فکر می کند.

باشدن و بی‌شدن:

سه شخصیت بودند:«ا» ، «ب» بی نقطه و«ی». اولی زرنگ‌و کاری وخیرخواه ، دومی تنبل‌و نادان و سومی حقه باز و سودجو و بدخواه .

اولی به‌درد همه می‌رسیدوخوبی همه‌رامی‌خواست.دومی گرچه تنبل بود دنبال راهی برای مفید بودن بود ، سومی همیشه نفع خودش را می‌خواست. شخصیت دوم درپی راه جویی نقطه‌ای می‌یابد و«ب» می‌شود. «ی» باحقه‌بازی او راهمراه خود می‌سازد وبه نفع‌خودشروع به‌کار می کند. دانش را بی‌دانش‌می کندوعدالت‌رابی‌عدالت‌می کند. «ب»که از این موردسوء استفاده قرار گرفتن ناراحت است به‌زحمت خود را از «ی» جدا می‌سازد و پس از تلاشی به «ا» می‌چسبد وباهم « با » را می‌سازند . این شخصیت تازه رشته‌های «ی» بدجنس را پنبه می‌کند و بی دانش را تبدیل به بـا دانش و بـی عدالت را تبدیل به با عدالت می کند.

تعمیرگاه:

طرحی است از حالات و احساس‌های یك پسربچه که شاگرد مکانیك است. پسرك به پدرش، مادرش، خواهر کوچکش، به استادـ کارش،به رانندهٔ پیرومهربانی که مشتری آن‌هاست‌وبه‌مشتری‌پولداری که با تفرعن همراه پسرك از خود راضی ولوسش به تعمیرگاه آن‌ها آمده فکر می کند و احساس‌های خود را نسبت به هریك از آنها در درکنار دیگری می گذارد ومی‌سنجد.

پسرك می‌خواهد جای پدرش می‌بود وبوق لاستیکی درشگه‌ای راکه پدرش جرات به‌صدا درآوردن آن رانداشته‌است، به‌صدادرآورد.

اسباب کشی:

بازگویی احساس‌ها واندیشه‌های یك پسربچه است هنگامی که از خانه‌ی اجاره ایشان اسباب کشی می کنند. هرگوشه‌ی خانه وهرچیز آن خاطره‌ای‌واحساسی درپسرك بیدار می کند. پسرك همسایه،درخت باغچه، هسته‌ی آلبالوی کاشته شده ومورچه‌های کنج حیاط خانه، همه خاطره‌های پسرك‌اند.

اما چه کبوتری چه ابریشمی:

پسرکی که همیشه موقع برگشتن‌ازمدرسه نان می‌خرید،روزی به خاطر رفتن به‌خانه‌ی دوستش و دیدن کرم‌های ابریشم و کبوترهای

او، هم دیر کرده و هم نان نخریده است. موقع رسیدن به خانه یاد موضوع می‌افتد و مجبور می‌شود دو نانوایی را بگردد تا نانی پیدا کند. اما همه‌اش در حال تصور و خیال، کرم ابریشم و کبوترهای دوستش را مجسم می‌کند و درضمن راه تکه‌هایی از نان را می‌کند و می‌خورد. به خانه که می‌رسد نان‌ها را تمام کرده است!

اگر بدانی:

کار اعضای مختلف بدن (پا، دست، گوش، لب، بینی، چشم و مغز) را مختصراً شرح می‌دهد تا به اهمیت فکر و اندیشه برسد و ارزش انسان را به میزان فکر و اندیشه‌اش ارتباط دهد.

هشتمین پرنده:

هشت پرنده بودند که هفت‌تای آنها از هر پدیده‌ی طبیعت مثل باد و باران و آفتاب و... گله‌مند و ناراحت بودند و تصور می‌کردند که اگر خودشان به جای نگهبان آسمان باشند، وضع عالی خواهد شد. پرنده‌ی هشتمی عقیده داشت که برای موثر بودن لزومی به نگهبان آسمان شدن نیست. درهر وضعیت می‌شود کمک کرد و موثر بود.

نگهبان آسمان که پیر شده بود موقتا هر یک از هفت پرنده را به رهنمود پرنده‌ی هشتمی به نگهبانی یکی از هفت آسمان انتخاب می‌کند. همچنانکه پرنده‌ی هشتم پیش‌بینی کرده بود، همه‌جای آسمان و زمین به‌هم می‌ریزد

و وضع بلبشو و نابسامانی همه‌جا رامی گیرد. پرنده‌ی هشتم در حالی که به کمك کردن خود به پرنده‌ها ادامه می‌داد، بادیدن وضع موجود، اثبات نظر خود را به طور عینی باز می‌بیند.

پشت پستوی مشهدی باقر چه خبر بود؟ :

موش کوچکی کـه مادرش او را ازدرآمدن از سوراخش منع کرده خاطرات یك روز درآمدن از سوراخ را ـ بـه هنگام بیماری مادرش ـ باز گو می کند که چه‌طور از سوراخ درآمده، از آشپزخانه گذشته ، از سوراخی دیگر می گذرد وبه پستوی دکان مشهدی بـاقر می‌رسد. در این جا با موش کوچك دیگری آشنا میشود که او شرح مفصلی در باره‌ی برخوردخودش با گربه و کوبیدن‌سر اوبه طاق وبر-خوردش‌باتله برای موش کوچولو تعریف می کند وقتی‌موش کوچولو بامقداری پنیر سر وقت مادرش برمی گردد ،مادر از نافرمانی اوآنقدر می گرید که موش کوچولو قول‌می‌دهد دیگر ازاین کارهانکند.مدت‌ها می گذرد ،مادر موش کوچولو مثل مادر بـزرگش در همان سوراخ می‌میرد. موش کوچولو که هوای بیرون را شناخته و بـدان میل پیدا کرده است، این دفعه بـا خیال راحت بیرون می‌زند وبه خیابان فرار می کند .

بررسی از دیدگاه فکری:

قاضی‌نور درشش کتاب ازپانزده کتابش واقع گرا ودرنه تای

بقیه استعاری نویس است. نکته‌ی قابل توجه این که سبك‌کار قاضی نور بسته به ناشری که کتابش را چاپ کرده فرق کرده است. این نکته‌ی کاملا درستی است که درحال‌حاضر سبك روال کارهرناشر، به نوعی درنحوه‌ی گزینش وانتشار کتاب‌هایی از طرف همان ناشر تاثیر کلی دارد. اما به تصورمن این حرف بدان معنا نیست و یا نباید باشد که یك نویسنده بسته به این که‌کدام ناشر قـرار است‌کار او را چاپ کند، روال‌کار خود راتغییر دهد.این مورد یکی از موارد اشتباه کار قاضی‌نور است. او تاکنون با هفت ناشرکار کرده است و تقریباً روال کار او– بیشتر از نظر نحوه‌ی ارائه‌ی اثر– درهر مورد با مورد دیگر فرق‌کرده است. دلیلم برای طرح این نکته دراین‌جا این است که اساساً دروضع فعلی، یکی از دوسه ویژگی اولیه‌ی یك اثر،ناشر آن است. قاضی‌نور خواننده‌اش را در این تغییرات متوالی دچار سرگردانی می‌کند. می‌دانیم که از این هفت ناشر، نـاشرهایی هستند که به اصول کـلی در روال انتشاراتی خـود پایبند و معتقد هستند و همچنین ناشرهایی هستند که چنین پایبندی و اعتقادی را ندارند. پس نویسنده‌ای با طرز فکر ومنش قلمی ثابت اصولاً نباید بتواند باهمه‌ی آن‌ها کارکند. در بررسی آثار قاضی‌نور از دیـدگاه دیگری نشان خواهم دادکه‌این بی‌توجهی او به انتخاب ناشر باعث چه کاستی‌هایی درکار اوشده است.

اولین کتاب قاضی‌نور – چه کسی به چشم پسرك عینك زد –

شروع خوبی برای اوبوده‌است. پدید آمدن دیدنادرست براثر تلقین، استعاره‌های خوب و پیگیری مراحل تغییرات ذهنی و شناختی پسرك عینك به چشم، سه ویژگی کتاب است. اما دراین بین این کتاب دو ویژگی منفی نیز دارد: نثر بدو ناپخته و نیز نامشخص ماندن یکی دو شخصیت اصلی کتاب. به عنوان مثال، شخصیت جوان غریبه‌ای که وارد شهر می‌شود و آخر سرعینك پسرك را می‌شکند، به درستی شکافته نمی‌شود و ماهیت کلی او ناشناخته می‌ماند.

در مورد نثر کتاب، همان طور که در بررسی نحوه‌ی ارائه‌ی آثار بدان خواهم پرداخت، قاضی‌نور در آثار بعدی خود این عیب را به خوبی رفع می کند و به نثری پخته و آشنا می‌رسد. البته جای تأسف دارد که در آثار آخری او، این نثر خوب و مناسب دچار تزلزل می‌شود و استحکام قبلی خود را از دست می‌دهد.

دومین کتاب قاضی‌نور ـ آ، ب و گندم ـ یکی از راحت‌ترین و ساده‌ترین کارهای اوست. قاضی‌نور دراین کتاب شروع به یافتن نثر اصلی خود می کند. همچنین شروع به ساده‌تر کردن مفاهیم فکری آثار خودمی کند. بیان ساده‌ای که ازمفهوم پیوند و اتحاد وثمربخشی آن دراین کتاب آمده است، درخور توجه است. همچنین توجه‌دادن به حیاتی بودن مسله‌ی آب در زندگی نیز از خصوصیات دیگر این کتاب است. اما این کتاب از نظرفکری ایرادی دارد. این ایراد را بی‌توجهی نویسنده به مردم‌می‌توانم بنامم. مردم دراین کتاب قاضی‌نور

خیلی بی‌خاصیت و قضاقدری هستند: زمانی که طوفان و سیل می‌آید و همه چیز را با خودش می‌برد، آن‌ها گرسنه می‌مانند و دم‌نمی‌زنند، اما زمانی که «ا» همت می کند و دست به دست «ب» می‌دهد و آن‌دو به کمك گندم، سیری وفراوانی‌را به‌ارمغان می آورند، مردم می‌خورند و سیر می‌شوند. یعنی این که‌خودشان‌دراین میان هیچ اراده‌ای‌ندارند و حرکت و کوشش آن‌ها نیست که وضعیت را تغییر می‌دهد.

سومین کتاب- دوپرنده- گرچه از نظر نثر و پرداخت بیانی اثر، پیشرفت قابل توجه‌ای درکارهای اوست، اما از نظر فکری‌تشتت و بی‌هدفی غیرقابل پذیرشی را نشان می‌دهد. نوشته قصه نیست،فکر معینی ندارد، اشتباه علمی دارد- بزرگ شدن فوری پرنده‌ها به دلیل این که فقط آرزویش را داشتند- واستعاره‌های آن دور از ذهن وفهم هستند. اما در هرحال از خوبی‌های کتاب، علاوه بـرنثر، نشان دادن وجود و جریان‌دایمی‌تضاد درحرکت زندگی را نیز می‌توان نام‌برد.

چهارمین کتاب قاضی‌نـور - آب کـه از چشمه جـدا شد چه‌کرد؟- در واقع بیشتر یك مطلب علمی درباره‌ی آب است . تأثیر آب در تغییرات طبیعی و رویش و زندگی نباتات موضوع عمده‌ی مورد نظر کتاب است. کتاب از بیان خوب ویکدستی برخورداراست و درخلاف آن، منطق وجودی آب در طبیعت و تأثیرآن برتحولات طبیعی نشان داده شده است. اما شکافتن رابطه‌ی شخصیت‌های قصه، دراین اثرکار چندان موفقی نبوده است: رابطه‌ی جستجوگری پسرك

با بازی بچه‌ها چیست؟ مثبت است یا منفی؟ اگر منفی است، پس چرا پسرك بعد از آگاهی از نقش آب در طبیعت به بازی روی می‌آورد و اگر مثبت است ، پس چرا پسرك ــ که جستجو گر است ــ از اول بــه بازی آن‌ها بی‌توجه و عنایت است؟

قاضی‌نور در پنجمین کتاب خود ــ میهمانی مهتاب ــ با استفاده‌ی استعاری از یك پدیده‌ی طبیعی، تأثیر اتحاد و هم پیوستگی در روابط انسان‌ها را باز می‌نمایاند . این اثر از لطف و تصویر سازی خــوبی برخوردار است، تنها ایرادی که به این کتاب، از دیــد گاه یك اثر در زمینه‌ی ادبیات کودکان، می‌توان وارد دانست دور از ذهن بودن استعاره‌ــ هاست. بدین معنی که شاید تعبیر استعاره‌های آن برای یــك بچه کار آسانی نباشد و او نتواند این استعاره‌ها را به فکــر اصلی نویسنده تعبیر کند.

ششمین کتاب قاضی‌نور ــ با هــم ــ نیز بیانی استعاری دارد . مــوضوع مــورد بحث کتاب تأثیر اتحاد و بــه هم پیوستگی در پیروزی بر عوامل بــاز دارنده است. نیرویی که از پیوند نیروهای کوچك بــه وجــود می‌آیــد و توانایی این نیروی تــازه در غلبه به نیروهایی که به واسطه‌ی توانایی اولیه‌ی بیشتر، خودرا صاحب‌حق وپایدار تصور می‌کنند، موضوع اصلی ایــن کتاب است. قاضی‌نور با استفاده از تعبیر ریاضی اعداد، استعاره‌ی خوبی برای داستان‌خود ساخته است. یکی دیگر از نکات جالب قصه، نشان دادن فــرق بین

اطاعت ناشی از زورو اطاعت ناشی از دوستی و محبت است که چگونه هر کدام از آن‌ها در عمل به کار می‌آیند . اما در کنار این جنبه‌های مثبت به یك مورد ایراد این کتاب هم اشاره کنم و آن این که قاضی نور در داستان خود نحوه‌ی به وجود آمدن اعداد بزرگ را نشان نمی‌دهد ، بلکه از آنها به عنوان عوامل منفی قصه استفاده می‌کند . در صورتی که در محدوده‌ی ریاضی ، این جریان کاملا مشخص است واحتمالاتوجه به چنین نحوه‌ی تولید،استعاره‌ی قصه را قوی‌تر وغنیتر می توانست بکند.

کتاب بعدی این نویسنده ـ آرزو ـ هم بیانی استعاری دارد . عمده‌ترین حرف قاضی‌نور در این کتاب‌نفی آرزوهای بی پایه است. داستان از نثر و تصویر سازی خوبی برخوردار است ، اما شکستن جریان یکدست قصه ـ با از خواب پریدن سنجاب ـ وبی تکلیفی قصه در مورد شخصیت روباه دو ایراد قصه‌اند. در مورد شخصیت روباه معلوم نمی‌شود که او دارای قدرتی مافوق طبیعت است یانه؟اگر داری چنین قدرتی است پس چرا به زعم فهمیده‌های جنگل، حقه‌باز است؟ واگر دارای چنین قدرتی‌نیست‌پس از کجا توانست‌دم‌زیبایی‌به‌سنجاب هدیه کند؟ به نظر می‌رسد که انتخاب استعاره‌ی روباه دراین قصه کار به‌جایی نبوده است.

«فاصله» یکی‌از کارهای موفق قاضی نوراست. نویسنده بانثری

خوب وپرداختی منطقی نشان می‌دهد که وجود اختلاف بین طبقه‌های اجتماعی حقیقتی جاودانه نیست. چنانچه این فرق وچنین مفهومی‌در ذهن پسرك خانواده‌ی مرفه ، در برخورد با خانواده‌ی نامرفه اصلا وجود ندارد وتجلی هم‌نمی‌کند.بلکه زیبایی‌های‌زندگی آن‌خانواده‌ی نامرفه، برای یك بچه ، که به‌هرحال پاکترین ذهن انسانی را دارد ، جلوه‌های زیبایی دارد. و نیز کتاب نشان می‌دهد که مفهوم فرق طبقه‌ها را بزرگترها به زور دردنیای بچه‌ها وارد می کنند.

«با شدن وبی‌شدن» تمثیلی است از شخصیت‌های اجتماعی و کاربرد مفاهیم اجتماعی ــ اخلاقی.قاضی‌نور دراین اثر گوشه‌ی‌چشمی هم به‌کاربرد فلسفی‌زبان دارد که درساخت‌های مختلف ، چه‌مفاهیمی را القا می کنند. نشان دادن مراحل شکل گیری شخصیت«ب» در این قصه تمثیلی از شکل گیری شخصیت اجتماعی یك انسان نیزمی‌تواند باشد .

اما استعاره‌ها در این کتاب ناآشنا و نامأنوس هستند ، و از عناصری معرفی نشده مانند «بیکاری» و«بی‌خیالی» استفاده‌شده است.

سه کتاب«تعمیر گاه»،«اسباب کشی» و «اما چه کبوتری، چه کرم ابریشمی»هرسه طرح‌اندوجزو کارهای ضعیف قاضی‌نورهستند.انگار وسواس تعدد آثار به‌اودست‌داده است که‌چنین ازسر عجله این کتاب‌ها رانوشته وچاپ کرده است. علاوه‌برغلط‌های مشخص املایی ونقطه‌ـ گذاری، این کتاب‌ها از نظر فکری هم باری به دوش ندارند. گرچه

در هرسه کتاب نکاتی از نزدیك شدن به حس و دنیای کودکانه وجود دارد، اما دید درونگرا، وابستگی به دنیای تخیل وذهنیت در آن‌ها زیاد وحتی گاه ناپذیرفتنی است. اگر قاضی‌نور از این «حس» و «دید» در تمام قصه‌های خود استفاده می کرد و چند جلد کتاب را تنها به آن‌ها اختصاص نمی‌داد، به گمان من کار درست‌تر و موفق‌تری می توانست باشد. «اگر بدانی» هم کاری در همین روال است، اما کمی بهتر از آن سه‌تا. بیشتر یك کتاب علم‌الاشیاء یا شناخت وظایف اعضای بدن است. اما بیان ساده وراحت آن شاید بتواند نمونه‌ای برای نویسندگان مطالب علمی برای کودکان کم سال باشد. در اواخر کتاب گرچه کار نویسند به شعار می‌رسد، اما تأکید او روی فکر واندیشه کاری قابل تایید است.

هشتمین پرنده ــ یکی از دو کار آخر قاضی‌نور ــ اختصاص به نشان دادن خودخواهی‌ها و مقام طلبی‌های هفت‌پرنده ــ واحتمالا انسانها ــ دارد. بیان داستان تاحدی شعاری است. استعاره‌های داستان ناآشنا و تاحدی دور ازذهن هستند ــ مثلا نگهبان‌آسمان ــ واستفاده‌از عوامل مصنوعی هیجان به علاوه‌ی دید تا حدی قضاوقدری و بی‌نتیجه پایان یافتن قصه، ایرادهایی بر این کتاب‌اند.

وبالاخره کتاب «پشت‌پستوی‌مشهدی‌باقرچه‌خبر بود؟» که آخرین کار قاضی نور است و اواخر پارسال ازچاپ در آمده، دوعامل قابل تایید ودو عامل غیرقابل تایید دارد. ازعوامل قابل تایید این قصه‌نشان دادن پویایی‌وحرکت‌جوانترهاوطرح مسایلی متناسب بادیدشخصیت‌

های قصه است. مثلا از زبان موش درست همان مسایلی مطرح می‌شود که می‌توان از یك موش انتظار داشت واین، بی شك ، نشانه‌ای از انتخاب به جا ومناسب شخصیت قصه است، اما جنبه‌ی تاحدی تقلیدی و زورکی نوشته شدن این قصه به علاوه‌ی خراب شدن نثر خوب و یکدست نویسنده دراین کتاب ـ که مقدمات آن ازچند اثرپیش‌تر آماده شده بود ـ ایرادهایی است که به این اثر قاضی نور می‌توان وارد دانست.

به عنوان حرف آخر در این قسمت از بررسی، دریك دید کلی، قاضی نور نویسنده‌ی خوبی است. دیدگاه فکری او تاکید بردومسئله‌ی عمده‌ی اجتماعی «تضاد» و «اتحاد وپیوند» است. قاضی نورا گروسواس کارهای اولیه‌ی خودرا ازنظر نحوه‌ی ارائه‌ی فکر وپرداخت آثارش تا آخر ادامه می‌داد، اولا این قدر زیاد نمی‌نوشت وثانیاً کارهایش از یکدستی وانسجام درونی بهتری برخوردار می‌شد. این بی‌دقتی راقاضی‌ـ نور با از دست دادن نثرخوب و پخته‌ی سابقش به وضوح نشان داده است .

بررسی از دیدگاه نحوه‌ی ارائه :

یك جااشاره کردم که کار کردن قاضی نور باهفت ناشر مختلف باعث ایجاد کاستی‌هایی در آثار او شده است . مشخص ترین جنبه‌ی این کاستی‌ها، نحوه‌ی ارائه‌ی آثار اوست.

کتاب‌های قاضی‌نور تا کنون در شش قطع مختلف منتشر شده‌اند واین تغییر قطع کتاب‌ها عمدتاً به واسطه‌ی سلیقه‌ی ناشر بوده است. چون هر تغییر قطع با تغییر ناشر همراه بوده است ـ نه به دلیل یک اصل تربیتی وروانشناختی کودک. در صورتی که در نحوه‌ی ارائــه‌ی کتاب‌های کودکان بی‌شك باید به‌چنین اصولی توجه داشت وسلیقه‌ی شخصی نمی‌تواند ملاك معتبری برای این امر باشد. همچنین نحوه‌ی چاپ تصویرها و رنگ‌آمیزی آن‌ها نیز بی‌شك موضوعی وابسته به سلیقه‌ی ناشر وامکانات اوست و کارهای قاضی‌نور از این نظر هم‌دچار تغییرات زیادی شده است.

جز در دو مورد ، بقیه‌ی کتاب‌های قاضی‌نور شماره‌ی صفحه ندارند. نمی‌دانم برای این موضوع چه دلیل وتوجیهی وجود دارد؟ شاید نظر نویسنده این بوده که حواس خواننده‌ی خرد سالش هنگام خواندن کتاب به دلیل توجه به‌شماره‌ی صفحات پرت نشود ، یاشاید دلیل دیگری در همین حدود. اما به دلیل شواهد دیگری، این کار را کار موجهی‌نمی‌دانم. در اکثر کتاب‌هایی که شماره‌ی صفحه‌هم‌دارند به دلیل اشکال‌هایی که در صحافی وترتیب کتاب‌هاهمیشه امکان‌وقوع دارند، پس وپیش ویا اضافه و کم شدن صفحاتی پیش می‌آید . حال این موضوع در کتابی که شماره‌ی صفحه هم ندارد به چه ترتیبی قابل رفع است، من نمی‌دانم. از طرف دیگر می‌توان ثابت کرد که شماره داشتن صفحات کتاب کمك بیشتری به جمع شدن حواس خواننده

می‌کند تابی‌شماره بودن آن‌ها.

نکته‌های‌دیگر این که شش‌تا از کتاب‌های قاضی‌نور تاریخ‌انتشار ندارند. چنین‌امری باعث‌به‌وجود آمدن‌یك وضع‌بی‌هویتی در کتاب‌ها می‌شود. معلوم نیست کتاب در چه سالی چاپ ومنتشر شده است و در ترتیب توالی آثار یك نویسنده درچه جا ومرحله‌ای قرار می‌گیرد تا براساس این‌توالی بتوان‌نحوه‌ی سیرفکری وتکامل‌قلمی نویسنده‌ای را بررسی کرد وقضاوتی درست در این زمینه به دست آورد.

قاضی نور برای کتاب‌های خـود ، نقاشی هم می‌کند . اگر نویسنده‌ای بتواند تصویر گر کتاب‌های خود نیز باشد، حاصل کار اثر ارزشمندی خواهد بود.

در ادبیات کودکان خارجی چند نمونه‌ی موفق در ایـن زمینه می‌شناسیم.

قاضی نورهم درقضاوتی گذرا، درچند مورد، نه همه‌ی‌موارد، در این‌کار موفق است والبته در چند مورد هم‌ناموفق. مواردموفقش کتاب‌های: چه‌کسی به چشم پسرك عینك زد، آرزو، میهمانی مهتاب‌و فاصله هستند. موارد ناموفقش هم کتاب‌های دو پرنده ، اگر بدانی و آخرین‌کتاب اوهستند. بنابرین جادارد که قاضی نوربا توجهی‌بنیادی به اصول تصویر گری ادبیات کودکان ، به مطالعه وبررسی این زمینه بپردازد، ومن تصورمی‌کنم که اگراوباچنین پشتوانه‌ای به‌تصویر گری

برای کودکان بپردازد، نویسنده- تصویرگر موفقی در ادبیات کودکان خواهد بود و چنین آدمی، کسی است که ادبیات کودکان ما به او احتیاج دارد.

کتاب‌های قاضی‌نور را تاکنون انتشاراتی‌های: روز، همگام، صدای معاصر، شبگیر، گلشایی، بامداد و دانش منتشر کرده‌اند.

قیمت کتاب‌های او بین پانزده تا چهل ریال بوده است.

۷

بررسی آثار مرتضی رضوان:

سال انتشار اولین کتاب: ۱۳۵۰
تعداد کتاب‌ها تا زمان این بررسی: ۲ کتاب
تعداد کتاب‌های چاپ شده پس از زمان این بررسی: ۲ کتاب
نام کتاب‌ها: قصه‌ی باغ مریم ـ قصه‌ی هستی ـ کژال ـ از دود بوی کلوچه می‌آید

مرتضی رضوان دو کتاب منتشر شده در زمینه‌ی ادبیات کودك دارد: قصه‌ی باغ مریم و قصه‌ی هستی، هر دواز طرف انتشارات رز، اولی در سال ۱۳۵۰ و دومی یك سال بعد از آن* . قصه‌ی ، باغ مریم شروع موفقیت آمیزی برای رضوان بود. شروعی که اورا خوب شناساند وراه وروشش را به خوبی روشن کرد. قصه‌ی هستی نیز به نوعی ادامه‌ی همان فکر و طرز نگارش قصه‌ی باغ مریم است، اما بافرق‌هایی و دگرگونی‌هایی که در ادامه‌ی حرفهایم به‌آنها اشاره خواهم کرد. رضوان علاوه بر فکر اصلی نوشته‌هایش ، دو مشخصه‌ی

---

* رضوان از زمان این بررسی تا اکنون ، دوکتاب دیگر هم منتشر کرده‌است . «کژال» راکانون در سال ۵۵ چاپ‌کرده و «از دود بوی‌کلوچه می‌آید» را انتشارات رز یك سال پس ازکژال منتشرکرده است .

بررسی این دو کار تازه‌ی رضوان مربوط به بررسی فعلی نیست (با درنظرگرفتن مقطع زمانی)، اما به‌طور خیلی خلاصه‌بگویم‌که رضوان در این دوکتاب نیز تغییری در نحوه‌ی برخوردش با ادبیات‌کودك نداده است . عامل «استعاره» در کارهای او جای مشخصی دارد و زبان آهنگین و نسبتاً سنگین مشخصه‌ی عمده‌ی بیان قصه‌ی‌های رضوان است.

دیگر نیز در کارهایش دارد: بیان و تصویر سازی . بیان رضوان در همان اولین کارش ــ قصه‌ی باغ مریم ــ ویژگی خود را نشان می‌دهد. اما عامل تصویر سازی را در دومین کارش بیشتر به خدمت می گیرد و تصویرهایی که از جنبه‌های مختلف روستا و آدمهای قصه و حتی عوامل طبیعت به دست می‌دهد دومین کار او را مشخص ترمی کنند .

رضوان بیان و تصویر سازی را که از عوامل مهم ارتباط با بچه‌ها هستند به حق برگزیده ، اما اشاره خواهم کرد که این گزینش در مواردی، درکارهای اوهمراه باکاربردی‌کاملاً به‌جاومناسب نیست.

در بررسی اولین کتاب‌این نویسنده،ابتدا خلاصه‌ای از قصه را می‌آورم تا پس ازآن به بحث در نکات عمده‌ی‌آن بپردازم :

قصه‌ی باغ مریم قصه‌ی باغی است که در آن مادر بزرگ ، نوه‌اش مریم وهمسایه‌هایشان از جمله مشهدی حسن با دختر ونوه‌اش زندگی می کنند . باغ زیباست ، پرگل است ، اما خالی از طراوت و حرکت و زندگی است. شیره‌ی گلها نصیب زنبوران کندوهای باغ همسایه می‌شود . بدین سبب سفره‌ی صبحانه‌ی مردمان باغ را تنها لقمه‌ای نان رنگ می‌بخشد . دخترك ــ مریم ــ به‌دیدن وضع ، درپی چاره اندیشی با مادر بزرگ به بحث می‌پردازد . برخورد این دو، که یکی جوان وجستجوگر اما کم تجربه و آن دیگری پیرو فرتوت، اما پرتجربه است از حوادث جالب قصه است . آن‌ها پس از بحث به‌ــ این نتیجه می‌رسند که چاره‌ی‌کار ساختن کندو برای زنبوران است .

مادر بزرگ صندوقخانه‌ای دارد ـ که به آن خیلی هم دلبسته است ـ که در آن خاطره‌های گذشته و اسباب هایی از زمان گذشته انباشته است.

بچه‌های باغ نیز با رهنمود مریم گردهم می‌آیند، چراغها به‌دست، به کشف و شناخت صندوقخانه می‌روند. اسباب‌های ضروری برای کار از صندوقخانه برداشته می‌شود و کار ساختن کندوها آغاز می‌گردد. با فعالیت بچه‌ها، سیمای باغ دگرگون می‌شود و رخوت و خمودی از بین می‌رود اما ساخته شدن کندوها بی‌شك به زیان همسایه است. کندوهای تازه زنبورانی را که کندوهای همسایه را پر از عسل می‌کردند، به خود جلب خواهد کرد. بدین سبب، همسایه به فکر جلوگیری از ادامه‌ی کار بچه‌ها، عمو زنجیرباف را برای فریفتن و مشغول داشتن آن‌ها روانه می‌کند. این تمهید گرچه مدتی فعالیت بچه‌ها را متوقف می‌کند، اما هشدار مادربزرگ آنها را آگاه و جریان فعالیت را تندتر می‌کند. همسایه باز از پای نمی‌نشیند و با به آتش کشیدن الوارها ـ وسیله‌ی کار بچه‌ها و ماده‌ی اولیه‌ی ساختن کندو ـ به خیال خود می‌خواهد فعالیت بچه‌ها را به‌شکست منتهی سازد. اما برخلاف تصور او، آتش الوارها نه تنها بچه‌ها را از کار بازنمی‌دارد، بلکه گرمای آن حرارت و حرکت بیشتری در آن‌ها ایجاد می‌کند و بدین سان کار ادامه می‌یابد و به نتیجه می‌انجامد.

پرحاصلی اتحاد و کار بچه‌ها، آنهارا به کار و جنبش بیشتر وامی‌دارد

و به این ترتیب زندگی در باغ جریان می‌یابد .

آنچه باز گو کردم خلاصه‌ی داستان بود که بی شك من در خلاصه کردن داستان ۶۵ صفحه‌ای در این مختصر ، فقط اصل و استخوانبندی کلی داستان را آورده‌ام و از دقایق جزئیات آن گذشته‌ام .

داستان علاوه بر بار فکری کلی ، یك سیر تکوینی منطقی نیز دارد:

مشاهده ، بررسی ، نتیجه گیری نظری (راهگشایی) ، اقدام ، مراحل اجرایی اقدام ، پیشرفت ماجرا به جلو و نتیجه گیری از اقدام.

اینها که اسم بردم نمایان ترین مراحل این مسیر هستند و بگذارید مصداق هر کدام از آن ها را در قصه نیز نشان دهم :

داستان با توصیف کوتاهی در مورد ویژگی مکانی قصه شروع می‌شود . آغاز قصه با جمله‌ای خوب و با ارزش : «یکی هست ، یکی نیست» است به جای جمله‌ی معمولی و اکثر مواقع از بار اصلی تهی شده‌ی «یکی بود ، یکی نبود» .

پس از این شروع ، مشاهده‌ی مریم از وضع باغ ، رخوت و خمودگی آدم‌های باغ و بی ثمر ماندن سرچشمه های برکت و فایده‌بخشی به شرح درمی آید و این همان مرحله‌ی مشاهده است .

این مشاهده همراه با درگیری فکری مریم با مسئله و طرح موضوع با مادربزرگ مرحله‌ی «بررسی» را به دنبال می آورد. ذهن جوان و جستجو گرا اما در عین حال کم تجربه‌ی مریم در برخورد با ذهن پیر و بی تحرك ، اما پرتجربه‌ی مادر بزرگ مسئله را می‌شکافد و به‌

بررسی وعلت‌یابی می پردازد .

مریم جستجومی کند ومادربزرگ راه می‌نماید ، به‌این‌طریق مرحله‌ی بررسی جای خود را به مرحله‌ی راهگشایی می‌دهد .

مسئله شناخته می‌شود و بـا بررسی امکانات، راه غلبه برمشکل یافته می‌شود : «بایدکندو ساخت وبرای این‌کاربایـد بچه هـارا گرد آورد ، آن ها را ازکیفیت موضوع آگاه کرد وبا استفاده از وسایلی که درصندوقخانه بی استفاده مانده‌اند ، کاررا شروع کرد .»

این راهگشایی وقتی به مرحله‌ی اقدام می‌رسد ، مسیری‌راطی می‌کند تا به‌نتیجه‌ی مفید وعملی می‌رسد . مسیری کـه ازآن نام بردم مراحل مختلف انجام‌کاراست . اقدام طبعاً مشکل است . همراه کردن بچه ها ، شروع‌کار و برخورد با دسیسه های همسایه ، این‌هامشکلاتی هستند که درحین عمل پیش می‌آیند ، اما هیچ کـدام ازاین هـاکار را متوقف نمی‌کنند ، بلکه‌بنابرنهاد پیشرونده‌ی‌داستان ، همگی‌درخدمت پیشرفت‌کارقرارمی‌گیرند ، وبالاخره نتیجه‌ی این همه ، تغییر حـالت باغ ازوضع رکود وخمودگی به وضعیت متحرك وزنده وپویاست .

پس می‌بینیم که علاوه‌بر حرف اصلی قصه ، روال و بیان قصه هم منطقی ودرست است . اما درکناراین جنبه های مثبت ، باید به‌این موضوع هم اشاره کنم که‌وسواس کلامی‌رضوان گاهی‌کارش رادشوار کرده است . منظورم دشواری در ایجاد ارتباط بـا بچه هاست . نثر کتاب حالتی شاعرانه اما نامناسب دارد . تازه ، این مشکل رارضوان

در کتاب بعدی خود ـ قصه‌ی هستی ـ بیشتردارد ومن درجایش نشان خواهم داد که این موضوع کاراورا ازحیطه‌ی ادبیات کودك بیرون می آورد .

وحال نکته‌ی دیگری درباره‌ی قصه‌ی باغ مریم :

وضعیت «مریم» درقصه کاملاً روشن ومشخص است. اما مادر- بزرگ درعین حال که نقش عمده‌ای درقصه دارد تاحدی ناشناخته مانده است .

مادر بزرگ صندوقخانه‌ی پر از خاطره‌های گذشته ونیزنوه‌ای مورد علاقه دارد که به هردو بسیار دلبسته است . مادربزرگ تا حدی کم حرکت وخمود، اما راهنما و راهگشا است. مادر بزرگ گذشته راخوب می‌شناسدو به آینده‌هم چشم‌امید دارد. اما درخودش‌دیگرتوان آن حرکت آینده‌سازنیست و حرکت‌برای ساختن آینده را در وجود نوه‌اش متجلی می‌بیند.

این مادر بزرگ کیست ؟ صندوقخانه‌ی مادر بزرگ نشانه‌ی چیست؟ ارتباط او با نوه‌اش برچه نحواست؟

بی‌شك مادر بزرگ دراین قصه «استعاره» است وشایدبه دلیل استعاره بودنش‌ناشناخته مانده است.پس،باید این‌استعاره راتعبیر کرد.

من با مشخصاتی که درمادربزرگ می‌یابم، اورا استعاره‌ای از «جامعه» می‌بینم. جامعه‌ای که گذشته (تاریخ) و آینده دارد.

تاریخش انباشته در صندوقخانه‌ی قصه‌است و آینده‌اش متجلی

در وجود نسل‌های آینده‌اش(نودی مادر بزرگ، مریم).

پس می‌بینید که حرف رضوان بعد دیگری هم دارد:

« باید تاریخ را شناخت و باید از آن در ساختن آینده‌ی بهتر بهره گرفت.» حرف معقولی است، نه؟ !

تصور می‌کنم رضوان روی این کتاب خوب کار کرده است . هرجای کتاب رد پای یك تفکر و دقت آمیخته با وسواس دیده‌می‌شود ومن این کار را کار موفقی می‌شناسم. تنها اشکالی که‌برایش می‌توانم نام ببرم ــ ودربررسی قصه‌ی هستی نشان خواهم داد که غفلت‌رضوان از این جنبه، کارش را ناموفق کرده است ــ جنبه بیانی قصه‌ی‌است. بیان‌قصه‌ی باغ مریم و بیشتراز آن‌بیان قصه‌ی هستی بیان مناسبی برای بچه‌ها نیست.فکرمی کنم‌رضوان برای کارهای بعدیش به این جنبه‌هم باید بیندیشد.

* * *

قصه هستی ــ دومین کار رضوان در ادبیات کودکان ــ یك‌سال بعدازاولین کار اومنتشرشده است. این کتاب‌بامقدمه‌ی‌خوبی‌شروع‌شده که البته خطاب به‌نویسند گان ادبیات کودك است.رضواندراین‌مقدمه، نظرها وديدگاههای خود را بیان‌کرده است. قصه در روستایی جریان دارد که «هستی» در آن زندگی می‌کند. در ایــن روستا «حسن» پسر مهربان و فهمیده‌ی روستایی به دلیل سعی‌اش در اتحاد مردم، به‌وسیله ایادی مردی که از این اتحاد صدمه می‌بیند در قلعه‌ای در کنار سپیدار

بلند زندانی شده است. این پیش‌آمد« هستی » را که گرسنگی پدر و مادرش وغم نداری مادرحسن را می‌بیند، وامی‌دارد که برای خلاصی حسن وباز آوردن فراوانی وسیری به روستا«مردانه» به پا خیزد. هستی در این راه آنقدر پیش می‌رود که حتی خانواده‌ش نیز با او به مقابله برمی‌خیزند واو رابه‌جرم هرزه گردی‌و گرایش به‌فساد اخلاق درطویله زندانی‌می کنند. اما هستی به کمك«مادر بزرگ» و«بچه‌ها» که‌خانواده را به‌اشتباهشان آگاه می‌سازند‌ازاین گرفتاری می‌رهد. هستی درادامه‌ی راه با عناد آن مردی که حسن را گرفتار کرده مواجه می‌شود و به نزد حسن روانه‌می‌شود، اما راه حسن وهستی توسط بچه‌های روستا ادامه می‌یابدو به رهایی آن‌ها می‌انجامد.

قصه‌ی هستی به نوعی بازسازی قصه‌ی باغ مریم است ، حتی با همان روال وهمان افراد. مادر بزرگ، مریم و بچه‌های قصه‌ی باغ مریم راکه به یاد دارید؟، حالا تبدیل به مادر بزرگ‌وهستی وبچه‌های قصه‌ی هستی شده اند . البته«حسن» هم دراین قصه اضافه شده‌است.

ازنظرات کلی وفکری ، حرفهایی که درباره‌ی قصه‌ی باغ مریم زدم ، کمابیش درباره‌ی این قصه هم صدق می کنند ، اما من به این کتاب رضوان چهارایراد عمده دارم :

۱ ــ شخصیت های قصه خوب پرداخت نشده‌اند . «هستی» به درستی شناسانده نمی شود وبه دقت معلوم نیست که چه موقعیتی دارد وازچه آگاهی هایی برخوردار است . خانواده‌ی هستی که

تاحدود نیمه‌ی قصه خانواده‌ی مهربـان و زحمتکش معرفی می شود ، یك‌باره چهره عوض می کند وهستی را به اتهام هرزه گری و گرایش به فساد اخلاق به طویله می اندازد . آیا دخترکی به سن و مـوقعیت هستی اصولاً می تواند به فساد اخلاق گرایش داشته باشد ؟ دیگراینکه قهرمان قصه «هستی» چند جایی جای خود را به مفهوم لغوی «هستی» به معنی «زند گی وبودن» می‌دهد. گرچه شاید قصد اصلی نویسنده از انتخـاب «هستی» به عنوان شخصیت قصه‌اش دربـاطن همان مفهـوم «زند گی» و «بودن» بوده ، اما لااقل درمحدوده‌ی قصه‌ی کودکان نباید این دورا با هم اشتباه گرفت واگرقراراست کـه هستی (قهرمان قصه) به جای هستی (زند گی وبودن) بنشیند ، پرداخت خوب داستان باید این‌کاررا به عهده‌ی دریافت ذهن خواننده بگذارد ، نه تأکید و تکرار نویسنده . «حسن» نیزدرقصه چندان درست معرفی نمی‌شود که کیست ودارای چه دید گاههایی ؟.

۲ ـ قبلاً گفتم که یکی ازویژ گی های‌کاررضوان بیان طنین‌دار ونسبتاً شاعرانه است . رضوان دراین‌کارش آن قدردراین‌زمینه‌اصرار کرده که دربسیاری ازموارد اززبان آشنای کـودك دور افتاده است . ازصفحه‌ی ۴۵ کتاب مثالی می آورم :

« هستی می گویـد عزیزانم بـدانید طبیعت شیرهٔ ایستاد گـی زمستانیش را باروری بهارانش را بـا شهـدی شیرین درمیـوه هـای تابستانیش برای سپاس تلاش پرازغم زند گی پـدران ومادران روستا

ذخیره کرده است تا بانوشش درپاییزی پراز زیبایی بیارامند . » می‌بینید که ابن بیان ، بیان آشنایی برای کودك نیست . حتی آهنگین و شاعرانه بودن بیان کتاب گاهی بیـان منطقی وطبیعی شخصیت هـای کتاب را نیزمی شکند وبه آنها حالتی تصنعی می دهد :

« چشمانش را می‌بندد و آرام تنهایی خود را گریه می کند . » (ازصفحه ۱۵ کتاب) یا :

« عیسی مادررا می‌بوسد ومی گوید : مادرحرفهایت را زندگی خواهم کرد . » (ازصفحه ۹۸ کتاب) البته باید توجه داشت کـه عیسی یك نفرروستایی است ، با عادات وسنن وطرزتکلم خاص خـودش و البته نه به این صورت .

۳ ــ همان طور کـه قبلاً اشاره کردم ، « تصویرسازی » نیزاز ویژگی های دیگرکاررضوان است . تصویرروستا ، تصویر گرسنگی مردم روستا وتصویرسپیدار کنارقلعه‌ی داشتگاه حسن آن چنان روشن‌و خوبند که تجلی زیبایی درذهن ایجاد می کنند . اما گاهی این تصویر سازی دورازذهن وشاید بزرگانه می‌شود نه‌کودکانه :

« در این قسمت روستا صدای رودخانه با نوایی دیگربه گوش می‌رسد. زیرا صدای گذشتن رود درمسیرخود با صدای پیوستن آب به آب یکی نیست . زمانی که رود به رود می‌رسد درهم پیچیده می‌گردند ، برای لحظه‌ای به بسترنزدیـك می شوند ، سینه بر کف رود می‌سایند ، یکی‌می‌شوند و کف آلود بالامی آیند : و گویافریادمی‌زنند

که رازقدرت ما درپیوند ماست . »

این تصویربی شك تصویر زیبـا وپرمعنایی است ، اما نه برای کودکان. صادقانه‌تردید دارم که کودکی بتواند این تصویررامجسم کند.

۴ ـ جریان قصه کند وآرام است واین ، گاه قصه‌رابی‌حرکت جلوه می دهد. درصورتی که اصل‌قصه بربنیاد حرکت وپویایی‌است. این حالت بیشتربه دلیل روال تحلیل گرانه‌ای‌است که رضوان‌درنوشتن قصه به‌کار گرفته است . ایـن حرکت آرام قصه همراه با حجم نسبتاً زیادکتاب ـ صد وشصت صفحه ـ این نگرانی را پیش می‌آورد کـه خواننده‌ی خردسال این‌کتاب تمام آن را بـا حوصله و دقت نتوانـد بخواند ودنبال کند .

۸

بررسی آثار منوچهر سلیمی :

سال انتشار اولین کتاب تاریخ دار : ۱۳۵۱
تعداد کتاب ها تا زمان این بررسی: ۴ کتاب
نام کتاب‌ها : آب حیات ـ غول ـ عمو گرما و بابا سرما ـ
مورچه و شیر

منوچهرسلیمی چهار کتاب‌دارد ودراین چهار کتاب‌هشت‌نوشته. کتابهایش به ترتیب ازاین قرارند :

۱ ـ غول (شامل نوشته هـای : غول ، گفتگوی درخت سیب وعرعر) .

۲ ـ مورچه وشیر (شامل نوشته های : مورچه وشیر ، مشعل‌ـ جاویدان ، انگل) .

۳ ـ آب حیات (شامل نوشته‌ای به همین‌نام) .

۴ ـ عمو گرما وبابا سرما (شامل‌نوشته‌ای‌به همین نام‌ونوشته‌ی دیگری به نام مسافرت به دوردنیا) .

جز کتاب آب حیات ، هیچ یـك از کتابهای دیگرسلیمی سال انتشار ندارد وبه این دلیل نمی توان به‌دقت مشخص کرد که اوازچـه سالی شروع به نوشتن کرده تـا براساس آن تاریخ هـا بشود توالی انتشارچهار کتاب او را تعیین کرد . تاریخ نشر کتاب «آب حیات»سال ۱۳۵۱ است وبه دلایلی ، ترتیب نشرکتاب های دیگرش‌به‌ترتیبی‌است که‌درفوق برای معرفی آنها اشاره کردم. دلیل ارائه‌ی این ترتیب این

است که سلیمی درپایان کتاب «آب حیات» دو کتاب قبلی را به ترتیب فوق معرفی می کند ودر کتاب چهارم(عمو گرما وبابا سرما)نیز سه کتاب قبلی را بازبه همان ترتیب نام می برد . شاید چنین تأکیدی برروی توالی کتاب ها وصراحت دادن به این موضوع دروهله‌ی اول عجیب وحتی ناروا به نظرآید ، اما چنانکه درادامه‌ی مطلب اشاره می کنم ، این موضوع ازیك نظراهمیت دارد . توالی آثار یك نویسنده سیر فکری وتکامل اندیشه وگسترش تسلط او را درزمینه‌ای که درپیش گرفته نشان می دهد . پس تعیین این موضوع که نویسنده‌ای کدام کتاب را اول نوشته وکدام دیگری را بعد، سیرفکری وقلمی او را تعیین می کند واگراین‌کاربه‌دقت صورت گیرد ، حتی می‌توان ادامه‌ی کاراورا درآینده نیز به صورتی ــ البته نه به یقین ــ پیش بینی کرد . چنین دقتی درمورد سلیمی متأسفانه برآیند چندان درخشانی را نشان نمی‌دهد . سلیمی با «غول» خوب شروع کرد ، در« مورچه وشیر » پیش رفت ، در «آب حیات» درجا زد ودر «عمو گرما و بابا سرما» با ابتلاء به‌کلی بافی ، روال قبلی خود را ازدست داد .

دربررسی کارهای سلیمی ، پیش ازآن که به بحثی نسبتاً مفصل درمورد ساختمان ونحوه‌ی پرداخت یکی ازداستانهایش بپردازم ، با بازگویی خلاصه‌ای ازداستان ها ونوشته هایش سیرفکری اورادراین کارها دنبال می کنم :

غول:

کتاب غول دوقسمت دارد. اول داستانی به‌همین‌نام وبعدطرحی به نام گفتگوی درخت سیب عرعر.

داستان غول چنین است :

در دهی کوهستانی ناگهان غولی‌پیدا می‌شود. این رویدادمردم ساده‌ی روستا راکه هر یك بـه‌کار خود مشغول است دچار هراس می‌کند. مردم روستا باکدخدا رایزنی می‌کنند و قرار چنین می‌شود که هرکس چیزی به فراخور حال‌بدهدکه‌همه راکدخدا هرروزبرای غول ببرد تا اوکاری به‌کارکسی نداشته باشد.

این سهم فراخور حال ، بعد از مدتی از فراخور حال فراتـر می‌رود و روستا را به قحطی می‌کشاند. باز مردم روستا راضیند . اما وقتی کاربالامی گیردوپس ازمدتی،چند دختر جوان‌هم‌ربوده‌می‌شوند، مردم به فکر می‌افتندکه این دیگر چه جانوری است که از دختران‌هم نمی‌گذرد. بالاخره جوانترها راه می‌افتندکه ببینند ماجرا از چه قرار است و می‌بینند که مـاجرای‌عمده‌ای هم در بین نبوده است . اصلا غولی نبوده و کدخدا به همدستی چند سرکرده‌ی دیگر ، این ماجرا راعلم‌کرده‌اندکه ازقبال ترس‌مردم خودشان بـه نوایی برسند.بالاخره پس از روشن شدن مساله، طبعاً ماجرای غول نیزپایان می‌یابد.

نوشته‌ی دیگراین کتاب گفتگویی است‌بین درخت‌سیب‌وعرعر که هریك شرح‌هایی‌در زمینه‌ی برتری واهمیت‌وجـود خودشان‌عنوان

می‌کنندو آخرسر پیروزی با درخت سیب است به که نحوی درخت عرعر را متقاعد می‌کند . (این یادتان باشد که بعداً باز در باره‌اش صحبت خواهم کرد.) این نوشته صورت داستانی ندارد وبیشتریك طرح است. به نظر می‌رسد که نویسنده آن را برای جلوگیری از فراموشی در دفتر یاداشتش نوشته باشد واین دفتر یاداشت به‌سهو راه به چاپخانه یافته باشد.

مورچه‌وشیر:

در کتاب مورچه وشیر با سه نوشته مواجهیم : مورچه و شیر، مشعل جاویدان، انگل. خلاصه‌ی داستان اول چنین است شیری که رعب در دل تمام حیوانات جنگل انداخته ، روزی بدون توجه ، مورچه‌ای را با دست می‌زند به گوشه‌ای پرت می‌کند . وقتی شیر به خواب می‌رود، مورچه‌ی ضرب خورده از بدن او بالا می‌رودوبانیش جانانه شیر را دیوانه‌وار به فرار وامی‌دارد که این فرار نیز به سقوط شیر در گودالی ومرگش منتهی می‌شود.

مورچه پس از مرگ شیر، از گودال در می‌آید و به لانه‌اش باز می‌گردد.

خلاصه‌ی داستان دوم نیز چنین است : درشهری وجود مشعلی جاویدان باعث برکت و آسایش و راحتی مردم است . مردم که از آسایش به بی‌خبری رسیده‌اند در نگهداری مشعل کوتاهی می‌کنند تا آن که دزدان آن را می‌ربایند . این مشعل که ازخون بزرگان شجاعی

که هزاران سال‌پیش جان خود را از دست داده‌اند، درست شده همین طور دست به دست می گردد تا آن‌که به همت جوانان شهر، به جای اصلی‌خودبازمی گردد، وشادی‌وآسایش‌را به‌همراه‌خود بازمی گرداند. نوشته‌ی سوم این کتاب گفتگویی است بین یك پیچك و یك درخت میوه.این نوشته‌ی باتوضیحی درباره‌ی انگل‌درطبیعت شروع می‌شود وبا تمثیلی‌به انگل‌های اجتماعی‌ارتباط می‌یابد. در باغی که‌به‌واسطه‌ی بی‌توجهی صاحبش، انگل زیاد شده ، درخت میوه‌ای هم دچار ایــن آفت می‌شود. گفتگویی بین درخت میوه وپیچك (انگل) درمی گیرد که مدتی ادامــه می‌یابد و بالاخره بعدها توجه صاحب تازه‌ی باغ را (صاحب قبلی در اثر ولخرجی مجبور به فروش باغ می‌شود) جلب می کند و او را وادار به‌رسیدگی اصولی‌ترنسبت به وضع باغ‌می کند که به‌دنبال آن انگل‌ها ریشه‌کن می‌شوند وشادابی به‌باغ بازمی گردد.

آب حیات :

داستان‌آب حیات‌که برخلاف‌داستان‌های دیگرسلیمی‌همه‌کتاب را به‌خود اختصاص داده ، به نظر من آغاز سیرنزولی کار او است . سلیمی که‌تاقبل ازاین کتاب‌درهمه‌ی داستانها سعی می کرده روی‌مردم‌ـ مخصوصاً نیروی‌جوان‌هاـ خیلی حساب بکند، دراین داستان شروع‌به بی‌توجهی‌به‌این‌عامل‌می کندواین‌کار را درنوشته‌ی‌بعدی‌خود(عمو گرما وباباسرما) بیشترمی کند.«آب‌حیات»داستان ساخته شدن‌آب‌بندی‌است به پشنهاد عده‌ای از باغدارهای عمده‌ی روستا. وقتی آب بند ساخته می‌شود مردم می‌بینند که رودست‌خورده‌اند وآب بندفقط آب‌راهه‌های

پنهانی به باغ سازندگان آب‌بند دارد وناچار باغ‌های آن‌ها باید بی‌ـ آبی بکشند . همه‌ی اقدامات مردم برای چاره اندیشی در مقابل این وضع بی‌نتیجه می‌ماند، تا آن‌که بعداز هزاران سال آب‌بند خودبه‌خود خراب‌می‌شود و از بین می‌رود.

عمو گرماو باباسرما:

این کتاب هم دو نوشته دارد. اول داستانی هم اسم کتاب ودوم داستانی به‌نام مسافرت به‌دوردنیا. «عمو گرما وبابا سرما» دو شخصیت عجیب و غریب دارد به همین نام‌ها . این دو که دو شخصیت جهانی هستند(نمی‌دانم کنایه‌ای از دو قدرت سیاسی یا دو نمود ماوراءطبیعی مثلاخدا وشیطان؟) مقادیرمتنابهی‌برای‌هم رجزخوانی‌می‌کنندوهمدیگر را به مبارزه می‌طلبند وچون هیچیك به‌آن یکی پیروز نمی‌شود،قرار را برمبارزه‌ی نهایی بعدی می‌گذارندکه بالاخره توان یکی بیشترشود وپیروزی را نصیبش کند.

نوشته‌ی دوم این کتاب بانام«مسافرت به‌دوردنیا»شرح‌سفربچه‌ـ گنجشگی‌است دربالاوپایین‌یك‌شهر ودیدن‌فرق‌هاوناهمسانی‌هایی‌است که درزندگی‌ووضع مردم این دوقسمت از شهر وجود دارد.بنابراین عنوان مسافرت به دوردنیاکه در واقع به‌گشت و گذاری دریك شهر منتهی می‌شود عنوان چندان مناسبی برای این نوشته نیست .

***

ابتدا خلاصه‌ای خیلی کلی از داستان‌های چهار کتاب سلیمی‌را آوردم که سیرفکری او را در این نوشته‌هانشان دهم تا براساس این سیر فکری بتوان بررسی کارهای او را به صورتی منطقی دنبال کرد. سلیمی کار اول را بدون ادعا و کلی گویی‌شروع می کند. حرفش حرف ساده و قابل فهمی است. داستان«غول» بر گردان ساده‌ی یك مساله‌ی اجتماعی است بدین لحاظ فکر می کنم یك بچه‌بتواند آن را دریابد .داستان مورچه‌وشیرهم ازهمین ویژگی برخورداراست. بیان داستان آن‌قدر راحت وساده‌است که به‌سادگی می‌توان آن را دریافت.

داستان مشعل جاویدان هم گرچه استعاره‌ی نسبتاً مشکلی دارد اما باکمی توضیح ازطرف یك بزرگتر، فهم آن هم برای بچه چندان دشوار نخواهد بود. در خواندن این داستان برای بچه‌ها، تنها کاری که بهتر است انجام شود، توضیح استعاره‌ی«مشعل جاویدان» است . این کار هم با مشخصاتی که از مشعل در این داستان داده شده چندان دشوارنیست. مشعل این داستان‌مشعلی بامشخصات عینی این شیئی نیست. مشعلی است که ازخون هزاران برده‌ی شجاع ساخته شده و وجودش باعث برکت وراحتی وآسایش مردم شهر است. طبعاً این مشعل باید یك تعبیر اجتماعی ـ معنوی داشته باشد. مثلا اتحاد و همبستگی بین مردم یا همکاری وهمکلامی آنان. «پس سلیمی تا این جای کار را خوب پیش آمده ویادتان باشد که تا این داستان، همیشه روی نیروی جوانها، مردم ودر موردی روی به‌حساب نیامده‌ترین نیروها ـ نیروی

مورچه ـ حساب کرده‌است. اما این روال رادر دو کتاب‌دیگرمی‌شکند. پر گویی وبی‌هدفی در کتاب سوم ـ آب حیات ـ مشهود است‌وداستان اوپشتوانه‌ی بزر گی مثل مردم را ازدست می‌دهد. حتی سلیمی‌دراین کتاب مردم را خیلی‌دست کم می گیرد ودیگرپیوند آنهانیست که‌مشکل را حـل می کند ، بلکه گذشت زمـان است . سومین کتاب سلیمی (آب حیات)با وجود این که‌فضای داستان‌او لش ـ غول ـ را بازسازی می کند، اما ناموفق است. این عدم موفقیت در کار چهارم یعنی«عمو گرما وباباسرما» بیشترمی‌شود وتقریباً به‌سر گردانی می‌رسد. نمی‌دانم سلیمی چرا ازروال بی‌ادعا ومعقولی که دردو کتاب اول خود درپیش داشته سرباز زده و به کلی گویی و بی‌هدفی آخرین داستانش رسیده است ؟

سلیمی با نثرو سبك نگارش ساده‌ای که دارد، اگرروال‌منطقی وملموس‌تری را ادامه می‌داد، به‌گمانم موفق‌ترمی‌بود. درصورتی که با پرداختن به عوامل نا آشنا وخارج از محیط و دید کودك ، بی‌شك موفقیت خودی را در ادامه راهش قابل تردید کرده است.

یك مطلب دیگر در بـاره‌ی برخورد سلیمی بـا شخصیت‌های گیاهی داستانهایش:درباز گویی‌خلاصه‌ی« گفتگودرخت سیب‌وعرعر» وعده‌ی اشاره‌ی مجددی را دادم وحال با توجه به‌آن و نیز نـوشته‌ی دیگرهمین زمینه یعنی«انگل» به نکته‌ای اشاره می کنم :

سلیمی موقعی که می‌خواهد حرفش را از زبان مثلا یك‌درخت بزند، به نظر می‌رسد که نمی‌تواند از این خودخواهی که گریبانگیر

بشر شده‌است خود را خلاص کند. این خود خواهی که همه‌ی دنیای ومافیها برای این گل سرسبد عالم خلقت و سوگلی همه موجودات یعنی حضرت بشرساخته و آفریده شده است. مثلا درخت‌ها درداستان‌های سلیمی قبول می‌کنند که بزرگترین هدف زندگیشان فقط این می‌تواند باشد که میوه‌های آبدار و رسیده‌ای برای آدم‌ها فراهم کنند و با این وجود آدم‌ها حق دارند که چوبشان را بسوزانند ورگ و ریشه‌شان را پریشان کنند. به گمانم این ادعا ناشی از خود خواهی ما آدم‌ها است. والا اگر خود درخت‌ها اراده‌ای برای تعیین هدف زندگی و مورد مصرف ثمره‌ی زحماتشان می‌داشتند، شاید آن را چنین باطیب خاطر وبی‌دریغ دراختیار ما نمی‌گذاشتند، تاچه رسد به این که به‌این‌هدف نهایی تحمیل شده به زندگیشان‌افتخاری هم بکنند.

***

همان طور که در اوایل مطلب‌اشاره کردم، اکنون‌به بررسی مفصل‌تری درمورد یکی ازقصه‌های سلیمی‌می‌پردازم. برای‌این‌بررسی «قصه‌ی»غول را ازاولین کتاب او(به‌همین‌نام) انتخاب می‌کنم. دلیل‌این انتخاب این است که غول را یکی از کارهای موفق او می‌شناسم و بدین لحاظ‌شکافتن بیشتر این قصه‌را درست‌ترمی‌دانم. داستان‌باتوصیف خلاصه‌ای ازموقعیت مکانی رویدادآغاز می‌شود. پس‌ازاین توصیف، حادثه‌ی اصلی که پیدا شدن«غول» است طرح می‌گردد.

ترسیم فضای ترس‌آوری که دراثر این حادثه در روستای‌مورد

نظر قصه به جود آمده، فضاسازی نسبتاً خوبی را برای قصه ممکن می‌کند. مردم، مساله را با کدخدا در میان می‌گذارند و او چنین صلاح می‌بیند که برای جلوگیری از آزار غول هر روز غذای مفصلی به او برسانند تا ساکت بماند، کدخدا برای جمع آوری غذای روزانه‌ی غول، یکی از بزرگان روستا را مأمور می‌کند. سلیمی با طرح خوب مساله، تا اینجای قصه خواننده را به طورضمنی ـ نه صریح ـ در جریان ماجرا می‌گذارد. خواننده بدون آن که از اصل ماجرای غول به طور صریح اطلاع پیدا کند، دریافته است که بین غول و کدخدا و چند تن از بزرگان روستا رابطه‌ای وجود دارد. داستان ادامه می‌یابد و تغییر شکل ماجرا، حادثه‌ی تازه‌ای ایجاد می‌کند: به تدریج موضوع از دادن غذا به غول فراتر می‌رود و کار به دزدیده شدن چند زن و دختر جوان می‌رسد، این رویداد هم که منجر به ایجاد شك در دل مردم روستا نسبت به واقعیت وجود غول می‌شود، عامل خوبی است: یك ضربه‌ی عاطفی برای حرکت فکری مردم. اما سلیمی از این عامل، خوب استفاده نمی‌کند. به این دلیل که از زنان و دختران دزدیده شده و بازگشته فقط به عنوان یك «شیئی» استفاده می‌کند نه به عنوان یك انسان. آن‌ها وقتی باز می‌گردند مثل حیوانات زبان بسته‌ای می‌شوند که هیچ کمکی به جریان متحرك قصه نمی‌کنند و این برخورد با عاملی که نقطه‌ی عطف قصه است، برخورد درستی نیست. مردم همچنان برای رایزنی به کدخدا رجوع می‌کنند. او باز به صلاح اندیشی

ظاهری، مردم را به سکوت ورضا دعوت‌می کند. این هم طبیعی‌است. اما نویسنده دراین جای قصه اشتباه مشخصی را مرتکب می‌شودو آن این که‌قصه‌جلوتر از جریان‌ماجرا راه می‌افتدو‌دست کدخداو‌همدستانش را زود رو می کند، درصورتی که دریك‌قصه، بیان باید همراه باجریان حادثه‌باشد . عیب کاری که سلیمی کرده این است که نوشته‌اش ازنظر داستانی در همین جا تمام می‌شود و بقیه‌ی داستان که نصف نوشته را تشکیل می‌دهد ، بدون حرکت واقعی پیش می‌رود .

مردم راه می‌افتند و می‌روند ومی‌بینند که اصلا غولی در بین نبوده ـ واین را خواننده بـه دلیل همان اشتباه سلیمی خیلی زودتـر فهمیده بود ـ وآن وقت می‌فهمند که همه‌ی ماجرا دست پخت کدخدا وهمدستانش بوده است. این‌جای قصه هم ازنکات ضعف این نوشته است. به این دلیل که نتیجه گیری مردم دال برجعلی بودن ماجرا،زود و غیر منطقی است. مردم بعد از گشتن چند غار تـاریك می‌فهمند که غولی در بین نبوده است. اما ازکجا معلوم که در آن هنگام غول در جای دیگری نبوده و اصولا چرا کدخدا از غیبت مردم استفاده نکرده و از طریق غول ساخته‌ی خودش، درغیاب مردم به روستا حمله‌نکرده است تا از این طریق هم ادعای خود را ثابت کند و هم مال و منال بیشتری را به جیب بزند؟!

این‌ها که اشاره کردم‌عیب‌های‌داستان‌ازنظربافت‌مستحکم‌ومنطقی آن بودندوبی‌شك علاوه برفکروپیام قصه، روال وبافت کلی آن‌هم‌باید

محکم ومنطقی باشد. مگرنه این که عقیده داریم که ادبیات کودکـان باید به درست اندیشیدن و آگاهی درست بچه‌ها کمك کند ؟ پس ابزار این کارهم- یعنی نوشته‌های ادبیات کودکان ـ باید خود ازاین ویژگی بنیادی برخوردار باشند.

در آخر بحث راجع به داستان غول ، اشاره بـه چند نکته‌ی مثبت آن را هم مناسب می‌دانم:

اول: موقعی که مردم ده را وحشت می گیرد ، مدرسه‌ی روستا هم تعطیل می‌شود وبچه‌ها از بازی در کوچه می‌هراسند . یعنی اولین چیزی که مورد تهاجم واقع می‌شود تعادل وضع کودکان وایجادرعب در آنان است که البته آینده‌ی روستا مربوط به آنهاست. اما دراین‌میان بزرگان ده که سردمدار این واقعه‌اند وشریك کدخدا ، بچه‌هایشان را برای وقفه نیفتادن در تحصیلشان به شهرمی‌فرستند. یعنی این که نه تنها حساب خودشان را ازحساب مردم، بلکه حساب بچه‌هایشان را هم از حساب بچه‌های روستا جدا می کنند.

دوم : بروز حادثه باعث بهم خوردن همه‌ی بـرنامه‌های معمول روستا می‌شود ونیز مریض‌ها به دوا و دکتر نمی‌رسند. یعنی سلامت مردم هم به‌خطر می افتد.

سوم این که: کدخدا همدستانش در این ماجرا می‌بازند، زیرا روی نیروی جوانان روستا ومردم روستا به‌درستی حساب‌نکرده‌اند.

نکته‌ی آخر این که: مردم دراین داستان سلیمی بی‌رحم و سفاك

نیستند ووقتی یکی ازهمدستان کدخدا را گرفتار می کنند، با وجودی که حق داشتند ومی‌توانستند که کفاره‌ی نارواییها را به سر او جبران کنند،اما با دیدن زاری او وزن وبچه‌اش،دلشان به رحم می آید وفقط به طرداو از روستا با دست خالی اکتفا می کنند .

* * *

کتاب‌های سلیمی ازنظر قطع واندازه وضعیت معمولی‌دارند. تعداد صفحات آنها به جز کتاب‌اول(۱۶صفحه) همگی ۲۴ صفحه‌هستند و قیمت آن‌ها هم مناسب است(۵ریال‌و۱۰ریال). دو کتاب اول‌و آخر اورا گوتنبرگ ودو کتاب دیگرش راجلایی وسپهر منتشر کرده‌اند .

۹

بررسی آثار نسیم خاکسار:

سال انتشار اولین کتاب : ۱۳۵۲
تعداد کتاب‌ها تا زمان این بررسی : ۲ کتاب
نام کتاب‌ها : بچه‌ها بیایید با هم کتاب بخوانیم ـ
من می‌دانم بچه‌ها دوست دارند بهار بیاید .

نسیم خاکسار دو کتاب دارد با نامهای : « بچه‌ها بیایید با هم کتاب بخوانیم» و« من می‌دانم بچه‌ها دوست دارند بهار بیاید.»

این دو کتاب حاصل کار قلمی دوسال متوالی خاکسار است . اولی در سال ۱۳۵۲ منتشر شده است و دومی یك سال پس از آن . هیچ یك ازکتاب‌های اوصورت قصه نداردکه بتوان از دیدگاه‌قصه‌نویسی‌در آن‌ها بحث کرد. اولین کتاب اوشامل یك مقاله ویك‌بررسی کتاب است ودومین کتابش شامل چهار طرح پیوسته.

بنابراین ابتدا اشاره‌ی گذرایی به محتوای دو کتاب او می کنم وپس از آن به بررسی کلی آثارش می‌پردازم.

اولین کتاب خاکسار دوقسمت دارد. قسمت اول مقاله‌ای است خطاب به بچه‌ها.

در ایـن مقاله ضرورت شناخت مسایـل اجتماعی مطرح شده است. خاکسار این ضرورت را با نشان دادن تضادها ودر نتیجه‌طرح سئوال‌ها مطرح می کند. پس از طرح این سئوال‌ها ، به راه حل‌یابی می‌رسد. بزعم او، جواب سئوال‌ها رادر کتابها بایدجستجو کرد. البته نه در هر کتابی، بلکه در کتابی با مشخصاتی که به نظر نـویسنده

معیارهای مناسبی برای انتخاب یك کتاب خوب می‌توانند باشند. قسمت دوم این کتاب اختصاص به بررسی و تفسیر کتاب «اولدوز و کلاغها» دارد و خاکسار می‌خواهد دراین قسمت، مصداق معیارهای مورد نظر خود را با مشخصات کتاب مزبور نشان دهد.

کتاب دوم خاکسار ـ من می‌دانم بچه‌ها دوست دارند بهار بیاید ـ شامل چهار طرح پیوسته است. دراین چهارطرح، شخصیت‌های مختلف کتاب از آمدن بهار خوشحال هستند، اما هریك به دلیلی خاص دنیای خودش:

زایر عباس که بلم‌چی ۶۵ ساله‌ای است، دلش می‌خواهد بهار بیاید تا هوا گرم شود و او بتواند در بیمارستان عمومی بخوابد و دردهایش را درمان کند.

عبود که جوان هفده‌ساله‌ای است، دلش می‌خواهد بهار بیاید تا او هیجده ساله شود و به سربازی برود تا پس از آن بتواند کارت جاشویی بگیرد و روی موتور آبی کار کند و به سفر برود. حسن که بچه‌ی پنج ساله‌ای است، دلش می‌خواهد بهار بیاید تا پدرش بتواند روی موتور آبی کار کند، قرض‌هایشان را بدهد و برای او هم یك بلم کوچك اجاره کند.

زایر یاسین که بلم‌چی هشتادساله‌ای است، دلش می‌خواهد بهار بیاید تا او نوه‌اش سکینه را شوهر دهد و سرپیری که دیگر توان کارکردن ندارد، زحمتش کمتر شود.

این‌ها، شخصیت‌های دومین کتاب خاکسار هستند که هر یك دنیای خاص خودش را دارد. آن‌ها همگی از آمدن بهار خوشحال هستند ویا در انتظار آمدن بهار هستند تا هر یك بـه آنچه دلخواهش است، برسد.

خاکسار در این دو کتاب روال خاص فکری وقلمی خـود را نشان داده است وکار او به دلایلی که درادامه‌ی این بحث نشان خواهم داد از ویژگی‌های مشخصی درادبیات کودکان برخوردار است.

اولین کتاب او مقاله است. پس باید دید که به عنوان یك مقاله تا چه حد کارموفق وبا ارزشی است؟

ویژگی عمده‌ی مقاله بحث منطقی و مستدلی در بـاره‌ی یـك موضوع خاص است. پس، در مقاله عامل‌های عمده را می‌توان چنین مشخص کرد:

۱ ـ موضوعی که مورد بحث مقاله است.

۲ ـ روال منطقی پیشرفت بحث ودستیابی به نتیجه‌ای مشخص.

۳ ـ بیان و نثر مقاله که طبعاً درعین استقلال از دید ادبی، از نظر موضوعی در خدمت موضوع مورد بحث مقاله قرار می‌گیرد.

مقاله نویسی برای کودکان کاری کاملا تازه و نوست. کتاب خاکسار شاید ازاولیه نمونه‌های این زمینه باشد برای چنین زمینه تازه‌ای نمی‌توان معیارهای کاملا مستندوقطعی تعیین کرد. اما براساس معیارهای ادبیات کودك وبربنیاد این اصل که بهرحال مقاله برای کودکان جزیی

از ادبیات کودکان است ، پس باید اصول ادبیات کودکان را رعایت کند، می‌توان معیارهایی برای مقابله نیز در نظر گرفت .

معیارهایی که فعلا می‌توان برای کودکان ارائه داد چنین‌اند :

۱ـ موضوع مورد بحث مقاله موضوعی کاملا قابل لمس و آشنا برای کودکان باید باشد. طوری که برای دریافت موضوع، احتیاج به درگیری زیاد نباشد. چنین انتخابی می‌تواند به کودك ـ کمك کند که قالب منطقی ونسبتاً مشکل مقاله را راحت‌تر دریابد وموضوع مورد بحث آن را دنبال کند.

۲ ـ روال منطقی وپیشرفت بحث باید با درنظر گرفتن توانایی‌های ذهنی کودك باشد. این بدان معنا نیست که کودك قادر به درك یك دید منطقی نیست . بلکه حرف سر این است که موضوع مناسب را باید بازبان وروال آشنا ومناسبی برای کودك باز گو کرد. دراین‌صورت کودك می‌تواندحرف حساب راخیلی خوب بفهمد وقبول کندنتیجه‌ای هم که از یك بحث گرفته می‌شود اولاباید قابل فهم و درك برای کودك باشد و ثانیاً مستدل ومنطقی ـ درحد فهم او ـ باشد تا حالت تحمیل و اجباری در بین نباشد.

۳ـ بیان ونثر مقاله نیز باید نزدیك‌ترین پیوندرا باادبیات کودك داشته باشد. این عامل شاید عینی‌ترین عـاملی باشد که یك نوشته را بتوانددر محدوده‌ی ادبیات کودکان واردکند. بنابراین ساخت‌جمله‌ها استفاده از واژه‌ها سایر عوامل سازنده بیان مقاله باید از و یژگی‌های

ادبیات کودکان برخوردار باشد.

حال ببینم که با این برداشت ازمقاله، مقاله‌ی خاکسار تاچه‌حد موفق و قابل تأئید است؟ خاکسار اساس موضوع مقاله‌اش را وجود تضاد ونشان دادن‌آن دراجتماع قرارداده است. مواردی که اوانتخاب کرده، مواردی آشنا وقابل لمس برای کودك هستند و او می‌تواند به راحتی مصداق‌های عینی فراوانی برای آن‌هادراطراف خود پیدا کند. پس کودك می‌تواند موضوع مورد بحث‌این مقاله را به راحتی‌دریابد وبا آن کنار بیاید.

خاکساراز‌این‌مرحله‌ی‌شناخته‌شروع می کند و کم کم به‌مرحله‌ی ناشناخته‌ای می‌رسد. عمده‌ترین مشخصه‌ی این مرحله ناشناخته ، فرق بین دنیای کودکان ودنیای بزرگترها است. این فرق را یك کودك به دفعات تجربه می کند وبا آن رویاروی می‌شود. اما بــه احتمال زیــاد نمی‌تواند به راحتی با آن کنار بیاید. چون مشخصات دنیای تازه‌ای که او در این برخورد به‌آن مواجه می‌شود برای اوناشناخته‌اند. خاکسار برای‌شناساندن این ناشناختگی تمثیل خوبی برگزیده است:«برخورد کوچه‌ی‌آرام و شادکودکانه به چهار راه شلوغ وپر از ازدحام دنیای بزرگترها.»

این مثال مثالی عینی ومناسب است. با این‌مثال عینی،خاکسار سعی می کند که آن فرق اساسی بین دنیای کودکانه ودنیای بزرگترها را نشان دهد: چیزی که یك بچه را شاد یا غمگین می کند، برای پدر

او یا معلمش معنا و مفهوم دیگری است . پس بین دنیاهای آن‌ها فرق است و این فرق، چیزی طبیعی و عادی است. خاکسار از این برداشت می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که کودك را نباید در برخورد با این گوناگونی‌ها ترساند. فقط باید اورا تا آنجاکه توانایی درك دارد، با مسایل آشنا کرد .

در زمینه‌ی مشخصه‌ی دوم مقاله یعنی روال منطقی و پیشرفت بحث و دستیابی به نتیجه‌ای مشخص، خاکسار با روال خوبی شروع می‌کند. این روال، برانگیختن سئوال بانشان دادن واقعیت‌های عینی است. به این ترتیب، مقاله نه تنها کودك را باجریان خود همراه می‌کند ، بلکه او را وادار به فکر و تعمق هم می‌کند. پیشرفت مقاله با انجام و بافت منظمی که دارد، پیشرفتی خوب است . در هر مورد مثال‌های مناسب ودرستی آورده شده ومصداق واقعی هر مورد نشان داده شده است . پیشرفت مقاله براساس منطقی یکدست‌صورت گرفته است.هرموضوع بر اساس موضوع‌قبل‌ودرارتباطی هماهنگ مطرح‌شده وبدین صورت گسترش مطلب از یك برداشت ساده و اولیه، به یك دید کلی درآخر مقاله منتهی شده است. آن‌نتیجه‌ی مشخصی که‌پیشتردرباره اش‌صحبت کردم، در این‌مقاله‌ی خاکسارچنین است:برای‌یافتن پاسخ‌سئوالهایمان باید کتاب بخوانیم. درضمن باید کتابی بخوانیم که اولا « درباره‌ی زندگی ما باشد وثانیاً به سئوالهای ما جواب بدهد . این نتیجه‌گیری را می‌توان درست تلقی کرد . چون بهر حال کتاب خواندن یکی از

ابزارهای پیدا کـردن دید درست و منطقی و وسیع است ، اما به نظر می‌رسد که نتیجه‌ی کاملی نباشد. این قضاوت را خود خاکسار هم در طول مقاله دارد. او درطول مقاله به‌عامل مشاهده وتعمیق تاکید بسیار دارد. در نتیجه، حکم کلی تنها راه حل، کتاب خواندن است ، حکم کاملی نمی‌تواند باشد. مشاهده ، برخورد با دنیای واقعی و شناخت عینی مسایل عواملی هستند که کودك با آن‌ها بزرگ می‌شود وزندگی را در می‌یابد. پس، جا داشت که خاکسار در نتیجه‌گیری نهایی‌خود بـه ایـن عوامل هم توجه می‌داشت و تنها کتاب خواندن را راه حل یافتن سئوالهای زندگی تلقی نمی‌کرد.

واما در مورد زمینه‌ی سوم مقاله، یعنی نثر وبیان آن: باوجودی که این کتاب جزو اولین تجربه‌های مقاله نویسی برای کودکان بوده است، اما اوتا حد زیادی دریافتن یك بیان ونثر خوب برای ارتباطش با بچه‌ها موفق است . جمله‌ها ساده وروان ونثر کتاب نثری صمیمی ونزدیك به بیان عادی کودکان است.

گمان نمی‌کنم کودکی که توانایی لازم برای خواندن‌وفهمیدن متنی را داشته باشد، در خواندن کلی این کتاب دچار اشکالی شود،اما درکنارهمه‌ی این‌ها کتاب خاکسار ازنظر نثروبیان چند ایراد هم‌دارد.

ایراد اولش‌بی‌توجهی نسبتاًزیادی به مسئله‌ی نقطه‌گذاری‌است. این ایراد تقریباً درتمام کتاب‌مطرح است. دراکثر موارد بی‌توجهی به نقطه‌گذاری حالت وموقعیت جمله‌ها را دچار تزلزل کرده است و این

البته نکته‌ای است که باید به‌دقت مورد توجه نویسندگان ادبیات کودك - یا بهرحال هرنویسنده‌ای - باشد .

ایراد دوم که فقط در چند مورد خود نمایی کرده ، طولانی بودن و کلی گویی بعضی جمله‌هاست از صفحه‌ی ۲۲ مثالی می‌آورم .

« ..... این آدم چون یکی یکی پله‌ها را بالا نرفته و فاصله‌اش را از زمین آهسته آهسته زیاد نکرده بود وقتی از محکمی پای نردبان باخبر نبود در بالای نردبان شروع بلرزیدن میکند وتقلامی کند دامن کسی را بگیرد که در آن ارتفاع او را نگه دارد و مواظب باشد . »

این جمله، طولانی وخالی ازنقطه گذاری وتا حدی ناهماهنگ با روال کلی کتاب است. پس خواندن آن برای خواننده‌ی خردسال خالی از اشکال نمی‌تواند باشد .

برای مورد کلی گویی نیز از صفحه‌ی ۲۱ مثالی می‌آورم :

« ..... و نهیب دادن با تمام آن فکرهایی است که باعث شده شما را از خودتان بدزدد و با خودتان بیگانه کند .»

از خود دزدیده شدن و با خود بیگانه شدن مفاهیمی هستند که بدون زمینه‌ی فکری از دیدگاه فلسفی ، توجیه چندان مشخصی - مخصوصاً برای بچه‌ها - نمی‌توانند داشته باشند .

ایراد سوم این کتاب سرگردانی نویسنده درمخاطب قرار دادن خواننده‌هایش‌است. در اول کتاب، نویسنده دربرخورد باخواننده‌ها ازضمیر«ما»استفاده می کند وجمعیت موردخطاب را کودکان بین سنین

هفت‌تاده‌ساله می‌شمارد، درصورتی که‌بقیه‌ی کتاب، نویسنده خواننده‌ها را با ضمیر «شما» خطاب می کند و آنان را کودکان بین سنین هفت تا دوازده ساله می‌شمارد . هیچ دلیل منطقی برای این جدایی نویسنده از خواننده‌ها و این تغییر گروه سنی نشان داده نمی‌شود .

خلاصه‌ی حرفم این است که کتاب اول خاکسار را با صرفنظر از چند مورد ایراد ، کتابی خوب و موفق می‌شناسم و حتی آن را بدعت خوبی برای آفرینش آثار دیگری در زمینه‌ی ادبیات کودك می‌دانم .

کتاب‌دوم خاکسار همان طور که اشاره کردم شامل چهار طرح پیوسته است .

حرف‌اصلی کتاب نشان دادن چگونگی برداشت افراد مختلف، با دیدگاه‌های مختلف از یك پدیده‌ی مشخص طبیعی است .

همه‌ی آن‌ها از آمدن بهار خوشحال هستند ، اما هریك از آن‌ها به دلیلی خاص دنیا و دیدگاه خودش .

شاید این کتاب نیز به نوعی توجیه روال فکری اولین کتاب خاکسار باشد . چون اشاره کردم که خاکسار در اولین کتابش تفاوت دیدگاه‌ها را نشان می‌دهد وتأثیر این گوناگونی را در برداشت فکری شخصیت‌های مختلف می‌نمایاند .

علاوه براین ، دومشخصه‌ی اصلی دیگر کتاب شخصیت پردازی و بیان احساسی وحتی شاعرانه‌ی کتاب است .

قسمت عمده‌ای از طرح بـه تشریح شخصیت همان اختصاص دارد و این کار ، با بیانی تصویری صورت می گیرد . بـدین ترتیب امکان تصور ذهنی خوبی را برای خواننده فراهم می آورد . تشریح رابطه‌های شخصیت‌ها با هـم و نیز با عامل اصلی مورد نظر کتاب ـ آمدن بهار ـ نیز جالب است. و این، شاید نمونه‌ی خوبی برای نشان دادن رابطه‌ی علت ومعلولی دریك بیان ساده باشد . نثری یکـدست، زیبا و حتی گاه شاعرانه است.

این نثر خوب ، در مواردی امکانات بیان توصیفی مناسبی را فراهم می آورد. از صفحه‌ی ۳۰ مثالی می آورم:

«بلم چی‌ها خیلی زود عصبانی می‌شوند. خیلی زود برای هـم چوب بلند می کنند . خیلی زود به یکدیگر فحش می‌دهند . و خیلی زود هم خاموش و آرام می‌شوند. بعد از دعوا سیگار دود می کنند و کمی‌توی فکرفرو می‌روند ودومرتبه توی صورت یکدیگر می‌خندند و غم وغصه‌هایشان را برای هم حکایت می کنند. خشم آن‌ها شبیه به جوش و خروش شط است. این هم نشینی مداوم و طولانی، آن‌ها را مثل هم کرده است. شط در وقتی که موج دارد، طغیان می کند و بـا آب کف آلود سربه ساحل می کوبد، اما بعد آرام می‌شود.»

سه عامل: شخصیت‌پردازی، تشریح روابط وبیان، عوامل مثبت این کتاب هستند. اما توجه به نکته‌ای‌را ضروری می‌دانم. سئوالی که پیش می آید این است که آیا قالب «طرح» قالب مناسبی برای ادبیات

کودکان هست یا نه؟

به گمان من «طرح» قالب خوبی برای ادبیات کودکان نیست. برای این نظر دلایلی هم دارم. طرح به تشریح و ترسیم عناصربرشی از یك موقعیت می‌پردازد، پس طبعاً نمیتواند حادثه‌ی خاصی را پیگیری و دنبال کند. باز دراین برش، روابط عناصر مطرح نمی‌شود، بلکه حالت آن‌هاست که طرح را می‌سازد.

پس، با این خصوصیات، انتظار برقراری ارتباط مطلوبی از طرف کودکان با این گونه نوشته را نباید داشت. چون کودك زمانی ارتباط مطلوبی را با جریانی ـ به ویژه در یك نوشته ـ برقرار می کند که بتواند با آن کنار بیاید. فضای آن را دریابد، رابطه‌ها رابشناسد و عوامل و عناصر آن را بفهمد. و این امکانات را «طـرح» در اختیار کودك نمی گذارد.

بنابراین منطقی‌تر به نظر می‌رسد که از عوامل و عناصری که دریك طرح مطرح هستند به گونه‌ی دیگری ـ مثلا قصه ـ کـه امکان ارتباط بیشتری با بچه‌ها دارد، استفاده شود.

درنتیجه گمان می کنم اگر خاکسار از سه عامل خوبی که در طرح‌های کتاب دوم خود استفاده کرده، در یك قصه استفاده می کرد، اثر موفق‌تری می‌توانست خلق کند.

* * *

کتاب‌های خاکسار راانتشارات «نیما» چاپ ومنتشر کرده‌است. وضعیت کتاب‌ها معمولی و قیمت آنها ۱۸ ریال و ۲۰ ریال بوده است.

۱۰

بررسی آثار اکبر نعمتی

سال انتشار اولین کتاب چاپ شده : ۱۳۵۲
تعداد کتاب‌های چاپ‌شده تازمان این بررسی: ۸ کتاب
نام کتاب‌ها: داستان یك شیرواقعی ـ پیرزن‌وطوطی ـ روباه زرنگ ـ قصه‌های باباعباس ـ قصه‌ی آقاکوزه ـ من آب هستم ـ پسرك و رویا ـ هاشم .

اکبر نعمتی از سال ۱۳۵۲ کار در زمینه ادبیات کودکان را آغاز و در چهار سال، هشت کتاب منتشر کرده است. کارنامه‌ی قلمی او در این چهار سال چنین است:

سال اول ـ سه کتاب: داستان یك شیر واقعی، پیرزن و طوطی و روباه زرنگ.

سال دوم ـ دو کتاب: قصه‌های بابا عباس و قصه‌ی آقا کوزه.

سال سوم ـ دو کتاب: من آب هستم و پسرك و رؤیا.

سال چهارم ـ یك کتاب هاشم.

نعمتی علاوه بر این کارها، نظارت بر سری ادبیات کودکان ناشری را که تاکنون اکثر کارهای او را چاپ کرده است ـ بامداد ـ به‌عهده دارد. بنابراین او با پذیرفتن این وظیفه، مسؤلیت خود را در ادبیات کودك سنگین‌تر کرده‌است. زیرا اکنون علاوه بر وظایف یك نویسنده، وظایف یك نظر دهنده، مشاور و راهنما را نیز به عهده گرفته است. اگر او بتواند به این دو جنبه از فعالیت خود جهتی درست و منطقی بدهد، خواهد توانست علاوه بر به وجود آوردن یك سری آثار خوب و ارزنده در زمینه ادبیات کودك، به تربیت و پا گرفتن چند نویسنده‌ی

جوان و تازه‌کار نیز در این زمینه کمك کند .

پیش از پرداختن به بررسی کلـی آثار نعمتی از دیدگاه‌هـای مختلف ، ابتدا خلاصه‌ای از کتاب هایش را می‌آورم .

داستای یك شیر واقعی:

این کتاب شرح داستان شیرجوانی است که از مشاهده‌ی وضع رقت بار شیرها و حیوانات دیگرسیرك به فکرچاره می‌افتد. شیرجوان که در همان سیرك زاده شده و از ابتدا با وضع آن کاملا آشناست، آخرسر بندهای سیرك را می گسلد و فرار می کند.

در آزادی باز یافته‌نگهبانی گله‌ای را به‌عهده می گیرد و از آنان حراست می کند تاآن که به ضرب تیر سه شکارچی مأمور سیرك از پا درمی‌آید. نعره‌ی شیر جوان در هنگام مرگ ـ که حالا دیگـر لقب شیر واقعی گرفته است ـ حیوانات سیرك را به یاد شجاعت فراموش شده‌شان می‌اندازد و آنها همه بندها را می گسلند و آزادی خود راباز می‌یابند .

پیر زن و طوطی:

پیر زنی پس از مرگ شوهرش با تنها یادگار او ـ یك طوطی ـ به روستایی می‌رود و زندگی آرامی را درآنجا آغاز می کند. پیرزن به تدریج با مردم روستا انس می گیرد ـ مخصوصاً بچه‌ها ـ و از آن

میان پسرکی ده ساله ـ که بعدها پیرمردی هفتاد ساله می‌شود، این قصه را بازگو می‌کند.

مردم هم پیرزن و طوطی او را دوست دارند و گاهی سربه سر طوطی می‌گذارند.

روزی طوطی پیرزن به هوای طوطی بیگانه‌ای از روستا دور می‌شود و چند روزی برنمی‌گردد پیرزن این‌دوری را تاب نمی‌آورد و می‌میرد. وقتی طوطی باز می‌گردد ـ علت تأخیر در بازگشتش،زده شدن پرهایش از طرف آدم ناشناسی بوده ـ و پیرزن را باز نمی‌یابد، او هم ازغصه‌می‌میرد. وفای این‌دو موجود خاطره‌ای فراموش نشدنی برای مردم روستا می‌شود و آنان‌آن دو را کنار هم دفن می‌کنند و قفس طوطی هم به نشانه‌ی‌این وفاداری بربالای این دو مدفن آویخته می‌شود .

روباه زرنگ

این کتاب دو قصه دارد . اولی به همین نام و دومی به نام پیر ـ مرد ماهیگیر . در قصه‌ی اول روباهی گرگی را که روزی به ناروا خوراك او را ازچنگش در آورده با حیلهٔ رندانه‌ای به دام مردم روستا می‌اندازد و او را چنان ادب می‌کند که دیگر هوای نارو بـه سرش نزند.

قصه‌ی دوم بیان سرگذشت مرد ماهیگیر خوشقلبی است کـه

در اثر خوبیش بـه یك ماهی بزرگ و رها کردن او پس‌از صید، به صیدهای زیاد و دست آخر بـه یك مروارید گرانبها دست می‌یابد و بعد از آن باآسودگی و فراغ بال زندگی می‌کند.

قصه‌های بابا عباس

کتاب، اول بامعرفی بابا عباس- را وی قصه‌ها-شروع می‌شود که پیرمردی دنیا دیده وسردی و گرمی بسیارچشیده اسب اودرجوانی آسیابان بوده واتفاق‌های بسیاری را از سر گذرانده ، اما در پیری به شهرنشین شده است.

بقیه‌ی کتاب چهار داستان به‌نام‌های سه‌درویش، دوازده راهزن، جفت مار و ماریون فداکار.

در داستان اول ، سه درویش به رهنمود کتابی آورده شده از هندوستان،به‌جستجوی گنجی‌درغار مشغول‌می‌شوندوبعدازمرارت‌های زیاد گنج رامی‌یابند که جعبه‌ای پرازجواهرات، خمره‌هایی پراز پول وتابوتی محمل ذوالفقار (!!) در آن هستند وچون یکی از درویش‌ها علاوه بر دو دفینه‌ی اول‌به سومی هم چشم طمع می‌دوزد، ناگاه رعد و برقی ساطع می‌شود و کوه فرو می‌ریزد.

قصه‌ی دوم- دوازده راهزن- شرح‌ماجراهایی ازرا وی اصلی قصه‌ها- باباعباس است که چه طور توانسته با دوازده راهزنی که زهر چشم همه راگرفته بودند کنار بیاید و از این راه بتواند آسیاب‌بایری

را دوباره به‌کار اندازد.

قصه‌ی سوم ـ جفت مارـ باز شرح ماجرایی‌ایست از جوانی راوی اصلی‌ـ بابا عباس‌ـ که بعد از کشتن ماری، مدت یك سال مورد تعقیب و تهدید جفت‌آن بوده وبالاخره جفت را هم می کشد وآسوده می‌شود.

و بالاخره قصه‌ی آخرـ مادیون فداکارـ قصه‌ی فداکاری‌مادیان را وی قصه‌هاست که زمانی باوجود تیر خوردن،صاحب تیرخورده‌ی خود را از مرگ نجات می‌دهد، اما خودش دراین راه فدا می‌شود. این قصه همچنین قصه‌ی شهری شدن باباعباس است که بعد ازواقعه‌ی مرگ مادیانش، چون بی‌او نمی‌توانسته محیط مانوس قبلی‌ـآسیاب‌ـ را تحمل کند، به شهر می آید وشهری می‌شود.

قصه‌ی آقا کوزه:

در این قصه‌ی شعرگونه کوزه‌ای برای دزدیدن شیره از انبار مرد شیره فروش راه می‌افتد و دربین راه کژدم ، جوالدوز، کـلاغ و مرغی هم با او همراه می‌شوند وطرف انبار می‌روند . وقتی به انبار می‌رسند، کلوخ پشت‌درانبار به وسوسه‌ی دریافت سهمی ازاین‌تاراج، راه می گشاید و آن‌ها به درون انبار می‌روند . در این بین زن شیره فروش بیدار می‌شود، اما هریك ازهمراهان کوزه به فراخور توانایی خود بلایی سرزن بیچاره می آوند.

بالاخره کوزه پر از شیره راه می‌افتد که برگردد ، اما کلوخ پشت در که از دریافت سهمیه‌ی خود ناامید می‌شود، با ضربه‌ای کوزه را می‌شکند و فردای آن روز بچه‌هایی که در کوچه بازی می‌کردند، تکه‌های شیره آلود کوزه را لیس می‌زنند.

من آب هستم:

در این کتاب حالات مختلف و مصارف گوناگون آب به روایت از زبان خودش آمده است و در آخر کتاب دو قسمت دیگر اولی شامل عقاید وخرافات رایج درباره‌ی آب ودیگری شامل ضرب‌المثل‌هایی درباره‌ی آب آورده شده است.

پسرك و رویا

این کتاب طرح گونه‌ای است از یك شب و روز زندگی پسر بچه‌ای که پس از مدت‌ها کارو بیکاری در تهران، حال گرسنه وبی‌پول و سرگردان در شهر می‌گردد و هرچه می‌بیند حسرتی دلسوز را در دلش بر می‌انگیزد. تا آن که از زور خستگی ودرماندگی در گوشه‌ی خیابان به خواب می‌رود و هر آنچه را که در بیداری حسرتش را داشته ، در خواب و رویا به دست می‌آورد. تا آن که دم صبح لیس زدن سگی، او را از خواب بیدار می‌کند و او که گرسنگی دیگر لاعلاجش کرده، با دیدن نان تازه پخت نانوایی آن طرف خیابان با

سرگردانی بین سه تصمیم : دزدیدن نان ، نان خـواستن از نانوا و درخواست کار از او، به طرف نانوایی راه می‌افتد.

هاشم :

این کتاب هم طرح گونه‌ای است از چند صحنه اززندگی‌چند کودك: بچه‌ای که ازکفش نخریدن مادرش بهانه می گیرد، بچه‌ای که با جزیی از دستمزد هفتگیش ساری را برای خـواهر کوچکترش می‌خرد، اما ساروسطهای راه از دست اودرمی‌رود و پرواز می کند، دو بچه‌ای که در گرمای بعد از ظهر تابستان در کـوچه با هم بازی می کنند، پسرکی که بی‌کار می گردد و بین لجن‌ها امید یـافتن چیزی دارد اما جز بریدگی دست‌چیزی نصیبش نمی‌شود و بالاخره پسرکی که سکه‌ی دیریافته‌ای را به امید خوردن غذای گرمی درصبح یك‌روز سرد در جیب شلوار تازه‌اش ـ کـه از دست فروش خـریده شده ـ می گذارد، اما به هنگامی‌که باید این سکه به‌کار می‌آمد درمی‌یابد که دست فروش آستر جیب راکه پوسیده بوده از بیخ چیده بوده‌است.

بررسی:

بررسی سیر قلمی نعمتی نمودی جالب را نشان می‌دهد :

استعاره گرایی داستان یك شیر واقعی ، روایتگـری پیرزن و طوطی، افسانه گرایی روباه زرنگ ، بی هدفی قصه مانندهای پیرمرد

ماهیگیر، قصه‌های باباعباس، قصهٔ آقا کوزه و من آب هستم راهیست که نعمتی را به واقع گرایی دوکار آخرش : پسرك و رؤیا و هاشم می‌رساند. به نظرمن نعمتی راهش را در این دوکار آخرش پیدا کرده است و به عبارتی : این هنوز اول‌کار اوست. یعنی این که نعمتی تا حالا داشته ذوق آزمایی می کرده و به دقت نمی‌توانسته دریابد که در چه زمینه‌ای می‌تواند کار کند؟

شش کتاب اول نعمتی گرچه عوامل و عناصر پذیرفتنی دارند، اما نشانه‌ای از سر گردانی نویسنده در جهت دادن به‌کار خود و یافتن یك روال‌درست هستند. دراین‌شش کتاب نعمتی به‌هرطرف‌سرمی‌زند، تلاش می کند که راهش را پیدا کند، اما موفق نمی‌شود.

نمی‌داند استعاره‌ای بنویسد، روایتگر باشد ، برای بچه‌ها شعر بگوید و یا مطلب علمی برای آن‌ها بنویسد. اما در دو کتاب آخر به تدریج راه خود را پیدا می کند. نتیجه‌ی فعالیت قلمی نعمتی این است که او در می‌یابد که نویسنده‌ی خوبی برای بچه‌ها نیست، ودر می‌یابد که می‌تواند نویسنده‌ی خوبی برای نوجوانان باشد ، و این خود، مطلب کم اهمیتی نیست. گفتم که‌او می‌تواند نویسنده‌ی خوبی برای نوجوانان باشد، این بدین معناست که او برای این هدف هنوز بایدکار کند . دو کتاب آخر او که برای نوجوانان هستند ، فقط به صورت طرح‌اند وصورت قصه ندارند.

اگر نعمتی بتواند با این دید ، قالب داستانی خوبی برای

نوجوانان پیدا کند، بی‌شك نویسنده‌ی موفقی خواهد شد. چون دید خوبی دارد و از طرف دیگر، ما نویسنده‌ی نوجوانان تقریباً نداریم و هرنوشته‌ی خوبی دراین زمینه می‌تواند شروع خوبی باشد. بگذارید راهی راکه نعمتی تا اینجا پیموده بیشتر بشکافم:

داستان یك شیر واقعی شروع خوبی برای نعمتی بود. داستان با روال خوبی شروع می‌شود، نثر خوب و جا افتاده‌ای دارد، فکر داستان هم خوب‌است یعنی‌مراحل‌راخوب‌تشریح می کندومی‌نمایاند: فضا سازی، مشاهده، انفعال، تعمق، چاره اندیشی، اقدام ونتیجه.

می‌بینید که ساخت کلی خوب است. اما دو ایراد به این کار وارد است: شیر واقعی یك دفعه ماهیت عـوض می کند و سگ گله می‌شود واواخر کتاب،کار نویسنده‌به شعار دادن‌های مشخص می‌رسد. قصه احتیاج به شعار دادن ندارد. قصه باید آن چنان بافت محکمی داشته باشدکه حرفش را خودش بزند نه اینکه دست بـه دامن شعار بشود.

دومین کتاب نعمتی- پیرزن و طوطی - حالتی روایتگرانـه و تقریباً شرح حال نویسی دارد. اما شخصیت پردازی آن خوب است. پرداخت شخصیت پیرزن و جاسازی ایـن شخصیت در محیط قصه جالب است. نعمتی دراین کتاب هم نثر یکدست کتاب قبلی خود را دنبال می کند. اما تأکید او درحالت روایتگر و توصیفی کتاب گاهی باعث پر گویی جملات می‌شود. ازصفحه‌ی چهار کتاب مثالی می‌آورم:

«هرروز غروب وقتی هیزم شکنها با تبرهای کند شده از جنگل به خانه‌های خـود باز می گشتند چند دقیقه‌ای جلوی خـانه‌ی پیرزن می‌ایستادند وبا طوطی که قفسش به تیر سقف‌ایوان‌آویزان بودسربسر می گذاشتند و بااین‌کار مقداری ازخستگی روزانه را ازتن خود بیرون میکردند.»

می‌بینید که این جمله‌ی مفصل ، چندان جمله‌ی خـوبی برای بچه‌ها نمی‌تواند باشد. دیگر این‌که نعمتی در این کار دچار وسواس جلب خواننده، به هرقیمت، شده است و به این دلیل از دادن حالت‌های راز آلود و پیچیده هم به‌قصه خود داری نمی‌کند. اما دراین‌کار چندان موفق نیست . همه‌ی راز عمده‌ای که در چند مـورد وعده‌ی افشای آن داده می‌شود، راز چندان مهمی هم نیست. فقط برده شدن قفس طوطی به دفنگاه پیرزن وطوطی است که را وی قصه در زمان کودکی این کار را کرده تا مردم روستا همیشه به یاد وفا و پیمان آن دو موجود باشند.

روباه زرنگ‌ـ اولین قصه‌ی‌سومین کتاب نعمتی‌ـ درخشان‌ترین کار او در زمینه‌ی نثراست. این قصه ماجرای عمده‌ای ندارد. دراکثر داستان‌های عامیانه نظیر این‌قصه را می‌توان یافت. اماکار نعمتی ازنظر نثر این‌نوشته بسیار جالب و خوب است. به‌گمانم اگرما درشناخت اصولی افسانه‌های عامیانه، دنبال این‌مساله باشیم‌که چه عواملی ازاین افسانه‌ها را می‌توانیم در خلق آثار کودکان به کار گیریم، بی‌شك‌بیان

افسانه‌ها و امکان وسیع و خوب این بیان برای ارتباط با بچه‌هایکی از یافته‌های این تحقیق خواهد بـود. نمونه‌اش را نعمتی در قصه‌ی روباه زرنگ به خوبی عرضه کرده است.

نوشته‌ی دوم این کتاب- پیرمرد ماهیگیر- آغاز دوران سرگشتگی نعمتی است. این قصه که بـرداشتن از قصه‌ی «مروارید» «نوشته‌ی» جان اشتاین بك «است، به این صورت که در این کتاب آمـده، هیچ هدف خاصی را دنبال نمی‌کند. نعمتی اگر دلش می‌خواست به‌این بدی بنویسد، هیچ لازم‌نبود که ازنوشته‌ی دیگری‌تقلید کند برای‌چنین نوشته‌ای همیشه موضوع فراوان است. دیدگاه قضا و قدری و بی- پایه‌ی این قصه چیزی نیست که بتوان‌آن را از نویسنده‌ی «داستان یك شیر واقعی» انتظار داشت.

نعمتی ایـن سرگردانی را در سه نوشته‌ی بعدی خـود ادامه می‌دهد.

قصه‌های بابا عباس بازگویی چند قصه است کـه نویسنده در زمان بچگی آن‌ها را از آشنای پیری به‌اسم بابا عباس شنیده است. اما در این بازگویی هیچ از خود نمی‌پرسد که هدفش از نـوشتن چنین کتابی برای بچه‌ها چه می‌تواند باشد؟ مخصوصاً کـه نعمتی در این کتاب کار نامناسب دیگری‌هم کرده است: چاپ عکس کودکی نویسنده درابتدای کتاب. چنین‌کاری نمی‌دانم چه توجیهی می‌تواند داشته‌باشد؟ اما این را می‌دانم که دلایل و شواهد زیادی برای اثبات غلط بودنش

می‌شود ارائه داد .

قصه‌ی آقا کوزه ـ پنجمین کتاب نعمتی ـ اوج ابتذال آثار اوست. نعمتی در این کتاب کاری کرده که به استناد حاصل آن، توانایی انجام آن را نداشته است . به این معنی که کتاب را به شعر نوشته است . البته واژه‌ی « شعر » نامناسب ترین واژه‌ای است که برای نامیدن قالب بیانی این کتاب می‌توان کرد . حاصل کار نه شعر است ، نه نثر و نه حتی بحرطویل . یك چیزقاطی و بی سر و ته . موضوع قصه‌هم چندان جالب نیست که به اعتبار آن بتوان از کاستی‌های دیگر کتاب گذشت . علاوه برهمه‌ی این‌ها ، کتاب در چند مورد فحاشی ناروا و بی مناسبتی دارد :

کوزه گفت :

ـ کوزه و کوفت کوزه
کوزه و درد کوزه
کوزه و زهر کوزه
زبونت لال بشه
بمن بگو آقا کوزه .

و این ترجیع بند فحش چهار بار در کتاب تکرار شده : در صفحات شش ، هشت ، ده و دوازده و یا فحاشی دیگر در صفحه‌ی هفده :

زن گفت : کپه مرگت رو بذار مرد .... مرد گفت : کپه مرگت

رو بذار زن.

می‌بینید که نوشتن و انتشار این کتاب از هیچ نظر نمی‌تواند کار موجه ودرستی بوده باشد. من آب هستم ـ ششمین کتاب نعمتی رجعت از این ابتذال است. و در این صورت است که تازه خودش جایی پیدامی کند،و گرنه بدون‌این تاثیر،اثر قابل‌پذیرشی نمی‌توانست باشد. این کتاب یک کتاب علم الاشیاء نسبتاً خوب وجامعی در باره‌ی آب برای نوجوانان می‌توانست باشد . اما یک‌اثر از ادبیات کودکان و نوجوانان نمی‌تواند باشد، چون اساساً مشخصات یک اثـر ادبی را ندارد. گفتم که این کتاب بـه عنوان پلی بین حالت سرگردانی قبلی نویسندوحالت‌جهت گیری شده‌ی بعدی او، برای خودش جایی دارد.

بعداز این راه پرافت و خیز، نعمتی بـه دوکتاب آخر خود ـ پسرک ورویا، هاشم ـ می‌رسد در چند جا اشاره کردم که این دوکتاب جهت تازه‌ای به کار او می‌دهند.این دو، قصه نیستند که بتوانم از دید ساخت وسیر فکری‌قصه درباره‌ی آن‌هابحث کنم. آن‌ها فقط طرح‌اند. اما هردو نشانه‌هایی ازجهت یافتن دید نویسنده با خود دارند. بنابر- این اشاره به نکاتی را کـه به نظرم در ادامه کار نعمتی می‌توانند مؤثر باشند، ضروری می‌بینم.این اشاره‌هارا از این‌نظر دراین جا می‌آورم که شاید بتواند برای هرکس دیگری در موقعیت نعمتی و یا علاقمند به این زمینه، جالب باشند.

نعمتی پس از مقادیری گشت و گذار ادبی، به این‌نتیجه‌رسیده است که به جای کودکان، برای نوجوانان بنویسد. این خیلی خوب

است که آدم بالاخره راه خودش راپیدا کند.

نعمتی در اول این راه شروع به‌طرح نویسی کرده است. این هم خوب است چون نوشتن طرح آغاز دید مشاهده گر و تعمقانه است و بی شك برای کار هر نویسنده‌ای لازم است. اما نعمتی باید به این نکته توجه داشته باشد که در این مرحله زیاد در جا نزند ومدت زیادی طرح ننویسد. اوباید تلاش کند که از این مرحله زودتر بگذرد و به پدیدآوردن آثاری بامعیار واقعی ادبیات برای نوجوانان‌برسد. اگر نعمتی بتواند به این مرحله برسد، کار بـا ارزشی خواهد کرد. چون‌قبلاً «هم اشاره کردم که‌مابرای نوجوانان تقریباً» اثرقابل‌توجهی نداریم و به جز چند تا ترجمه ـ که به عنوان رکن اصلی ادبیات یك زبان به شمار نمی‌آیند ـ چیز دیگری نداریم که دست یـك نوجوان بدهیم و امیدوار باشیم که‌اوبا رغبت وآگاهی آن رابخواند وبفهمد. بنابر این اگر نعمتی و یا نویسنده‌های دیگری دراین راه تلاش کنند و به نتیجه‌هایی برسند، بی شك کار با ارزشی کرده‌اند.

یك نکته‌ی دیگر این که نعمتی در نوشتن دو کتاب آخرش ـ که‌طرح گونه‌اند ـ تاحدی درون گراست ـ مخصوصاً در اولی. یعنی این که شخصیت‌هایش به دنیای فردی خودشان خیلی وابسته‌اند و گرچه بـه شدت از دنیای بیرون ـ دنیای واقعی ـ تأثیر گرفته‌اند ، اما بهرحال آنچه ازآن‌ها شناسانده می‌شود ، با زتاب دنیای درونشان است. این مورد در کتاب دوم وضع بهتری پیدا می کند و به بازشناسی حـالات

احساسی و عاطفی می‌رسد .

این‌قدر درون‌گرایی به‌نظر من برای خواننده‌ی کم سال مناسب نیست . بنابراین، بهتر است نعمتی علاوه براین‌که روی قالب بیانی آثار خود ـ از طرح به قصه ـ کار می‌کند ، به این جنبه هم توجه داشته باشد که شناساندن شخصیت‌های آثارش تنها از طریق دنیای درون آن‌ها نباشد. چون دراین‌صورت می‌ترسم که آن حرکت‌وپویایی خاص دنیای کودکی و نوجوانی در آثارش امکان تجلی نیابند.

۱۱

بررسی آثار شکور لطفی :

سال انتشار اولین کتاب چاپ شده : ۱۳۵۳
تعداد کتاب های چاپ شده تا زمان این بررسی : ۲ کتاب
تعداد کتاب‌های چاپ شده پس از زمان این بررسی: ۱ کتاب
نام کتاب‌ها : قصه‌ی پیرزنی که دلش می‌خواست تمیزترین خانه‌ی دنیا را داشته باشد ـ سرگذشت چمنزار بزرگ ـ ما بوته گل سرخ را از خواب بیدار می‌کنیم .

شکور لطفی نویسنده‌ای نسبتاً تـازه‌کـار در زمینه‌ی ادبیات کودك است. او تاکنون دو کتاب منتشر کرده است با نام‌های: «قصه‌ی پیرزنی که دلش می‌خواست تمیزترین خانه‌ی دنیا را داشته باشد.» و «سر گذشت چمنزار بزرگ».*

کتاب اولش در سال ۱۳۵۳ و کتاب دومش یکسال پس از آن منتشر شده است. لطفی نوشتن قصه‌های کودکان را خوب آغاز کرده و هر دو کتاب او نشانه‌هایی از برداشت خوب و آگاه‌های درست او در این زمینه دارند. خلاصه‌های دو کتاب او چنین‌اند:

قصه‌ی پیرزنی که ... :

پیرزنی که در یك خانـه‌ی کـوچك زنـدگی می کند ، دلش می‌خواهد تمیزترین خانه‌ی دنیاراداشته باشد. برای همین، هیچ‌وقت جارو ودستمال گرد گیری از دستش نمی‌افتند. اما حاصل کاراوچیزی نیست که‌راضیش بکند. یك طرف خانه‌را جارو نکرده، طرف‌دیگرش

* ـ شکور لطفی درچهارمین سال فعالیت قلمی خود، سومین کتابش را با نام «مابوته‌ی گل سرخ را از خواب بیدار می‌کنیم» به چاپ رساند.

کثیف می‌شود. یك روز پیرمرد دنیادیده‌ای به دهکده می آید ومیهمان پیرزن می‌شود.

پیر مردکه تلاش پیرزن وبی حاصلی این تلاش را می‌بیند، به او هشدار می‌دهدکه اگر خانه‌ی همسایه‌هایش تمیز نباشد، خانه‌ی او نیزتمیزنخواهدشد. به‌دنبال‌این‌هشدار، پیرزن‌ازهمسایه‌هایش‌می‌خواهد که خانه‌هایشان راتمیز نگهدارند. همسایه‌های اوقبول می کنند وآن‌ها نیز به نوبه‌ی خود از هسایه‌هایشان چنین درخـواستی می کنند . این خواسته به‌تدریج در همه‌ی مردم دهکده ایجاد می‌شود و وقتی آنان همگی بدین خواسته عمل‌می کنند و خانه‌هایشان راتمیزنگه می‌دارند، آن وقت نه تنها خانه‌ی پیرزن، بلکه‌دهکده‌ی اونیز ازتمیزترین‌جاهای دنیا می‌شود .

سرگذشت چمنزار بزرگ :

در دشتی، چشمه‌ای بودکه بهارها پرآب بود وتابستانها خشك می‌شد. سالی،باد چند دانه‌ی چمن کنارچشمه می‌آورد. ازدانه‌هاکمی چمن کنار چشمه می‌روید. بعد باد تخم گل‌های دیگری هم می‌آورد. آن‌ها هم سبز می‌شوند. به تدریج چمنزار و گلزاری در کنار چشمه پدید می‌آید. آن‌ها روی چشمه را می‌پوشانند و دیگر نمی گذارند که در تابستانها خشك شود. چند سال می گذرد. وقتی زنبقی عمر خود را تمام شده می‌بیند، ازبوته‌ی پونه‌ای‌که با اوهمسایه بوده می‌خواهد

که ریشه‌هایش را نزدیك ریشه‌های او بیاورد و آب و غذای ذخیره‌شده در ریشه‌های او را بگیرد تا، با خشك شدنش ، آن آب و غذا به هدر نرود . این کار زنبق ، رابطه‌ی تـازه‌ای بین گل‌ها و گیاه‌های اطراف چشمه‌پدید می‌آورد. آنها همگی ریشه‌هایشان را به هم پیوندمی‌زنند تا آب و غذایی به هدر نرود. بدین ترتیب ، آنها همیشه شاداب و با طراوت می‌مانند. حتی برای گوزن‌ها و بزهای کوهی نیز که درزمستان آب و علفی نمی‌یافته‌اند، پناه گاهی مطمئن می‌شوند.

بررسی از دیدگاه فکری:

گفتم که ایـن دو کتاب شروع خوبی بـرای لطفی در زمینه‌ی ادبیات کودك بوده است.

لطفی با فکروبرداشت خوبی قصه‌هایش را نوشته است. عمده‌ترین ویژگی کار او انتخاب یك موضوع ساده و درعین حال کلی و قالب ریزی داستانی برای این موضوع است. این ویژگی مخصوصاً در کار اول‌او کاملا مشخص است:

«آدمی است کـه تلاش می کند تنها بـرای خودش امکانی را فراهم کند. » حالا در این قصه ، این آدم یك پیرزن است و آن امکان داشتن تمیزترین خانه‌ی دنیا، این چیزی از کلیت مسئله نمی کاهد. این فقط یك تمثیل است. البته تمثیلی ساده و منطقی .

بودن پیرزنی باچنین آرزویی، مسئله‌ای کاملاساده می‌تواندباشد.

اما گفتم که این یك تمثیل است . حالا به جایش می‌شود چیزهای مختلفی گذاشت. مثلا: آدمی که رفاه را برای خودش می‌خواهد، آدمی که سلامتی را برای خودش می‌خواهد و .... خوب! این یك مسئله‌ی اجتماعی است. از این آدم‌ها کم که نداریم! اما قصه نشان می‌دهد که این خواسته‌ها عملی نیستند.

دلیلش خیلی واضح است: خانه‌ی تمیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر این که خانه‌های دوروبرش هم تمیز باشند. چون باد آلودگی خانه‌های همسایه را به آن خانه‌ای که قرار است تمیز باشد ، می‌آورد و آن را هم کثیف می‌کند . آدم مرفه ـ در معنای اصولی و واقعی ـ نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آن که جامعه در رفاه باشد . چون در غیر این صورت ، تضادی که به وجود خواهد آمد ، وضعیت را از تعادل درخواهد آورد ورفاه آن شخص مرفه را هم برهم خواهد زد . آدم سالم نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آن که جامعه سالم باشد. چون بیماری افراد جامعه، سلامت آن فرد سالم را هم از بین خواهد برد .

پس می‌بینید که لطفی با تمثیل ساده‌ای که از یك پیرزن و خواسته‌ی او آورده، درواقع به یك مسئله‌ی کلی جامعه شناختی اشاره می‌کند، و آن، رابطه‌ی «علیت» است: پیرزنی است که می‌خواهد تمیز-ترین خانه‌ی دنیا را داشته باشد: اما نمی‌تواند. علتش: کثیف بودن خانه‌های همسایه‌ها. چون باد گرد و خاك خانه‌های همسایه را به خانه‌ی

پیرزن می‌آورد و رشته‌های اورا در مورد تمیزی خانه‌اش پنبه می‌کند. پس، رابطه‌ی علیت تا اینجای قصه برقرار است. در ادامه‌ی قصه پیر زن به رهنمود پیرمرد میهمان، از همسایه‌ها می‌خواهد که علت را بر طرف کنند. یعنی این‌که خانه‌های خود را تمیز نگهدارند تا تلاش او برای تمیزی خانه‌اش به‌ثمر برسد. آن‌ها نیز ـ هم همسایه‌های پیرزن و هم همسایه‌های همسایه‌های او ـ چنین می‌کنند و آن وقت همه‌ی خـانه‌ها تمیز می‌شود و جزو آن‌ها، خانه‌ی پیرزن نیز. می‌بینید که تا آخر قصه هم رابطه‌ی علیت جریان‌دارد. به گمانم رابطه‌ی علیت یکی از بنیادی‌ـ ترین موضوع‌ها و مسایل ادبیات کودك می‌تواند باشد. چون این رابطه در تمام پدیده‌های طبیعت و اجتماع جریان دارد و بی‌شك ، جزو اولین «داده»هایی است که باید به کودك داده شود تا کودك را در درك و فهم جریان‌های محیط طبیعی و اجتماعی خود یاری کند.

این کار لطفی تعبیر ساده و زیبایی از این رابطه است و بدین لحاظ، آن را یکی از کارهای خوب ادبیات کودك می‌شناسم. پیش از پایان دادن به بررسی این کتاب لطفی، نکته‌ای را که هم در این کتاب و هم در چندین اثر دیگر ادبیات کودکان جلب نظر می‌کند بی‌هیچ اظهار نظری در رد یا قبولش تذکر می‌دهم تا در فرصت دیگری با ذکر شواهد و نمونه‌هایش به بررسی دقیق آن بپردازم .

نکته‌ی مورد نظر این است که در چندین اثر ادبیات کودك، وقتی حـادثه‌ی قصه در فضای اصلی آن مطرح می‌شود ، راه حل یا آ گاهی

نهایی را یك شخصیت خارج از فضای اصلی قصه ـ که اتفاقاً همان موقع به‌نحوی‌وارد فضای قصه شده ـ می‌نمایاند و یا بدست‌می‌دهد.

این عامل‌در همین قصه‌ی‌لطفی، درقصه‌ی«دوراز خانه»وهمچنین در قصه‌ی«چه کسی به‌چشم‌پسرك عینك زد» دیده می‌شود.

این طرز فکر با طرز فکر دیگری که به نحو وسیعی در ادبیات کودکان مطرح است، فرق‌هایی دارد . مشخصه‌ی طرز فکر دوم ایـن است که‌وقتی حادثه‌ی قصه در فضای اصلی‌آن مطرح می‌شود، راه‌حل یا آگاهی و اقدام نهایی را یك عنصر جوان واز درون فضای قصه‌پیدا می کند وبه مرحله‌ی عمل می‌رساند. ماهی سیاه کوچولو وقصه‌ی‌باغ مریم نمونه‌هایی از طرز فکر دوم هستند. در مورد این دو طرز فکرو مقایسه‌ی آن‌ها حالا نه بحثی می کنم ونه قضاوتی. فعلا این نکته رابه عنوان نکته‌ای که می‌شود درباره‌اش فکر کرد، مطرح می گذارم.دیگر در باره‌ی اولین کتاب لطفی حرفی ندارم جز این که حجم کم کتاب‌و کلام ساده و روان نویسنده ، خواندن این کتاب را از هر خستگی و گسستگی مطلب‌برای‌خواننده‌ی خردسال به دورمی کند[۱]. دومین کتاب لطفی ـ سر گذشت چمنزار بزرگ ـ استعاره‌ای است از پیوندوبه‌هم بستگی عناصر و افـراد یك جامعه و نتیجه بخش بودن این اتحاد در رسیدن به یك وضعیت مطلوب اجتماعی. این موضوع دراکثر قریب به اتفاق‌آثار ادبیات کودکان سال‌های‌اخیر به نوعی مطرح‌بوده‌است. البته در هراثربا بیانی متفاوت وخاص. استعاره‌هایی که‌لطفی‌انتخاب

کرده چشمه وچمن و گیاه‌های دیگر هستند و تعبیر وضعیت منتج از پیوند آن‌ها نیز جلو گیری از خشك‌شدن آب چشمه در تابستان‌ها وپیدا شدن شادابی وسرسبزی دایمی در محیط اطراف چشمه است.

پس، ازنظرفکری، لطفی دراین کتاب کارعمده‌ای نکرده‌است. فقط برداشت وپرداخت خاصی از یك فکر کلی داشته است. لطفی در این اثر، رابطه‌های عوامل قصه‌اش را خوب بیان می کند و تدوین تدریجی جریان قصه را ــ که‌می‌تواند استعاره‌ای ازیك جریان اجتماعی باشد ــ به خوبی می‌نمایاند. نثر این اثر هم نثری ساده وروان‌است. اما دونکته خواندن این کتاب را برای خواننده‌های خردسال می‌تواند به اشکال‌دچار کند. اول اصرار نوبسنده در گنجاندن نام انواع‌واقسام گل و گیاه در این قصه است. تقریباً به اندازه‌ی یك کتاب علم‌الاشیاء نام گیاه‌های مختلف دراین قصه‌وجود دارد: چمن، پونه، زنبق، نرگس گلپر، بولاغ اوتی، لاله، شقایق، شنگ ویونجه. می‌بینید که این ده گیاه می‌تواندیك کتاب‌علم‌الاشیاء را پر کند. دراکثر مواردقصه‌احتیاج به این همه اسم نداشته ولطفی فقط ازچندتای آن‌ها به درستی‌استفاده کرده است. دوم، در هم پاشیدگی در صفحات هیجده و نوزده کتاب است. به نظر می‌رسد که دو سطر ازآخر صفحه‌ی نوزده به اشتباه در آخر صفحه‌ی هیجده آورده شده وبه این خاطر، مطالب‌آن با جریان قصه جور در نمی‌آید.

به عنوان حرف آخر این قسمت از بررسی، دوکتاب لطفی‌را

به عنوان کارهای خوبی در زمینه‌ی ادبیات کودك می‌شود پذیرفت. اگر لطفی به «ویترین آرایی» در آثارش ـ در ادامه‌ی این بحث نشان خواهم داد که این مورد چقدر باعث گرانی نامناسب کارهای او شده ـ اینقدر دلبسته نمی‌بود، موفقیت بیشتر و کار برد وسیع‌تری برای کارهایش قابل پیش‌بینی بود.

بررسی از دیدگاه نحوه‌ی ارائه‌ی آثار

از دو کتاب لطفی اولی را امیرکبیر چاپ و منتشر کرده است دومی را تلویزیون. در چاپ و نشر هر دو، سازمان همگام با کودکان و نوجوانان نیز همکاری داشته است. هردو کتاب رنگی و تصویری‌اند. تصویرهای اولی کار نادر ابراهیمی است و تصورهای دومی کار فوزی تهرانی. کیفیت ظاهری هر دو اثر خوب، ولی تاحدی تشریفاتی است: کاغذ گران، جلد اعلا، چاپ تمام‌رنگ و خلاصه عواملی که‌درمجموع باعث گرانی کتاب‌ها شده‌اند. کتاب اول دوازده صفحه و در مجموع چهل و دو سطر مطلب دارد و قیمت آن چهل ریال است. این نسبت نسبت چندان مطلوبی نیست.

درحال حاضر قیمت معمول در زمینه‌ی چاپ و نشر کتاب، حدود صفحه‌ای یك ریال است. اما کتاب لطفی سطری یك ریـال در آمده است و درمقایسه با وضعیت معمولی چاپ و صفحه بندی ـ صفحه‌ای بیست سطر ـ کتاب لطفی بیست برابر گران‌تر است.

البته با درنظر گرفتن‌وضعیت کتاب لطفی ازنظر رنگ وتصویر شاید این مقایسه، کار چندان درستی نباشد، اما قیمت کتاب هم به هر حال عاملی‌است که درنحوه‌ی اشاعه‌ی یك کتاب می‌تواندبطوراساسی دخالت‌داشته باشد. قبلا اشاره کردم که گرایش لطفی به«ویترین آرایی» می‌تواند در وسعت کاربرد آثاراواثر منفی بگذارد. منظورم از آن‌اشاره همین مورد بود. وقتی‌نویسنده‌ای می‌بیند که‌استفاده ازکاغذ گران، جلد اعلا وچاپ رنگی، قیمت‌کتابش را بیست برابر بالا می‌برد، آیا باید این‌کار را بکند؟

همین وضعیت در موردکتاب دوم لطفی هم صدق دارد. کتاب دوم او بیست ودو صفحه دارد وهفتاد ریال قیمت. بی‌شك همان عوامل «ویترینی» باعث گرانی کتاب دوم او هم شده‌اند، وگرنه حجم مطلب این‌کتاب هم در وضعیت معمولی نمی‌توانست باعث چنین گرانی قیمت کتاب بشود. به هر حال به گمان من قیمت چهل ریال برای دوازده صفحه وهفتاد ریال برای بیست ودوصفحه، قیمت‌هایی گران و دور از شناخت اصولی امکانات کودکان کتابخوان جامعه‌ی ما است. گرایش به زیبایی ظاهری ـ هرچند موجه ـ نباید ما را از توجه به واقعیت‌های جامعه باز دارد.

۱۲

بررسی آثار محمدرحیم اخوت :

سال انتشاراولین کتاب چاپ شده‌ی تاریخ‌دار: ۱۳۵۴
تعدادآثارمنتشر شده‌تا زمان‌این بررسی: ۴ کتاب
نام‌کتاب‌ها : قصه‌ی شهرك نور- زهر - این پایین خبری نیست - اشکی بر اسفندیار.

محمد رحیم اخوت چهار کتاب دارد به اسم‌های:

قصه‌ی شهرك نور، این پایین خبری نیست، اشکی بر اسفندیار و زهر.*

همه‌ی کتاب‌های او در اصفهان چاپ و منتشر شده‌اند. پس او احتمالاً اهل اصفهان یا مقیم آن جاست. این هم یك ویژگی: چون شاید او تنها کسی باشد که در این شهر بـه طـور مستمر در زمینه‌ی ادبیات کودکان کتاب نوشته است.

کتاب‌های اخوت طوری هستند کـه نمی‌شود اول خلاصه‌ی همه‌ی آن‌ها را آورد و آنگاه بـه بحث و بررسی در باره‌ی آثـارش پرداخت. به این دلیل به خلاف روالی که در این بررسی‌ها تـا کنون داشته‌ام، ضمن بازگویی خلاصه‌ای از هر کتاب، به بررسی آن هم خواهم پرداخت و در آخر به یك نتیجه‌گیری اجمالی خواهم رسید.

---

* ـ کتاب اول تاریخ انتشار ندارد و سه کتاب دیگر هرسه در سال ۱۳۵۴ منتشر شده‌اند. پس، بنابر آنچه در پیشگفتار اشاره کردم، اولین حضور محمد رحیم اخوت را در ادبیات کودك همان سال انتشار سه کتاب تاریخ‌دار او می‌گیرم.

قصه شهرك نور

خلاصه: درزمانهای قدیم شهری بوده متفاوت باشهرهای‌دیگر. پر گل وسبزه وشکوفه‌ونعمت، اما مردمش بی‌حرکت وزندگی‌واقعی. چراکه دیو سیاهی مردم را اسیر کرده وهمه را به خدمت خود درـ آورده است. روزی پیرمرد سپیدمویی وارد شهر می‌شود، با زدن نی مردم را جمع می‌کند وبرای آنان قصه زندگی مردم شهرهای دیگر راباز گو می‌کند وبه آنان راه‌هایی از وضعشان را می‌نمایاند.

مردم که برای مبارزه بادیو راهی می‌شوند، به‌جادوی اوسنگ می‌شوند ومدتها وضع به‌همین منوال می‌ماند. فقط معلول‌ها ودیوانه‌ها که‌کاری به کار دیو ندارند سنگ نشده‌اند که همین‌ها خدمت دیو را می‌کنند. مدتی بعد جوانی وارد شهر می‌شود وبا دیدن این وضع نمی‌ماند و می‌رود در بین راه ، در غاری ، پیر مردی راز باطل کردن جادو را به او می‌آموزد . جوان به شهر باز می‌گردد و شیشه‌ی عمر دیو را می‌یابد ومی‌شکند ومردم از جادو رها می‌شوند و زندگی این بار به معنای واقعی ـ را از سر می‌گیرند.

بررسی

خلاصه‌ی قصه راکه دیدید . از نظر فکری نکات‌قوتی دارد و نکات ضعفی . از نکات قوتش مقایسه و رهنمودهایش را

می‌توانم نام ببرم و از ضعف‌هایش دیـد قهرمان پروری، تخیلی و بی‌-توجهی نویسنده به مردم را که بی‌اثرند وشیئی مانند.

اخوت در این کتاب که به شعر نوشته شده از دو نظر از شاملو تأثیر گرفته است . اول موضوع دوم بیان شعری . اما اگر در اولی توانسته باشد موفق باشد وحتی چیزی ازخودش به آن اضافه کند،در دومی موفقیت چندانی ندارد . یعنی این که بیان شعری قصه یکدست وخوب نیست. فکرقصه از شعر« پریای » شاملو گرفته شده و بیان آن علاوه بر همین اثر ازاثر دیگر همان شاعر یعنی شعر « دخترای ننه‌-دریا»گرفته شده‌است :

سر تا ته زندگیتون درد وغمه
هرچی‌ام به حالتون گریه کنن بازکمه! ....(صفحه ۱۱)

مقایسه کنید با قطعه‌ی زیر از«قصه‌ی دخترای ننه دریا»سروده‌ی احمد شاملو :

«دیگه اونوخ تا قیامت دل ما کنج غمه
اگه تا عمر داریم گریه کنیم بازکمه»

گذشته از این دو نکته، اخوت در این طبع آزمایی شعری افت وخیزهایی دارد. یکی از افت‌هایش سکته‌ی شعری زیراست:

مردمش دل که نداشتن.
همشون سنگ بودن!
از برزگ از کوچك،

از جاشون جم نمی‌خوردن مثه سنگ.

(صفحه۵)

و می‌بینید کــه مصرع سوم چه دست انداز نامناسبی در جریان شعر ایجاد کرده است. ویکی از خیزهایش روانی و چریان راحت شعری قسمتی ازمقدمه‌ی قصه است که چهار خط آن رامثال می‌آورم:

توز قدیم،
پشت یك صحرای دور،
پای یك کوی سیاه اخمو،
شهری بود به اسم «نور»

شکسته نویسی کلمات یك عیب مهم بــرای این کتاب است. مثال‌هایی‌مانند: بابلا، گیلاس، پاشون،بادوما، قن،هیشکی،جوون و... تقریباً تمام کتاب را پرکرده است. دلایل زیادی را می توان شاهد آورد که شکسته نویسی اولاً جزو واصول ذاتی ساده نویسی‌نیست و ثانیاً کار مناسبی برای ادبیات کودکان نیست. ساده‌ترین وشایدعمده ـ ترین دلیلش این که چون شکست کلمات، بیان را در قالب گــویش خالص و لهجه در می‌آورد، آن را از درك صحیح و سریع کسانی که آن لهجه را ندارند دور می کند.

تجربه‌خوداخوت یك دلیل برای این مورداست. شکسته‌نویسی گاهی نویسنده را دچارغلط نویسی‌هم کرده است: واژه‌های شفتالوو‌ا و کوچا در نوشته وارد شده‌اند که اولی جمع شفتالو و دومی جمع

کوچه گرفته شده که می‌دانیم حتی در زبان محاوره‌ای هم شفتالو و کوچه به این ترتیب جمع بسته نمی‌شوند . یعنی بر بنیاد اصول زبان فارسی، این دو واژه غلط هستند .

اشکال دیگری که در جریان فکری قصه به چشم می‌خورد این است که وقتی نویسنده جوان نجات دهنده را وارد شهر می کند، اورا به عنوان «جون غولتشن» معرفی می کند. اولا گمان می کنم قلتشن درست باشد نه غولتشن. ثانیاً تا آنجایی که ازبار این واژه سراغ داریم، این واژه بار منفی بیشتری دارد تا بار مثبت . یعنی یك آدم قلتشن ، آدم چندان مثبتی نیست . بنابراین آن اشتباه املایی با این اشتباه باز از نکات ضعف این کار هستند .

به عنوان آخرین نکته این که گاهی تصویر سازی کلامی خوبی در کتاب دیده می‌شود. از صفحه‌ی ۱۰ مثالی می آورم.

به ! چه آهنگی بود!
مث آبی که میون سبزه آواز بخونه.
مث وقتی که درختا دم صب ، وقت خروسخون تو بـاهـار ـ
شاخه‌ها شونو میدن به دست باد.
به ! چه آهنگی بود!

این پایین خبری نیست

خلاصه : در یك صبح بهاری برگ تازه رسته‌ای برای رهایی

ازبسته بودن به درخت ویك جاماندن، ازدرخت کنده می‌شودوبه‌زمین می‌افتد. برگ کوچك که می‌خواهد آزادانه بگردد وهمه‌چیز راببیند، با جاروی رفتگرمواجه می‌شود. بحثی بین برگ‌وجارو درمی گیردوجارو به‌اونشان‌می‌دهد که برای آزاد بودن وهمه چیز را فهمیدن‌لازم نبوده از درخت کنده‌شود. حتی‌این کارباعث نابودیش‌هم خواهدشد. جارو به اومی‌فهماند که می‌توانست همان بالای درخت‌بماند و بادوستی بانسیم ازهمه جا خبردار شود. با پایان گرفتن بحث این دو ، برگ پژمرده می‌شود ودرجوی آب می‌افتد وهمراه زباله‌های دیگر آب می‌رود.

بررسی

اخوت در این کتاب کار تازه‌ای کرده است . افتادن برگ از درخت، آن هم در فصل بهار تعبیری از بریدن یك فرد ازجامعه‌اش‌و فرهنگش است. مسیر نوشته از دید ویکدستی برخورداراست. امانثر کتاب به‌خاطر شکسته نویسی کلمات مشکل و گاهی دوراز بیان‌راحت وآشناست اخوت هیچ ضرورتی برای چنین شکسته نویسی نداشته و می‌توانست بدون این‌کار نثرخوب وراحتی داشته باشد. حرف‌اصلی کتاب همان است که اشاره کردم : یعنی بریدن از اصل ، بریدن از فرهنگ وپشت‌پا زدن به‌آنچه به درستی می‌تواند مایه‌ی زندگی باشد کار درستی نیست. این‌ها نشانه‌ی آزادگی وفراهم آوردن امکان‌تجربه نیستند ، بلکه باعث نابودی می‌شوند . برای آزادگی و آگاهی باید

شناخت‌ها را در بطن جامعه و در رویارویی با مسائل واقعی جستجو کرد. اخوت چندجا ضمن صحبت‌های برگ وجارو ، با توصیه‌هایی که جارو به برگ می‌کند، مثال‌هایی از آدم‌ها می‌زند که برای آگاهی وشناخت باید کتاب بخوانند. این هم توصیه خوبی است . اما شاید توصیه‌ی کاملی نباشد. خواندن کتاب باید همراه دیدن وشناختن عینی مسایل هم باشد. یك جا نشستن و فقط کتاب خواندن احتمالاً وسیله‌ی کاملی برای درست‌شناختن نباشد. گشتن ودیدن وهرچه خوب‌تردیدن را هم نباید فراموش کرد.

در این قصه برگ وجارو به ترتیب استعاره‌هایی هستند ازیك جوان بی تجربه که به منظورآزادی‌وکسب تجربه از گذشته وفرهنگ خود ناآگاهانه می‌برد، و فردی دنیا دیده و آگاه که او را راهنمایی می‌کند .

تعبیر اول بـه نظر درست می‌آید چون بـا خصوصیات طبیعی برگ توافق دارد. اما در مورد تعبیر دوم، شاید چندان مناسب‌نباشد. چون درخصوصیات‌طبیعی جاروچیزهایی نیستند که درقصه بدان‌نسبت داده شده‌اند.

اشکی بر اسفندیار

خلاصه : داستان اقتباسی از شاهنامه است بـه این صورت که اسفندیار براساس قراری که با پدرش«گشتاسب» گذاشته،برای‌رسیدن

به مقام پادشاهی، همراه پسرش بهمن به زابل می‌رود تا رستم‌را دست بسته پیش پدرش بیاورد ومقام دلخواهش را باز یابد. اسفندیار به‌این سفر باز نگشتنی می‌رود و رستم به اصرار از او می‌خواهد که دست از این کار بردارد . اما اسفندیار قبول نمی‌کند و بالاخره نبردی در می گیرد . روز اول نبرد به واسطه‌ی همسانی نیروی طرفین بی نتیجه می‌ماند ، اما روز بعد رستم به رهنمود سیمرغ تیر دو سری از چوب درخت«گز» می‌سازد وبا آن چشمان اسفندیار را ـ که بدنش روئین بود وچشمش نقطه ضعف ـ هدف می گیرد واورا از پای در می آورد اسفندیار ازپای که درمی آیدموقع مرگ ازرستم می‌خواهد که‌فرزندش بهمن را پیش خود نگهدارد و تربیت کند و رستم قبول می کند.

بررسی

اخـوت در ایـن کتاب کـار عمده‌ای نـکرده است جز در دو مـورد : انتخاب وباز نویسی . انتخاب این داستان مشخص‌ترین کار اخوت در این کتاب است. داستان اسفندیار از چند نظر جزوداستان‌های مشخص شاهنامه است. اول از این نظر که اسفندیار در شاهنامه شخصیتی تقریباً هم ارز رستم دارد . اسفندیار مثل رستم از هفتخوان گذشته است:

کشتن دو گرگ، کشتن شیر، کشتن اژدها ، کشتن زن جادو ، کشتن سیمرغ، گذشتن از برف و گذشتن از رود و کشتن گرگسار.

اسفندیار مانند رستم از جنگ‌های بسیار پیروز برآمده است و چند مشابهت دیگر. دومین ویژگی داستان اسفندیار آخرین ماجرای اوست که به‌فاجعه‌ی کشته‌شدنش می‌انجامد. اسفندیار به‌طمع مقام، در دامی می‌افتد که دیگر رهایی ندارد: قبول شرط بستن دست رستم برای به دست آوردن مقام. این چیزیست که شاهنامه به خاطر ماهیت خاصی که به رستم داده، نمی‌تواند آن را تحمل کند. دقت کنید که نقطه‌ی ضعف اسفندیار ــ که خودش روئین تن است ــ چشم‌هایش هستند. یعنی به تعبیری آن چیزهایی از وجود او که به مال دنیا و مقام چشم طمع دوخته‌اند و این عامل ضعف او باعث هلاکش هم نمی‌شوند.

روابط شخصیت‌ها هم در این داستان در نوع خود جالبند. رابطه‌ی اسفندیار با پدرش گشتاسب، رابطه‌ی اسفندیار با پسرش بهمن و برخورد اسفندیار با رستم. تردید رستم در برخورد با این ماجرا به نوعی ــ نه در ماهیت عاطفی ــ از برخورد او با پسرش سهراب حساس‌تر است. رستم و بسته شدن دستهایش؟! این خواسته‌ی اسفندیار با ماهیت وجودی رستم در تعارض است و چنین است که با همه‌ی بی میلیش در نبرد با اسفندیار، بالاخره چون حریف را اهل حرف حساب نمی‌بیند، نبرد سرنوشتی را آغاز می‌کند. رستم اگر چنین نمی‌کرد، دیگر رستم شاهنامه نبود.

بنابراین انتخاب این داستان از طرف اخوت انتخاب خوبی بوده است بقیه‌ی کار را فردوسی کرده است یا شاید هم دقیقی. چون

بهر حال‌داستان از شاهنامه گرفته شده و اخوت‌درساختمان قصه‌دخالتی نداشته است.

اما کار دیگر اخوت در این کتاب یعنی بازنویسی : روال کار اخوت در این بازنویسی، روال نقالی است. یعنی با در دست داشتن قصه، شروع به‌روایت می کند وهرجا که لازم می‌شود از شعر فردوسی کمك می گیرد. این کار را اخوت بد شروع می کند وخوب به پایان می‌رساند.

نثر او درآغاز قصه نثری‌قدیمی وبی روح است. ازاول کتابش مثالی می آورم:

«اسفندیاررستم را بزرگ می‌داشت ـ آنچنان که پسری پدر را ... اما شور پادشاهی چنان دل اسفندیار را لبریز کرده بودکه دل به‌کار نهاد، واندرز مادر نشنود، وروی به سیستان آورد ، با فرزندش بهمن. که پدر ، شرط پادشاهی را به بندآوردن رستم دانسته بود . »

علاوه بر این‌که داستان بی مقدمه و بی شناخت شخصیت‌ها شروع می‌شود، اوایل کتاب، نثر هم نثر مناسبی نیست . اما در اواخرکار ، اخوت این اشکال را برطرف می کند وبه نثری‌آشنا می‌رسد.ازاواخر کتاب مثالی می آورم.

«تاریکی شب پر از صدای باد بود.آسمان پوشیده از ابربود. نه بارانی درختها را می‌شست. زمین بوی خاك نمزده داشت . انگار طبیعت هم خود را برای تماشای بازی روزآماده می کرد . » به گمان

من اگر اخوت از ابتدا چنین نثرساده وروانی را برمی گزید، کارش موفق تربود، برای این که تأثیر مشخص‌تر و درست‌تری را روی بیان داستان می‌توانست داشته باشد.

تعمق در این دومورد یعنی انتخاب داستان‌ونحوه‌ی بازنویسی آن می‌تواندراه مناسبی را برای استفاده ازداستاهای قدیمی در ادبیات معاصر وبه ویژه ادبیات کودکان و نوجوانان پدیدآورد.

زهر

خلاصه: در زمان‌های قدیم مار زهر نداشت، اما سوسمار زهر داشت. همه‌ی حیوان‌های جنگل از دست نیش‌های زهر آلود سوسمار به تنگ‌آمده بودند. روزی جمع‌شدند تا چاره‌ای‌بیندیشند. مار قول داد که کیسه‌ی زهر سوسمار را ازچنگش درآورد. روزبعدبه سراغ سوسمار رفت وبـه او گفت که حیوانات جنگل قصد از بین بردن اورا دارند و از او خواست که در ازای فاش این راز ،کیسه‌ی زهرش را به اوامانت دهد. به این طریق سوسمار کیسه‌ی زهرش‌را از دست دادومارآن را صاحب‌شد وازآن به بعد،نیش مارزهرآگین‌شد.

بررسی

اخوت بنا به نوشته‌ی اول کتاب، این قصه را از یك افسانه‌ی استرالیایی واز ترجمه‌های سیمین دانشور اقتباس کرده است . اگر در

غلط گیری کتاب بیشتر دقت می‌شد، نثر نسبتاً خوبی می‌توانست‌داشته باشد. اما در حالت فعلی غلط چاپی زیاد دارد و این ، خواندنش را کمی مشکل می‌کند. خودقصه جهت مشخصی ندارد. واین،احتمالاً، به این دلیل است که شاید اقتباس از یك افسانه‌ی ناآشنا ، بدون دادن زمینه‌ی فکری وشناخت‌های اولیه در مورد موطن آن وکاربردش، کار چندان اصولی نباشد.

افسانه اصولاً از استعاره استفاده می‌کند و استعاره ، ریشه‌ی فرهنگی دارد.

پس برای شناخت درست افسانه، آن ریشه‌ها را باید شناخت. نمی‌دانم،شاید مردم استرالیا برای این افسانه تعبیری از تغییرقدرت‌ها وماجرای این تغییرها دارند. اما برحال ، چنین تعبیری در این اقتباس مشخص نیست.

نتیجه‌گیری

اخوت دید خوبی دارد، انتخاب خوبی هم دارد. «این پایین‌ـ خبری نیست» دلیلی برای اولی و دوکتاب« شهرك نور » و « اشکی‌بر اسفندیار» دلیل‌هایی برای دومی هستند.

اماومجموعاً نثرخوب وبیان‌خوبی پیدانکرده‌است. محاوره‌ای و شکسته نویسی یکـی از عمده ترین عیب‌های نثر اوست . یك جا اشاره کردم که شکسته نویسی‌نشانه‌ی‌ساده‌نویسی نیست.بلکه در موارد عمده‌ای باعث مشکل‌تر شدن بیان نوشته هم می‌شود کتاب‌های‌اخوت

نمونه‌های فراوانی برای این مورد دارند . اخوت رسم‌الخط خوبی هم ندارد. او احتمالاً ازرسم‌الخط بعضی‌ازنوشته‌های تازه تأثیر گرفته باشد. مثال‌هایی مانند «خنکی‌ی بامداد» و خیابان خالی‌ی انباشته» در نوشته‌های او زیاد هستند.

گمان می‌کنم برای بچه‌ها از رسم‌الخط آشنای آن‌ها ـ حتی کتاب‌های درسی ـ نباید غافل شد. چون، بهرحال، ابزار اولیه بچه‌ها برای فراگیری‌مهارت‌های زبانشناختی ـ خواندن‌ونوشتن ـ کتاب‌های درسی هستند.

اخوت‌برای‌روی جلد و گاهی‌صفحات داخل کتاب‌هایش نقاشی هم‌می‌کند. به‌نظرم بهتراست این‌کار رانکند. چون حاصل‌کارش دراین زمینه چندان درخشان نیست.یعنی‌تصویرهایی‌که اوکشیده،تصویرهای مناسبی برای بچه‌ها نیستند وکمکی به‌فهم موضوع و حتی معرفی آن نمی‌کنند.

توصیه‌ای که برای اخوت دارم این است‌که با فکر خوبی که دارد، روی نثر و بیان کارهایش بیشتر کار بکند . در طرز نگارشش ـ رسم‌الخط ـ تجدید نظرکند و دست آخر ، برای تصویرکتاب‌ها هم فکر بهتری بکند.

***

هرچهار کتاب اخوت‌راانتشارات‌نقش‌جهان‌اصفهان‌چاپ‌ومنتشر کرده‌است .قطع‌کتاب‌هامعمولی وقیمت‌آن‌ها بین۱۶تا۲۵ ریال‌است .

۱۳

رشد بحرانی استعاره
در ادبیات کودك

اشاره

در این نوشته روی سخنم بیشتر با نویسندگان ادبیات کودکان و نـوجوانان است. می‌خواهم در مورد یك نکته اساسی در ادبیات کنونی کودکان و نوجوانان دیدگاهی را مطرح کنم. بی‌شك نه‌انتظار دارم و نه عملی می‌دانم که توجه‌به‌این‌نکات تغییری آنی‌وسریع درنحوه برداشت وزمینه آفرینش ادبی این نویسندگان ایجاد کند. اما دستکم گمان می‌کنم که توجه‌ای عمیق ومتفکرانه به این نکات امری ضروری و واقع بینانه خواهد بود باز گمان می‌کنم که این دیدگاه، نقش‌تعیین کننده‌ای در آینده ادبیات کودکان ونوجوانان خواهد داشت. حال‌چه با این اشاره واکنون، چه با اشاره‌های دیگر وزمان‌های دیگر. پس، اگر این گمان حقیقت داشته باشد، توجه هرچه دقیق‌تر وواقع‌بینانه‌تر به‌این نکات، بی‌شك، جریان ضروری و مفیدی را می‌تواند آغاز کند.

***

حرفم سر«استعاره» است. استعاره‌را دراین معنا می‌گیرم که در قصه‌ای‌یانوشته‌ای ـ البته بیشتر قصه ـ نقش شخصیت‌ها و واقعه‌های اصلی

به‌عهده حیوانات ، گیاهان ، بعضی از اشیاء واحتمالا چیزهای دیگری واگذارشود که برای تعبیر درست نوشته، برگردان آنها به شخصیت‌ها و واقعه‌هـای اصلی ضروری بـاشد . این معنا هـم صحت ریشه‌ای دارد و هم صحت کار بـردی . صحت ریشه‌ای از این نظـر کـه «استعاره» عاریه و امانت است و دراین نوشته‌ها نیز نقش شخصیت‌ها وجریان‌های واقعی به‌حیوانات و گیاهان و... امانت داده‌می‌شود ودر این حال معنای واقعی نوشته زمانی مفهوم خواهد بود که این امانت بازپس گرفته شود و به صاحبان اصلی آنان بازگردانده شود ۰ امانت دادن اولیه‌کار نویسنده وپس گرفتن امانت، کار خواننده.

گفتم که این معنای استعاره صحت کاربردی هم دارد. واقعیت را بخواهید ادبیات کودك ما اساساً یك ادبیات استعاری است . آثار خیلی کمی داریم که غیر استعاریند، آنقدرکم که تقریباً در برابرانبوه آثار استعاره‌ای گم می‌شوند وبه حساب نمی‌آیند.

ریشه تاریخی استعاره را در افسانه‌ها باید جست ، امـا شکل فعلی استعاره که اکنون با آن روبه رو هستیم‌به گذشته خیلی‌نـزدیکی برمی گردد: تقریباً حدود ده‌سال پیش.

برای هر نویسنده ادبیات کودك و برای هر خواننده آشنایی ، کارکاملا ساده‌ای است که ریشه ومنشأ اصلی بسیاری از آثار استعاری ادبیات کودك فعلی را دریابد وبداند که حتی کدام اثر مشخصی نسخه اصلی این همه نوشته‌ای است که بعداً به صورت کپیه برداری و یا در صورت سالم‌تر «تاثیر فکری» ازآن اثر به وجود آمده است.

پیدایش وحضور صورت اصیل وواقعی استعاره رادر ادبیات، یك ضرورت تاریخی ـ اجتماعی می‌دانم اما حرف سراین است که آیا استعاره می‌تواند به عنوان یك عنصر اصلی در ادبیات کودك نیز نقشی به عهده داشته باشد یا نه؟

ممکن است این سوال مطرح شود که اگر پیدایش و حضور استعاره درادبیات به عنوان ضرورتی تاریخی ـ اجتماعی می‌تواند تلقی شود، چه عاملی باعث تردید درنقش این عامل در ادبیات کودك می‌تواند باشد؟

جواب این است که ضرورت هرچیز ارتباط نزدیك با کار برد آن نیز دارد. اگر اکنون دریابیم که چیزی ـ از جمله استعماره ـ نمی‌تواند رسالت واقعی خود را به انجام رساند، آیا این دریافت دلیلی برای تردید درضرورت آن چیز نمی‌تواند باشد؟

حال ببینیم که آیا استعماره در ادبیات کودك می‌تواند رسالت واقعی خود را به انجام رساند، یا نه؟ من می گویم نه. یعنی استعاره رسالت واقعی خود را در ادبیات کودك به انجام نمی‌رساند. برای این که سخنم برپایه و اساسی متکی باشد، بگذارید مسئله را بیشتر بشکافم. همچنین برای این که شناخت مسئله منظم‌تر باشد، آن را به صورت نکات مشخصی در می‌آورم و به تشریح هر یك از نکات می‌پردازم.

نکته اول: رشد سریع و فزاینده عامل استعاره درادبیات کودك رشدی بحرانی وغیر طبیعی بوده است. این عامل، رشد جنبه‌های

دیگر ادبیات کودك را متوقف کرده است و وضـع را به صـورتی درآورده است که اکنون ما غیر از داستان‌های استعاری، تقریباً چیز دیگری در ادبیات کودکان نداریم. اکنون برای دوری از غفلتی کـه نسبت به جنبه‌های دیگر ادبیات کودکـان شده است ، واقـع بینانه خواهد بود که از ادامه رشد بحرانی استعاره جلوگیری کنیم و بـه جنبه‌های دیگرادبیات کودك نیز بپردازیم.

نکته دوم: رشد استعاره رشدی فکـری نبوده رشدی حجمی بوده است. رقم دقیقی را اکنون ندارم، اما بی‌تردید می‌توانم‌حداقل پانصد اثر ازنوشته‌های چندسال گذشته را شاهدبیاورم که درمجموع، یك یا دوفکر بیشتر درآن‌ها نیست و همهٔ آن‌ها نسخه برداری از همان یکی دو فکر اصلی هستند. پس، استعاره در وضع کنونی به «تکرار» رسیده است. وتکرار، نشانهٔافت ونزول است. چیزی که خود به‌نزول رسیده است، محکوم به نابودی است. (درنکتهٔ دیگری نشان خواهم داد که همین عامل ، یعنی افت استعاره ، نویسنده‌اش را نیز به همین وضع می کشاند .)

نکته سوم : استعاره در نوع غیراصیل، نوعی راحت طلبی و آسان خواهی را ترویج می کند. این پدیده چند خطردارد:

۱ـ نویسنده از جامعهٔ خود دور می‌افتد وچـون می‌تواند دور از جامعه و درمحیطی بسته هم استعاری بنویسد، می‌نویسد.

۲ـ بـه همان دلیل فـوق، استعاره از پشتیانی مصداق واقعی خارجی محروم می‌شود.

۳ـ حاصل دو مورد فـوق باعث دوری آثار استعاری ، و در نتیجه ادبیات کودك ، از جریان واقعگرایانه می‌شود واین حالتی‌است که اکنون پیش‌آمده است. (توجه به این نکته هم ضرووی است که آنگاه که استعماره به صورت ضرورتی تاریخی‌ـ اجتماعی وبه نحوی اصیل پدید آمده،به دلیل تکیهٔ بنیادی برواقعیت‌ها، جریان واقعگرایانه بوده است.)

نکتهٔ چهارم: استعاره به دلیل ترویج آسان خواهی ورسیدن به تکرار،جریان ناسالمی را در نـویسندگی ادبیات کـودك پدیدآورده است . مشخصهٔ عمدهٔ این جریان ناسالم چنین‌است:

هر کس می‌نویسد ،آنکه شناختی آگاهانه از وقایع، جریان‌ها، تاریخ‌جامعه، نیازهای واقعی کودکان ومعیارهای درست ادبیات کودك داشته باشد. به همین دلایل اکثر آن‌هایی که می‌نویسند، زود به‌آخـر می‌رسند ، به تکرار می‌رسند ، افت پیدا می‌کنند و حتی دیگر ادامه نمی‌دهند.

باز اکنون رقم دقیقی ندارم، امـا حدود پنجاه نویسنده را در چند سال اخیر می‌توان نام برد که یا بعداز یکی دو اثر ، دست ازکار کشیده‌اند ویا اگر هم چنین نکرده‌اند، همان بهتر که چنین می‌کردند، چون‌کارهای بعدیشان فقط تکرار بوده است .

نکتهٔ پنجم : و شاید عمده‌ترین نکته این که : استعاره کار برد واقعاً وسیع و حقیقی در ادبیات کودك نـدارد . اکثر قریب بـه اتفاق

استعاره‌ها رابچه‌هادر نمی‌یابند و اگرهم بتوانند توجیه‌هایی برای آن‌ها پیدا کنند، توجیه‌های کامل و درستی نیستند. (توصیه‌می کنم که‌نویسند گان ادبیات کودك صحت‌این نکته را به تجربه در یابند) حاصل این وضع این است که بچه‌ها یا نوشته‌های استعاری را با رغبت و توجه‌کامل نمی‌خوانند و یا نمی‌فهمند . و این هر دو ، نقض غرض اصلی از آفرینش یك اثر در زمینه ادبیات کودك است .

نکتهٔ ششم : استعاره حتی در نوع اصل و واقعی خود برای ایجاد ارتباطی سالم و سازنده باخوانند گان خردسال خود احتیاج به «فرهنگ‌گزار» دارد . یعنی احتیاج به کسی دارد که کودك را در فهم و درك درست آن یاری دهد. این پدیده گرچه دروضع کنونی راه حل مناسبی برای درك و فهم درست آثار استعاری است ، اما در غایت پذیرفتنی و کاملا به جا نیست . چون اولاً وجود فرد واسطی بین اثرو خواننده به عنوان امری دایه‌ی، قابل پذیرش نیست وثانیاً همه کودکان چنین امکانی را ندارند . یعنی دسترسی به فردی مناسب و صاحب صلاحیت دارند که نقش «فرهنگ‌گزاری» رابرای آنان به‌عهده گیرد، در این حال اثر استعاری کار برد عام خود را از دست می‌دهد و به کار بردی خاص تبدیل می‌شود. یعنی درواقع ادبیات استعاری کودکان، ادبیات همه کودکان نیست. ادبیات کودکانی است که‌به کمك‌وراهنمایی کسانی ذیصلاح دسترسی دارند .

نکتهٔ هفتم : استعاره در معنای عام ادبی نیز ــ فقط به عنوان

ضرورتی در برخورد با مسایلی خاص موجه است که به صورتی غیر استعاری قابل بیان نیستند. پس استعاره را نباید به صورت تفننی غیر لازم در آورد. از سوی دیگر، اکثر موضوع‌هایی که ضرورتاً به صورت استعاره باید نوشته شوند، موضوع‌های مناسبی برای کودکان نیستند.

با توجه به تمامی آنچه در این چند نکته آمد، نگرشی مجدد در برداشت‌های کنونی درزمینه نویسندگی برای کودکان و نوجوانان ضروری می‌نماید. این نگرش باید عامل تعیین کننده‌ای در انتخاب یکی از دو راه «ادامه یاتوقف استعاره‌ی نویسی» باشد و بهرحال، ایجاد تغییری مطلوب در روال کنونی. تغییری از این دست که مانع جدایی آثار ادبیات کودك از واقعیت‌های زندگی ومصداق‌های واقعی باشد. تغییری از این دست که مانع جدایی نویسندهٔ ادبیات کودك از جامعه‌اش باشد، ذوق و استعداد او را به تقلید و تکرار واندارد، و باز تغییری از این دست که مانع رشد بحرانی جنبه‌ای ادبیات کودکان و عقیم‌ماندن جنبه‌های دیگر آن شود.

این تغییر چیزی است که ما اکنون به آن نیاز داریم و به دلیل ایمان به تحول تکاملی جامعه و فرهنگ، معتقدم که چنین تغییری نیز زمانی ــ اکنون یا زمانی دیگر ــ روی خواهد داد.

در برداشت نوین از ادبیات کودك، به گمانم شناخت دقیق و

نزدیك زندگی کودکان و دنیای‌ذهنی وفکری آنان نقش‌تعیین کننده‌ای خواهد داشت و نویسنده ، این شناخت را نـه بر اساس تصور و خیال ، بلکه از طریق تجربه‌ای نزدیك ، عینی و آگاهانه باید به‌دست آورد .

۱۴

تمثیل :

ماهیت ، کار برد در ادبیات کودک
و تشریح نمونه‌هایی از کار برد تمثیل.

جز استعاره ، ما در ادبیات کودك به عامل دیگری نیز بر می ـ خوریم . این عامل ، «تمثیل»* است . در باره‌ی تمثیل در محدوده‌ی ادبیات، مخصوصاً ادبیات کودك تاکنون بحث دقیقی نشده است. پس این نوشته را لااقل به عنوان گشایش این بحث می‌توان پذیرفت .

عامل تمثیل را در ادبیات کـودك به دو شکل متفاوت داریم : هم در قصه هایی با به‌کار گرفتن شخصیت‌هایی از نوع آدم ، وهم در قصه‌هایی با به کار گـرفتن شخصیت‌هـایی از نـوع غیر آدم ـ مثلاً حیوانات .

از هردوی این انواع مثال‌هایی خـواهم‌آورد و چگونگی کار برد تمثیل را درآن‌ها نشان خواهم داد . اما پیش از این ، لازم است بیانی برای شناخت خود تمثیل عنوان شود .

---

*ـ تمثیل در منطق نوعی شیوه‌ی استدلالی است و آن ذکر مثال یا مثال‌هایی برای اثبات نظریه‌ای کلی است که آن نظریه در محدوده‌ی آن مثال‌ها، اثبات شده باشد. پس تمثیل در واقع «مثال آوردن» است . همین معنا در ادبیات نیز وارد شده ، اما کاربردی وسیع‌تر پیدا کرده است که در این مقاله مورد بحث قرار خواهدگرفت.

تمثیل را با کمك دو عامل دیگر بهتر می‌توان شناخت. این دو عامل، قصه‌های واقعی و قصه‌های استعاری هستند.

منظور از قصه‌ی واقعی، قصه‌ای است که ماجراهای آن به همان شکل و صورتی که در قصه مطرح شده، قابل وقوع باشند. بدیهی است که یك قصه‌ی واقعی لزوماً گزارش یك واقعه نیست، بلکه بحث سرقابلیت وقوع آن است. برای دریافت یك قصه‌ی واقعی ضرورتی برای تعبیر و تفسیر شخصیت‌ها وواقعه‌های آن جز به همان صورت که درقصه مطرح شده‌اند، نیست. برای دریافت یك قصه‌ی واقعی باید روابط و شخصیت‌ها را در ارتباط با هم و در ارتباط با جریان واقعی جامعه در نظر گرفت و توجیه کرد. اما استعاره وضع متفاوتی دارد. استعاره نیز گرچه در ریشه «واقع گرا» است، اما ما در این نوع قصه‌ها با شخصیت‌ها وعواملی مواجه هستیم که از جامعه‌ای جزجامعه‌ی اصلی مورد نظر قصه امانت گرفته شده‌اند ـ مثلاً جامعه‌ی حیوانات ـ و نقش آنان درگونه‌ای تعبیر و تفسیر دقیق قصه واقعیت می‌یابد. پس، قصه‌ی استعاری قصه‌ای است که روابط و جریان‌های عمده‌ی قصه به همان شکل و صورتی که در قصه مطرح شده‌اند، غیرقابل وقوع هستند و دریافت دقیق قصه منوط به تعبیر و تفسیر شخصیت‌ها و واقعه‌ها و رابطه‌های قصه است.

برای هر دو نوع، مثال‌هایی می‌زنم:

منصور یاقوتی قصه‌ای دارد با نام «مردان فردا».

در ایـن قصه سه نوجوان برای کشف این موضوع کـه آیا عقیده‌ی رایج بین مردم آبادیشان راجع به وجود جـن و پـری در خرابه‌های نزدیك آبادی واقعیت دارد یانه، دست‌به تجربه‌ای می‌زنند. تجربه‌ی آنان دیدار ازخرابه‌ها در یك شب است. قصه باشرح لحظات این تجربه ادامه می‌یابد و با بـه نتیجه رسیدن آن ، پایان می گیرد .

نتیجه‌ی تجربه این‌است که عقیده‌ی رایج درباره‌ی وجود جن و پری در خرابه‌های نزدیك آبادی، بی‌اساس است و در آن خرابه‌ها جز سگی ولگرد و روباهی گریز پا، موجود دیگری یافت نمی‌شود . سه نوجوان خسته از لحظات اضطراب و ترس وخوشحال ازنتیجه‌ی بزرگ تجربه‌شان، به روستا برمی گردند. این‌قصه، یك قصه‌ی واقعی است. یعنی دقیقاً به همین شکل و صورتی که در قصه آمـده است، قابل وقوع است و هیچ حادثه ورابطه‌ای نیست که برای دریافت آن، لزومی به تعبیر و تفسیر متفاوتی وجود داشته باشد . این قصه را باید دقیق خواند، روابط و رویدادها را در نظر گرفت و بالاخره پیام قصه را دریافت . (به عنوان مثال دیگر برای قصه‌ی واقعی در محدوده‌ی ادبیات کودك قصه‌ی «یك هلو، هزار هلو» را می‌توان نام برد.)

اما مثالی برای قصه‌های استعاری:

مناسب‌ترین مثال برای قصه‌ی استعاری کودکان ، قصه‌ی ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی است.

دراین قصه، ماهی‌سیاه کوچکی برعلیه نهادهای متحجر موجود در جامعه‌ی محدود ماهی‌ها اعتراض می کند، به کنکاش می‌پردازد، با اعتراض روبه‌رو می‌شود، برای‌دریافت واقعیت‌ها به تلاش می‌پردازد، راه می‌افتد، به موانعی برمی‌خورد، همراهی‌هایی می‌بیند و آخرسر به دریا می‌رسد .

این قصه، یك قصه‌ی کاملاً استعاری است. یعنی‌دقیقاً و به‌همین شکل و صورتی که در قصه آمده، قابل وقوع نیست . برای دریافت پیام واقعی آن باید همه‌ی استفاده‌هایش ـ هم در شخصیت‌ها، هم در رابطه‌ها و هم درواقعه‌ها ـ مورر تعبیر و تفسیرقرار گیرند و درشکلی تازه معنا و مفهوم اصلی خود را باز یابند. (به عنوان مثال‌های دیگر برای قصه‌ی استعاری، قصه‌های: «هرزه گیاه ماجراجو»، «قصه‌ی باغ مریم» و اکثر قصه‌های نوشته شده برای کودکان درسال‌هـای اخیر را می‌توان نام برد، پس، حاصل این‌که قصه‌ی واقعی به همان شکلی که بیان می‌شود، قابل وقوع است و قصه‌ی استعاری به همان شکلی که بیان می‌شود، قابل وقـوع نیست ، بلکه احتیاج به تعبیر و تفسیر دارد .

حال، یك چیز بینابین هم داریم. یعنی قصه‌هایی هم داریم که هم به همان شکل و صورتی که بیان می‌شوند قابلیت وقوع دارند و هم در تعبیر و تفسیر، معنا ومفهوم وسیع‌تری به خود می گیرند .

این نوع قصه‌ها قصه‌های تمثیلی هستند.

یك قصه‌ی‌تمثیلی هم‌می‌تواند بابه‌کار گرفته‌شدن شخصیت‌هایی از نوع غیر آدم ساخته شود و هم می‌توانـد با به کار گرفته شدن شخصیت‌هایی از نوع آدم.

در نوع اول از قصه‌های تمثیلی، قصه‌های «حیوانات سخنگو» را داریم. در شناخت این نوع قصه‌ها باید به مطلبی توجه داشت. مطلب از این قرار است که در قصه‌های استعاری نیز استفاده ازعامل «شخصیت‌هایی از نوع حیوانات» کاربرد گسترده‌ای دارد. پس، چه مشخصه‌ای و چه تمایز بین دوقصه‌ای می‌تواند باشد کـه هردو دارای شخصیت‌هایی از حیوانات هستند، اما یکی از آن‌ها تمثیلی است و یکی دیگر استعاری؟ وجه تمایز این دو قصه چنین است :

دریك قصه‌ی‌استعاری باشخصیتی ازیك حیوان برمی‌خوریم که «ماهیتاً» موجودیت طبیعی آن‌حیوان‌راندارد، حیوان‌بودن آن شخصیت صوری است و در واقع «آدمی» است که در پوست آن حیوان رفته است. پس، ما در یك قصه‌ی استعاری با شخصیت‌هـایی سروکار داریم که صورتاً حیوان و ماهیتاً آدم هستند. به همین قیاس در مـورد روابط و ماجراهای یك قصه‌ی استعاری نیز می‌توان قضاوت کرد.

اما دریك قصه‌ی تمثیلی که دارای شخصیت‌هایی از حیوانـات است، ما با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که صورتاً وهم ماهیتاً حیوان هستند. یعنی هیچ عامل ومشخصه‌ای در آن‌ها نیست که ماهیت طبیعی آنان را نقض کند.

مثلاً در یک قصه‌ی استعاری، وجود شخصیتی حیوانـی مانند «روباه» نشانه‌ی حضور و رفتار یـک آدم مـزور، حیله‌گـر و مکار در قصه است. اما دریک قصه‌ی تمثیلی، وجود یک روباه تنها نشانه‌ی حضور یک حیوان با مشخصات طبیعی روباه است و تنها چیزی کـه حضور درقصه به اوداده است ، توانایی سخن گفتن در حیطه‌ی قصه است، آن هم برای توانایی در ایجاد ارتباط در درون قصه.

این نکته‌ای است که در تعبیر قصه‌های استعاری و تمثیلی باید بدان توجه داشت. گفتم که نوع دیگر کاربرد تمثیل درادبیات کودک، قصه‌های تمثیلی باشخصیت‌هایی ازنوع آدم است.این قصه‌هاهم همان ویژگی کلی تمثیل را دارند. یعنی جریان قصه هم به همان شکلی که درقصه بیان شده قابل‌وقوع است وهم در تعبیر وتفسیر، معنا ومفهوم وسیع‌تری را می‌تواند به خود گیرد.

یکی از مشخص‌ترین‌نمونه‌های‌این نوع کاربردتمثیل، نوشته‌ای از شکور لطفی است با عنوان: «قصه‌ی پیرزنی که دلش می‌خواست تمیزترین خانه‌ی دنیا را داشته باشد.»

دراین قصه، پیرزنی آرزوی داشتن تمیزترین خانـه‌ی دنیا را دارد وبرای تحقق این‌آرزو،همه‌ی وقتش صرف جاروکردن‌خانه‌اش می‌شود. اما خانه‌اش آن چنان‌که دلخواه اوست، تمیز نمی‌شود .

روزی پیر مردی به خانه‌اش میهمان می‌آید . بـا دیدن تلاش بی‌وقفه‌ی پیرزن، دلیل را می‌پرسد. آرزوی پیرزن را نمی‌فهمد. امـا

تا زمانی که خانه‌ی همسایه‌ها آلوده است، مگر داشتن خانه‌ای تمیز برای پیرزن میسر است؟ باد همیشه آلودگی را ازخانه‌ی همسایه‌ها به خانه‌ی پیرزن خواهد آورد ورشته‌های او را پنبه خواهد کرد. پیرمرد موضوع را با پیرزن در میان می گذارد و هشدار می‌دهد که : برای داشتن خانه‌ای تمیز ، باید از همسایه‌ها نیز خواست که خانه‌هایشان را تمیز نگهدارند. پیرزن از همسایه‌هایش چنین می‌خواهد و آن‌ها نیز از همسایه‌ها یشان و .. همه‌ی خانه‌های آبادی تمیز می‌شود و خانه‌ی پیرزن‌نیز، آن چنان که دلخواه اوبود، تمیزترین خانه‌می‌شود.

خوب! این،یك قصه‌ی تمثیلی است. چون اتفاق‌ها وماجرهای آن درست به همین شکل که در قصه بیان شده‌اند، قابل و قوع نیز هستند. امکان وجود پیرزنی با چنین آرزویی و امکان وقوع همه‌ی ماجراهایی که در این قصه بیان شده‌اند، در هرجامعه‌ای وجود دارد . اما این یك روی قضیه است.

این قصه خواه ناخواه خواننده‌اش را به ما به ازای اجتماعی نیز می کشاند . او را به درون نهادها و چگونگی عمل درونی آن‌ها می‌برد. خواننده حتماً تعبیری- هرچند ساده- برای این قصه جستجو می کند، و می‌یابد.

حتماً دنبال این نکته کشانده می‌شود که نهادهای اجتماعی - مثلاً رفاه اجتماعی، بهداشت و سلامت جمعی، اقتصاد سالم جامعه و... -درحیطه‌ی یك فرد یا یك جمع محدود باقی نمی‌ماند و به‌نحو

گسترده‌تری در جامعه عمل می کند. پس، این قصه علاوه بـرآن که به همان شکل و صورت بیان شده در قصه قابلیت وقـوع دارد، در خواننده احساس نیاز به تعبیرقصه به گونه‌ای دیگر رانیزبرمی‌انگیزاند و در تعبیر وتفسیر معنا و مفهوم وسیع‌تری می‌یابد واین،همان کاربرد مفهوم تمثیل است. (به عنوان مثال دیگر برای تمثیل، قصه‌ای راکـه درآن پیرمردی‌هنگام مرگ،برای‌ترغیب‌پسرانش به‌اتحاد وهمبستگی، شکستن تکه چوب‌های تکی ونشکستن دسته چوب به هم به را مثال می‌زنند، می‌توان نام برد.)

بخوانید

۱ـ افسانه‌های مردم ویتنام

ترجمه غلامرضا جلالی نائینی

۲ـ افسانه‌های مردم هندوچین

ترجمه غلامرضا جلالی نائینی

۳ـ افسانه‌های مردم آنگولا

ترجمه غلامرضا جلالی نائینی

۴ـ استعاره

فرخ صادقی

۵ـ از دور بوی کلوچه می‌آید

مرتضی رضوان

۶ـ بنفشه زاران

فرخ صادقی

۷ـ بچه‌آهوی شجاع

فرهاد کشوری

۸ـ بچه‌های اهر

داریوش عباداللهی

۹ـ بلم چی

داراب آقاسی

۱۰ـ بزغاله عینکی

محمد ابراهیم آل اسحق

۱۱ـ چرامیترسیم

فرخ صادقی

۱۲ـ چیل مایدان

ح . صدیق

۱۳ـ حنایی

بهرام خیامی

۱۴ـ خرافات

فرخ صادقی

۱۵ـ زبان چیزها
محمد کیانوش
۱۶ـ زندگی دو دوست
داریوش عباداللهی
۱۷ـ داستان مورچگان
آرین عمادی
۱۸ـ داستان زنبور عسل
آرین عمادی
۱۹ـ دنیای قصه بچه‌ها
ح. صدیق
۲۰ سرگذشت درخت سپیدار
مهری جم نژاد
۲۱ـ سرگذشت گربه نر
داریوش عباداللهی
۲۲ـ سفر به ۲۲ سالگی
فریدون تنکابنی
۲۳ـ شوونگ
حسن لعل
۲۴ـ صیاد پیر و پسرش
داریوش عباداللهی
۲۵ـ عیار
غلامرضا جلالی نائینی
۲۶ـ قصه‌ی باغ مریم
مرتضی رضوان
۲۷ـ قصه‌ی هستی
مرتضی رضوان
۲۸ـ قصه‌ی خاك و زندگی جاویدان
م. میلاد
۲۹ـ مسافران جنگل
ترجمه ر .آزادوش
۳۰ـ همبازی
داریوش عباداللهی